برسی تاریخی و جغرافیایی

داستان حضرت

ذوالقرنین

علیه السلام

مولف : فریدون اسلام نیا

بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی تاریخی وجغرافیایی

داستان حضرت ذوالقرنین علیه السلام

مؤلف : فریدون اسلام نیا

ناشر: مؤسسه انتشاراتی حسینی اصل

سرشناسه : اسلام نیا فریدون ، ۱۳۴۴

عنوان ونام پدید آور : بررسی تاریخی وجغرافیایی داستان حضرت ذوالقرنین علیه‌السلام

مولف : فریدون اسلام نیا مشخصات نشر : ارومیه حسینی اصل ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری : ۱۸۶ص شابک : ۱-۷۸-۲۵۵۱-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

رده بندی کنگره : ۱۳۸۹ ۴ ب الف /BP ۸۸/۵۵

رده بندی دیویی : ۱۵۶ / ۲۹۷ شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۴۶۰۱۱



ارومیه : خیابان شهید منتظری تلفن۰۴۴۱-۲۳۵۲۴۰۳

نام کتاب : بررسی تاریخی وجغرافیایی

داستان حضرت ذوالقرنین علیه‌السلام

مؤلف : فریدون اسلام نیا

سال چاپ : اول ۱۳۸۹

تیراژ : ۳۰۰۰ جلد

ناشر : مؤسسه انتشاراتی حسینی اصل

شابک : ۱-۷۸-۲۵۵۱-۹۶۴-۹۷۸

قیمت : ۳۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه‌ی مؤلف

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آن اوست. پروردگاری که زنده می‌کند و می‌میراند و بر هر چیزی تواناست. خالقی که پیشین و پسین و پیدا و نا پیدا است و آگاه بر همه چیز است. آفریدگاری که ذره ذره هستی بر یگانگیش شهادت می‌دهد. روزی بخشی که یکتاپرست و بی‌دین بر خوان کرمش یک‌سانند. پیدایی‌که خردمندان، در بزرگی و عظمت کمال او درمانده است. ناپیدایی که خیال و اندیشه، از شناخت عمق جلال وی ناتوان است. بی‌نیازی که عاشقان حقیقت و صورت پرستان را محبوب اوست.

کفر و اسلام در رهش پویان		وحده لا شریک له گویان

و سلام و درود بی پایان بر شکوفه‌ی بوستان آفرینش و نور چشم اهل بیتش، خاتم پیامبران حضرت محمد مصطفیﷺ و امهات مؤمنین رضی‌الله‌عنهنّ و اصحاب و پیروان آیین او باد.

اما بعد، کتاب حاضر پژوهشی درباره‌ی حضرت ذوالقرنین می باشد. متأسفانه در بعضی از کتب تفسیر در باره ذوالقرنین مطالب نادرستی به چشم می خورد. تعدادی از مفسرین اسکندر مقدونی، بعضی کوروش کبیر و برخی دیگر ابوبکر یمنی را ذوالقرنین پنداشته اند. هم چنین دباره ی سد یأجوج و مأجوج نیز اقوال غیر واقعی در بعضی از تفاسیر وجود دارد. حقیقت این است

که در اثر پیشرفت های سریع علمی عصر حاضر و بویژه کشفیات نوین در زمینه‌ی تاریخی و باستان شناسی بسیاری از حقایق قرآنی آشکار گشته‌اند. لذا امروزه دیگر مانند دوران گذشته کار تفسیر قرآن مجید از عهده یک شخص تنها بر نمی‌آید و لازم است که صاحبان رشته های مختلفی همچون تاریخ، ادبیات عرب، جغرافیا، باستان شناسی، علوم زیست شناسی، جامعه شناسی، علوم سیاسی، نجوم، هنرو ریاضیات دست به دست یکدیگر دهند و تفسیری همگام با عصر ارائه دهند. و یا اینکه هرکس در موضوعی که شایستگی دارد به تفسیر آن موضوع در کلام الهی بپردازد.

آوردن مطالب خلاف واقع در تفسیر کلام الهی کار صحیحی نیست. لازم نیست که مفسر در پی آن باشد تا همه‌ی زوایای پنهان قرآن عظیم را روشن سازد، چرا که قرآن معجزه‌ی جاویدی است که خداوند متعال برای بشریت فرو فرستاده است و برای مردمان هر عصری فرا خور آگاهی آنها حقایقی را بیان داشته است. بنابراین ما نباید انتظار داشته باشیم که بر همه علوم قرآنی احاطه پیدا کنیم. چرا که قرآن مختص عصر خاصی نیست.

باید به این نکته اشاره کرد که علم تاریخ هنوز دوران نوزایی خود را می‌پیماید. حوادث بی شماری در تاریخ انسانها در روی زمین روی داده است که در علم تاریخ خبری از آنها در دسترس نیست. قرآن برخی از حوادث و رویدادها را روایت می کند که هنوز علم تاریخ تا رسیدن به علم و آگاهی یافتن از آن رخدادها راه درازی در پیش رو دارد. آنچه امروزه بعنوان تاریخ

در دسترس قرار دارد تنها وقایع چند هزار ساله را در بر می گیـرد و ایـن در مقایسه با ظهور انسان در روی کره ی خاکی چیزی در خور ذکر نیست.

علاوه بر این، کتب تاریخ نیـز دارای تناقضـات فاحشـی هسـتند. حتـی کلیات تاریخ نیز مورد مناقشه می باشد. وقتی آنچه در زمان ما روی می‌دهـد مورد تفاسر گوناگون وگاه متضاد قرار می‌گیرد جایی برای قطعیت رویدادهای تاریخی در چند هزار سال قبل نمی ماند. تاریخ ماننـد ریاضـیات نیسـت کـه دارای فرمولهای ثابت و در نتیجه دارای قانون ثابت باشـد. حتـی در علـومی مانند جامعه شناسی و سایر رشته‌های علوم انسانی نیز قـوانین ثـابتی وجـود ندارد. به همین سبب است که جامعه شناسان و صاحبان علـوم انسـانی دارای دیدگاههای گوناگون و گاهی متضاد مـی باشـند. لـذا برداشـت از رویـداهای تاریخی باید کاملاً کارشناسـانه صـورت بگیـرد و احساسـات و برداشـتهای سطحی در نتایج حاصله دخالت نداشته باشد.

در کتاب حاضر ابتدا آیات وارده در باره ذوالقرنین مورد بررسـی قـرار گرفته است. سپس احادیث مربوط به ذوالقرنین در کتب صـحاح سـته مـورد کنکاش واقع شده است.

آنگاه به بررسی تاریخی ذوالقرنین پرداخته شده است. در ایـن بررسـی علاوه بر کتب مختلف تاریخی از کتب جغرافیایی نیز استفاده شده است.

در پایان از صاحبان دانش و اساتید محترم تقاضا می شود که کتاب حاضر را مورد نقد و بررسی دقیق قرار دهند و اینجانب را در چابهای بعدی کتاب از خطا و لغزش مصون بدارند.

۱۳۸۹/۰۱/۰۱

فریدون اسلام نیا

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آیات قرآنی در مورد ذوالقرنین

وَيَسْأَلُونَکَ عَن ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْراً* إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا* فَأَتْبَعَ سَبَبًا* حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْما قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا* قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْراً* وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَى وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْراً* ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا*حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْراً* كَذَلِکَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْراً* ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا* حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لاَّ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً* قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجًا عَلَى أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا*قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا *آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَاراً قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً* فَمَا اسْطَاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا* قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاء وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاء وَكَانَ وَعْدُ

رَبِّی حَقًّا *وَتَرَکْنَا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فِی بَعْضٍ وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا و عَرَضنا جَهَنَّمَ یَومَئِذٍ للکافِرِینَ عَرضاً[1]

وجه تسمیه:

در باره‌ی این که ذوالقرنین چرا به این نام، نامیده شده است اقوال زیادی وجود دارد از جمله:

۱- در زمان او دو قرن از مردم (دو نسل از مردم) در گذشته اند.

۲- تاج او دو شاخ داشته است.

۳- بدست و رکاب جنگ می کرد.

۴- کریم الطرفین بود.

۵- میان علم ظاهر و باطن جمع بود.

۶- دو ضفیره (دو گیسو) بافته از دو جانب سر داشت.

۷- شرق و غرب عالم را در نوردید.

۸- خداوند متعال نور و ظلمت را مسخر او کرد.

۹- داخل نور و ظلمات گردید.[2]

علاوه بر اقول بالا مناسبت های دیگری نیز گفته شده است. ولی مشهورترین روایتها همانهای هستند که در بالا آورده شد.

---

[1]- الکهف آیات ۸۳ الی ۱۰۰

[2]- تفسیر کبیر ج ۱۱ ص ۱۶۸-۱۶۷، تفسیر حسینی ص ۶۵۶، صفوةالتفاسیر ج ۲ ص ۷۰۳، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۴۳۳، روح المعانی ج ۱۶ ص ۲۴، نسفی ج۲ ص ۷۲۰

در میان این اقوال تنها بند ۷ به نظر می‌رسد که صحیح باشد. چرا که همچنانکه در صفحات بعدی خواهیم دید تنها کسی که در طول تاریخ توانسته است شرق و غرب عالم را در نوردد و جهانیان را تحت یک حکومت در آورد ذوالقرنین بوده است. امام فخر رازی نیز در همین زمینه حدیث زیر را بدون سند از پیامبرﷺ نقل کرده است:

عن النبیﷺ : سمی القرنین لانّهُ طاف قرنی الدنیا یعنی شَرقُها و غَربُها[1]

ابن کثیر نیز این قول را بر دیگر اقوال ترجیح داده است.[2]

شأن نزول:

مشرکان مکه به دسیسه یهود در باره اصحاب کهف، روح و ذوالقرنین از پیامبر سؤال می کنند. خداوند در جواب آنها سوره کهف را نازل فرمود.[3]

تفسیر:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَن ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا» (و از تو در باره ذوالقرنین می پرسند. بگو: بزودی گوشه ای از سرگذشت او را برایتان باز گو خواهم کرد).

[1]- تفسیر کبیر ج ۱۱ ص ۱۶۵

[2]- تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۴۳۳

[3]- اسباب النزول امام واحدی ص ۳۰۶، تفسیر کبیر ج ۱۱ ص ۱۶۴، تفسیر گلشاهی ج ۴ ص ۱۸۳ و تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۴۳۳

«قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا» و در این جا ایـن نکتـه حـائز اهمیـت است که چرا قرآن کریم لفظ مختصر ذِکـراً را آورده و دو کلمـه مِّنْـهُ ذِکـراً را اختیار نموده است؟ بعد از اندکی تأمل و تفکر معلوم می شود که این دو کلمـه برای اشاره به این حقیقت آمده است که قرآن وعـده نکـرده اسـت کـه تمـام داستان و تاریخ ذوالقرنین را بیان فرماید: بلکه قرآن فرمـود: مقـداری از آنـرا ذکر می نماید چرا که حرف من و تنوین ذِکراً به حسب قواعد عربی گـواه بـر آن است. و آنچه در مورد بحث تاریخی و نام و نسب و زمان ذوالقرنین بر سر زبانها افتاده است، قرآن آنها را غیر ضروری دانسته است.[۱]

ابن کثیر در تفسیر این آیه نوشته است:

«إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الأَرْضِ» یعنی به او ملـک عظیمـی را عطـا کـردیم، تمامی آنچه را که ملوک از قدرت و شکوه ها و آلات جنگ و وسایل ساختن و آباد کردن بدان نیاز دارند به وی عطا نمـودیم و همـه اقـوام روی زمـین را مطیع وی ساختیم. (از جمله عرب و غیر عرب)[۲]

«وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» ابن عباس گفته است مراد از سبب علـم می باشد، قتاده گفته است: اماکن زمین و بر جسته تـرین آنهـا را خداونـد بـه ذوالقرنین داد و عبدالرحمن بن زید گفته است:

---

[۱]- معارف القران ج ۸ ص ۴۳۴

[۲]- انوار القرآن ج ۳ ص ۵۱۸

خداوند به او زبانهای موجود در زمین را یاد داد. وی با هیچ قومی جهاد نکرد مگر اینکه بر زبان آن قوم تسلط داشت.

حبیب بن عماد گفته است: پیش حضرت علی ؑ بودم. شخصی از وی پرسید: ذوالقرنین چگونه به مغرب و مشرق رسید؟ حضرت گفت: خدای پاک ابرها را مسخر وی ساخته بود و اسباب لازم را در اختیارش گذاشته بود و قدرت وسیعی بدو بخشیده بود.[۱]

صاحب تفسیر روح البیان نوشته است:

«سَبَبًا» یعنی راه رسیدن به آن هدف و رسیدن به آن بدون علم امکان پذیر نیست.[۲]

«فَأَتْبَعَ سَبَبًا» او هم سبب را پیگیری کرد ودر پی راه و وسیله‌ای افتاد که او را به غروبگاه خورشید برساند. این تعبیر به این حقیقت اشاره دارد که تمامی کارهای ذوالقرنین در بند اسباب بود و از عادات خارق العاده خبری در کارهای او وجود نداشت.

«حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» تا آن گاه که به غروبگاه خورشید یعنی پایان زمین از جانب مغرب رسید که بعد از آن جز اقیانوس چیز دیگری نیست. به نظرش آمد که آفتاب (انگار) در

[۱]- تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص۴۳۳

[۲]- روح البیان ج ۵ جزء شانزدهم

چشمه گلی تیره رنگی فرو می رود و در آنجا گروهی را یافت. بـه او گفتـیم: ای ذوالقرنین یکی از دو کار درباره ی آنها روا دار، یا آنان رادر صورت ایمان نیاوردن با کشتن عذاب می دهی، و یا این که نسبت به ایشان خوبی می کنـی و در صورت ایمان آوردن آنها را گرامی می داری و در میانشان روشی نیکـو در پیش میگیری و به ارشاد ایشان همت می گماری.

برای درک هر چه بهتر آیه بالا ناچاراً باید توضیحاتی در خور کلام الهی ارائه داد.

«رَبُّ الْمَشْـرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْـرِبَيْنِ» [الـرحمن: ۱۷] آن خـدایی کـه آفرینندهٔ دو مشرق و مغرب است.

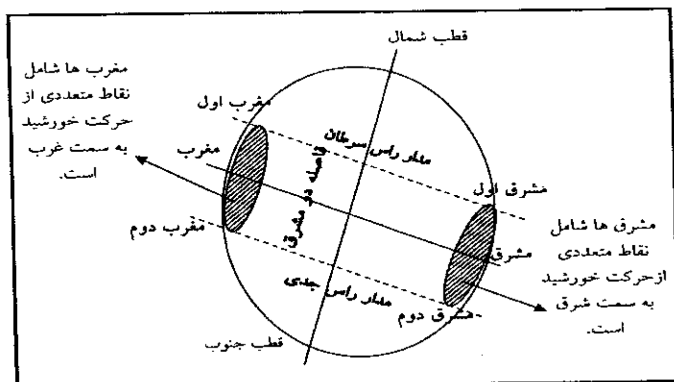
«فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ» (المعارج: ۴۰)

سوگند به خداوندگار خاورها و باختر ها که تواناییم.

مشرق: جهتی است که آفتاب از آنجا طلوع می کند.

مغرب: جهت مقابل مشرق می باشد که آفتاب در آنجا غروب می کند.

خورشید از دو نقطه طلوع می کنـد، یـک نقطـه در تابسـتان و دیگـری دورتر از اولی و در زمستان و در نقطه مقابل نیز در دو نقطه غروب مـی کنـد یکی در تابستان و دیگری دورتر در زمستان. ما بین مشرق اول و مشرق دوم و همچنین ما بین مغرب اول با مغرب دوم فاصله ای بسیار زیاد وجود دارد و خورشید هنگام انتقالش (حرکت انتقـالی خورشـید) از نقـاط متعـددی عبـور می‌کند و هیچ نقطه ای را جا نمی گذارد. در حین این انتقال هـر نقطـه‌ای کـه



خورشید از آن عبور می‌کند دارای مشرق و مغرب است و بدین ترتیب مشرق ها و مغربهای متعددی (بیشماری) وجود دارد.[۱]

«تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ»

متأسفانه بعضی از مفسرین حق مطلب را در مورد تفسیر چگونگی غروب خورشید در این آیه ادا نکرده اند و حتی بعضاً آنچنان آن را معنی کرده‌اند که انگار خورشید در درون چشمه‌ای گل آلود فرو رفته و غروب می‌کند. در میان تفسیر هایی که در این نوشته به آنها مراجعه شد. امام فخر رازی بهترین تفسیر را ارائه داده است. امام نوشته است:

به دلایل گوناگون ثابت است که زمین کروی می باشد.[۲] و آسمان محیط بر آن است و بدون شک خورشید در فلک است و هم چنین «و وَجَدَ عِندَهَا

۱- با استفاده از کتاب اطلس قرآن مجید، اطلس کامل گیتا شناسی و کتاب منظومه شمسی

۲- قرنها بعد از این نظر امام فخررازی، هواداران کروی بودن زمین در اروپا در آتش سوزانده می شدند.

قَوْمًا » کاملاً معلوم است که هیچ قومی در نزدیک خورشید وجود ندارد. هم چنین خورشید از زمین بمراتب بزرگتر است. پس چگونه عاقلانه خواهد بود اگر گفته شود خورشید داخل یکی از چشمه های زمین می شود؟

در مناطق غربی بحر محیط (اقیانوس اطلس) کسی که موقع غروب خورشید به آن می نگرد می پندارد که خورشید در آب اقیانوس غروب می‌کند و این تخیلی بیش نیست.[1]

البته امام دلایل زیاد دیگری نیز ارائه می دهد.

«وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (یس: ۳۸) و خورشید به سوی قرار گاه خود در حرکت است، این محاسبه و اندازه‌گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و دانا است.

فاصله خورشید از زمین یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر است و قطر خورشید ۱۰۹ برابر قطر زمین می‌باشد. هم چنین جرم خورشید ۳۳۱۹۵۰ برابر جرم زمین است.[2]

بنابراین غروب خورشید در چشمه غیر ممکن است خداوند بزرگ برای راهنمایی و ارشاد بشر و توجه آنها به غروب آفتاب به غربی ترین نقطه زمین اشاره کرده است. امام فخر در باره «تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» نوشته است: اشاره است به اینکه جانب غربی زمین توسط دریاها احاطه شده است به

[1]- تفسیر امام فخر رازی ج ۱۱ ص ۱۶۸-۱۶۷

[2] - اطلس گیتاشناسی ص۹

همین جهت است که اهل اخبار (آگاهان به غرب) می‌گویند که غروب خورشید در غرب در مسافات دور بنظر می رسد که در چشمه‌های بسیار اتفاق می افتد.[۱] هم چنان که در مناطق کوهستانی بنظر می رسد که خورشید در پشت کوهها غروب می کند.

درسواحل شمالی کشور نروژ درفاصله کناره‌های کشور نروژ با اقیانوس منجمد شمالی تا دریای بارنتز صدها جزیره کوچک و بزرگ و هم‌چنین صدها باتلاق و باریکه وجود دارد. آنچنان که از کسانی که به مناطق شمالی نروژ مسافرت کرده اند شنیده‌ام غروب خورشید در آن منطقه تقریباً منطبق با آن چیزی است که در کلام الهی آمده است. اشاره ی مفسران متعدد به رفتن ذوالقرنین به ظلمات نیز دلیل بر صحت این مطلب می باشد. زیرا ظلمات در کتب جغرافی و تاریخی دوران اسلامی به قطب شمال گفته می شد، که بخشی از اقلیم هفتم را تشکیل می داد.

«ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا» باز در پی سببی افتاد. یعنی باز ذوالقرنین در پی راهی غیر از راه اول افتاد، بدین سان که جهت مشرق را در پیش گرفت.

«حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا» (الکهف : ۹۰)

تا وقتی که به محل طلوع خورشید رسید (یعنی در جانب مشرق نیز همانند مغرب زمین به آخرین نقطه ی آبادی رسید) دید که آفتاب بر مردمانی

---

[۱]- تفسیر امام فخر رازی ج ۱۱ ص ۱۶۸

می‌تابد که برای حفظ خود از آن، پوششی (بنام جامه یا سر پناهی بنام خانه) بهره ی ایشان نکرده بودیم.

آنان همچون انسانهای اولیه لخت و عریان در بیابان گرم و سوزان زندگی می کردند.

در باره «لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْراً» دیدگاهی دیگر می‌گوید:

ذوالقرنین در دورترین نقطه از مشرق مردمی را دید که در دشتی هموار هستند و هیچ کوه و تپه ای نیست که میان آنان و آفتاب حایل باشد.[1]

مناطق وسیع بسیار زیادی در جهان وجود دارد که بخشی از مشرق زمین بشمار می رود مانند جنوب شرق آسیا، استرالیا و شرق آفریقا. بیشترین تابش اشعه آفتاب در جهان مربوط به بخش مرکزی و جنوبی استرالیا و بخش‌هایی از اندونزی مانند جزیره بزرگ کالیمانتان می باشد. هم چنین بیشترین دمای حرارتی خورشید در شمال استرالیا و بخشهایی ازجزیره کالیمانتان اندونزی و کشور پاپوا می‌باشد. کمترین بارش (باران، برف و تگرگ) مربوط به نواحی مرکزی استرالیا و بخشهایی از مرکز و جنوب افریقا می باشد.

بنابراین نمی توان آخرین نقطه ای در شرق که ذوالقرنین بدانجا رفت را دقیقاً مشخص کرد. امام فخر رازی نوشته است:

---

[1]- تفاسیر نور، حسینی، فی ظلال قول اول را ترجیح داده اند در سایر تفاسیر مانند تفسیر امام فخر رازی، ابن کثیر هردو قول آمده و مفسرین هیچکدام را بر دیگری ترجیح نداده اند.

در مناطق استوایی و نزدیک به خط استوا مردمانی زندگی می‌کنند که عریان می‌باشند و بدون خانه و کاشانه بسر می‌برند. حتی در چین نیز دسته‌هایی از این انسانهای بدوی وجود دارند.[۱]

لذا چنین بنظر می رسد که منظور قرآن مجید از «لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا» همین مردمان بدوی می باشند. اگر عصر ذوالقرنین که هزاران سال قبل بوده است را در نظر بگیریم متوجه می شویم که مردمانی با تفاوتهای فاحش از نظر مدنیت درآن عصرزندگی می کرده اند و قرآن مجید این تفاوتها را در ضمن داستان ذوالقرنین بیان داشته است. چیزی که تمدن شناسان فعلی در کتابهای خود صفحات زیادی را بدان معطوف داشته اند.

«كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا» (الکهف :۹۱)

چنین بود داستان شکوه و قدرت ذوالقرنین (و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم) یعنی: آنگاه که به وی پادشاهی و جهانگشایی بخشیدیم، صلاحیت وی را در این امر می دانستیم. یا ما بر آنچه که نزد ذوالقرنین از اسباب و آلات و لشکر و غیره بود، آگاهی داشتیم. مراد این است که کثرت ابزار و آلات و لشکر و سپاه او به جایی رسیده بود که جز علم خدای دقیق‌سنج آگاه، علم هیچ کس دیگری به آن احاطه نداشت.[۲]

---

[۱]- تفسر کبیر ج ۱۱ ص ۱۶۹

[۲]- تفاسیر نور ص ۶۰۹، فی ظلال القرآن ج ۴ ص ۴۶۳ و صفوة التفاسیر ج ۲ ص ۷۰۵ این دیدگاه را ترجیح داده اند.

چرا متن داستان نسبت به سفر شرق سکوت اختیار کرده به گونه ای که در توصیف محیط جغرافیایی آن تنها به توصیف انسانهایی که شخصیت داستان با آنهاد روبرو شده بسنده کرده است؟

از لحاظ هنری متن قرآنی می خواهد عنصر مشابهت را از طریق تضاد وتضاد را از طریق مشابهت در این جا به شکل واحد جدیدی نشان دهد و آن عبارت است از مقابله توصیف محیطی در این دو سفر، (درحالیکه پیشتر، میان خود این دو سفر مقابله صورت گرفته بود) و این توصیف محیطی در هر یک از آن دو، به نحوه ی واکنش شخصیت داستان ارتباط دارد،اما در دیگری به واکنشی که آن قوم از خود نشان دادند ارتباط پیدا می‌کند، نه به قهرمان داستان.

از این رو، متن قرآنی در سفر غرب توجه ما را به این موضوع جلب می‌کند که شخصیت داستان، یعنی ذوالقرنین به یک سلسله اسرار غیبی دست یافته است که انسانهای عادی از این اسرارآگاهی نداشته اند.

اما در سفر شرق، متن قرآنی توجه ما را به محیطی جغرافیایی جلب می‌کند که به آن اقوام و سازش آنان با آب و هوای این محیط مربوط می‌شود، به این معنی که سازش آنها با آن محیط امری حیرت آور بوده است و بنا به گفته برخی از تفاسیر، آن اقوام هنگامی که خورشید طلوع می‌کرده است، در میان آبها فرو می‌رفته‌اند و زمانی که غروب می‌کرده کارهای زندگی خود را

آغاز می کرده‌اند.[1] این امر مفهوم آنچه را که داستان می گوید برای ما آشکار می سازد. داستان چنین می گوید: «دید (خورشید) بر قومی طلوع می کند که غیر از پر تو آن، بر ایشان هیچ پوششی قرار نداده ایم »

بنابراین، در هر دو حالت با توصیفی اعجاز آمیز و یا حداّقل حیرت آور روبرو می‌شویم، تا آنجا که این دو محیط معمولی نمی نمایند، البته با این تفاوت که توصیف اول، با شخصیت ذوالقرنین پیوند دارد، اما دیگری با افراد آن اقوام. بعلاوه پاسخ دیگری که می توان به پرسش مزبور داد، این است که متن قرآنی با توجه به اشاره‌ای‌که در مقدمه ی داستان درباره تمکّن ذوالقرنین کرده بود، در حقیقت، سفر شرق را برای ما توصیف کرده، به این ترتیب که این سفر نیز یکی از ابعاد قدرت و تمکّنی می باشد که خداوند به شخصیت داستان ارزانی داشته است. همچنین، سومین پاسخ این است که با توصیف محیط جغرافیایی به جای توصیف خود سفر شرق، خداوند خواسته است که ما را از محیط های گوناگونی که بشر در آن زمان در آن سکونت داشت مطلع سازد.

به عنوان مثال:برخی از اقوام این محیطها از لحاظ فکری و تمدّن عقب افتاده اند، و برخی در محیط جغرافیایی خود گرفتار مشکلات هستند، در حالیکه اقوام دیگر این مشکلات را ندارند. و بلأخره همه این امور، بدون شک آثار خود را بر اندیشه خواننده می گذارد، تا آنجا که وی را وادار

---

[1]- تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۴۳۵، تفسیر حسینی ص ۶۵۷

می‌کند که اندیشه اش را در باره آفرینش ها و عطایی الهی در به گردش در آوردن جهان، جامعه و فرد به کار اندازد.[۱]

«ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا» (الکهف – ۹۲)

باز در پی سببی افتاد یعنی: باز ذوالقرنین راه سومی را که در عرض مشرق و مغرب (ازجنوب به سوی شمال است) دنبال کرد.

خداوند به ذوالقرنین علم و قدرتی را داده بود که وی توانست این سه مسیر یعنی غرب، مشرق، و به قول اکثر مفسرین شمال زمین را در نوردد.

«حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لاَّ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً» (الکهف – ۹۳)

تا آنگاه که به میان دو کوه رسید، در فراسوی آن دو کوه گروهی را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند، (به غیر از زبان خود زبان دیگری را نمی فهمیدند). این قوم به این دلیل که زبان عجیب و غریبی داشتند و دیر مطلب را متوجه می شدند و کمتر با دیگر اقوام اختلاط داشتند، حرف دیگران را درک نمی کردند.[۲] آنان با مترجم با ذوالقرنین حرف زدند و یا اینکه همچنان که قبلاً گفته شد یکی از اسبابی که خداوند در اختیار ذوالقرنین قرار داده بود این بود که بر زبان همه‌ی اقوام آن روزگار تسلط داشت، خود

---

[۱]– پژوهشی در جلوه های هنری داستان های قرآن ج اول ص ۴۹۵-۴۵۷

[۲]– – صفوة التفاسیر ج ۲ ص ۷۰۶

ذوالقرنین با آنها به گفت وگو پرداخت.[1] البته این قوم علی رغم اینکه بعضی مفسرین آورده اند که قومی بدوی بوده است. آهن را می شناخته اند و این می رساند که آنها دارای تمدّنی هر چند نسبتاً ابتدایی بوده اند.

«قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا» (الكهف – ۹۴)

مردمان آنجا هنگامی که قدرت و امکانات ذوالقرنین را دیدند به او گفتند: ای ذوالقرنین! یأجوج و مأجوج در این سرزمین تباهکارند و بر ما تاخت می آورند آیا برای تو هزینه ای معین داریم که میان ما و ایشان سد بزرگ و محکمی بسازی؟

«قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا» (الكهف – ۹۵)

ذوالقرنین گفت: آنچه پروردگارم از ثروت در اختیار من نهاده است بهتر است (از آنچه پیشنهاد می کنید ما برای اندوختن اموال نیامده‌ایم). پس مرا با نیرو یاری کنید تا میان شما و ایشان سد بزرگ و محکمی بسازم.

«آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا» (الكهف – ۹۶)

---

[1] – انوار القرآن ج ۳ ص ۵۲۲

برای من قطعات آهن یعنی: آهن های بزرگی که در ساختمانهای بزرگ و حجیم به کار برده می‌شود، بیاورید تا آنگاه که دره میان دو کوه را برابر ساخت. بدین ترتیب آنها برای او قطعات آهن آوردند و پس از آن که او زیر بنا و شالوده سد را ریخت، شروع به چیدن آهن ها در میان دو کوه کرد و میان دو کوه را از آهن انباشت تا آن را مسطح ساخت. آنگاه گفت: بدمید براین قطعات آهن با آتش و دمه های آهنگری تا وقتی که آن قطعات را کاملاً ذوب گردانید. به عبارت دیگر ذوالقرنین به نهادن یک دسته از قطعات آهن و سنگ بر روی هم فرمان داد آن گاه بر آنها هیزم و زغال ریخت و دستور داد که بر آنها آتش افروخته و با دمه ها بدمند تا آنکه حرارت حاصله، آنها را ذوب ساخت سپس دستور داد مس مذاب را آوردند و ذوالقرنین آن را بر روی این لایه از آهن و سنگ ریخت و همین طور لایه های دیگر را بر روی آن قرار داد. در نتیجه لایه های آهن و سنگ با مس گداخته خوب بهم جوش خورد و به هم چسبید و خالیگاه های میان آنها کاملاً مسدود شد و سرانجام این پیکره از آهن،سنگ و مس گداخته به کوهی آهنین و سدّی مستحکم و نفوذ نا پذیر تبدیل شد.

در قرن بیستم این آیه از قرآن مجید عظمت کلام الهی را به نمایش گذاشته است. هم چنین آیه مزبور تاریخ علم را دگرگون خواهد ساخت . بشریت را به سوی تاریخ واقعی سوق خواهد داد. شاید رمز اینکه چرا خداوند بحثی کاملاً صنعتی را در این آیه بکار برده است این باشد که

معجزه‌ای باشد برای نسلی که به کشف واقعی تاریخ بشـر در مـا قبـل تـاریخ دست خواهد یافت.

«فَمَا اسْطَاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا» (الکهف – ۹۷)

سد به قدری بلند و ستبر شد که حملـه وران یـأجوج و مـأجوج اصـلاً نتوانستند از آن بالا روند و به هیچ وجه نتوانستند نقبی در آن ایجاد کنند.

«قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاء وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاء وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» (الکهف – ۹۸)

هنگامیکه بنای سد به پایان رسید، ذوالقرنین شاکرانه گفت: ایـن سـد از مرحمت پروردگار من است و پا بر جا می ماند تا زمانیکـه خـدا بخواهـد. و هرگاه وعده خدا فرا رسد و بخواهد آنرا خراب کند آن را ویـران و بـا زمـین یکسان می کند و وعده پروردگار من حق و هنگامه‌ی قیامت حتمی است.

«وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا» (الکهف – ۹۹)

در آن روز که جهان پایان می گیرد و وعده آخرت فرا می رسد ما آنهـا (مردمان) را رها می سازیم تا برخی در برخی موج زنند و آنگاه که در صـور دمیده می شود و ما ایشان را به گونه شگفتی گرد می‌آوریـم. (منظـور همـه‌ی مردم می‌باشند که روز قیامـت جمـع مـی‌شـوند و چـون زیادنـد بـه هنگـام

رویارویی با سختی ها و زلزله‌های بزرگ به این سو و آن سو می‌دوند و موج می زنند).[1]

« وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا» (الکهف – ۱۰۰)

و در آن روز، دوزخ را به طور شگفتی به کافران نشان می دهیم.

دنباله داستان را از سوره‌ی انبیاء پیگیری می کنیم:

« وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ» (الأنبياء – ۹۶)

غیر ممکن است که به سوی ما بر نگردند مردمانی که آنان را نابود کرده باشیم.

«حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ» (الأنبياء – ۹۷)

این نابود سازی مفسدین و عدم بازگشت ایشان به دنیا تا زمانی ادامه خواهد داشت که یأجوج و مأجوح رها می گردند و ایشان شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می گذرند.

«وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ » (الأنبياء – ۹۸)

وعده ی راستین نزدیک می شود و به ناگاه کافران را چنان وحشتی فرا می گیرد که چشم هایشان از حرکت باز می ایستد و می گو یند: ای وای بر ما از این روز غافل بودیم بلکه به خود ستم کردیم.

---

[1]– تفسیر راستین ج ۲ ص ۳۸۰، صفوة العرفان ج ۴ ص ۱۷۴

آیا ذوالقرنین پیغمبر بوده است؟

مفسیرین در باره ی پیامبری ذوالقرنین اختلاف نظردارند. عده ای وی را پیغمبر می‌دانند، عده‌ای دیگر او را عبدی صالح می دانند. در میان مفسرینی که ذوالقرنین را پیامبر می دانند امام فخر رازی در رأس قرار دارد. دلایلی که امام فخر رازی بیان می دارد دلایلی محکم می باشند. در مقابل کسانی که پیامبری دوالقرنین را قبول ندارند با دلایلی نسبتاً ضعیف رأی خود را بیان داشته اند.

دلایل موافقین نبوت ذوالقرنین:

دلایل امام فخر رازی:

۱- «إِنَّا مَكَّنَّا فِي الأَرْضِ»: تمکین در دین و تمکین کامل در دین با نبوت محقق می شود.

۲- «وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»: از جمله ی اشیاء نبوت می باشد در گفتار «وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» او خدای متعال یکی از اسباب را که بدو داده است نبوت است. مقتضی عمومیت در این، آیه است که خداوند سببی از نبوت را به او داده است.

۳- قول خدای بزرگ: «قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ» دلالت می کند بر اینکه خداوند بدون واسطه با ذوالقرنین تکلم کرده است. ناچاراً وی پیامبر بوده است.

۴- در مقصود از تمکین دو حالت می تواند وجود داشته باشد. اول اینکه مقصود از تمکین به سبب نبوت بوده است. دوم اینکه مقصود از تمکین به سبب ملک می باشد و تمکین به سبب نبوت مناسب‌تر از تمکین به سبب ملک می باشد و حمل کلام خداوند بر وجه کاملتر و افضل بهتر است.[۱]

ابوحیان نیز در بحر محیط فرموده است:

حکمی که در سفر بسوی غرب به ذوالقرنین داده شده است، آن حکم قتل و سزای آن قوم است و این گونه حکم بدون وحی نبوّت نمی تواند داده شود. این کار به وسیله کشف والهام نمی تواند صورت بگیرد (چون سرنوشت انسان ها در میان است) و نه بدون وحی نبوت به صورت دیگری، لذا بدون این، احتمال دیگری صحیح نیست که ذوالقرنین یا شخصاً پیامبر باشد، یا پیامبری در عهد او موجود بوده است (در سفر و حضر همراه و همگام وی بوده است) که توسط او مورد خطاب قرار گرفته است.و الله أعلَم[۲] .

صاحب تفسیر نواندیش نیز آیه « قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ » را دال بر نبوت ذوالقرنین دانسته است.[۳]

[۱]- تفسیر کبیر ج ۱۱ ص ۱۶۸-۱۶۶

[۲]- معارف القرآن ج ۸ ص ۴۳۶

[۳]- تفسیر نواندیش ج ۳ ص ۸۰۹

دلایل مخالفین نبوت ذوالقرنین:

علامه طباطبایی نوشته است: قول منسوب به خدای عز و جل در قرآن کریم در وحی نبوی و در ابلاغ بوسیله وحی استعمال می شود. مانند آیه «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ » و گفتیم ای آدم سکونت کن " البقرة – ۳۵) و آیه: («وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُواْ هَـذِهِ الْقَرْيَةَ» و چون گفتیم در این قریه داخل شوید "البقرة– ۵۸)و گاهی در الهام هم که نبوت نیست به کار می رود. مانند آیه: «وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ » (القصص – ۷) وبه مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده.

با این بیان روشن می شود که جمله « قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ» دلالت ندارد بر اینکه ذوالقرنین پیغمبری بوده که به وی وحی می شد. چون همانطور که گفتیم قول خدا اعم از وحی مختص به نبوت است، و جمله «ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ» از آنجا که نسبت به خدای تعالی در سیاق غیب آمده خالی از اشعار به این معنا نیست که مکالمه خداوند با ذی القرنین توسط پیغمبری که همراه وی بوده، صورت گرفته است، در حقیقت سلطنت او نظیر سلطنت طالوت در بنی اسرائیل بوده که با اشاره پیغمبر معاصرش و هدایت او کار می کرده است.[1]

همه‌ی مخالفین نبوت ذوالقرنین دلایلی شبیه علامه طباطبایی دارند.

---

[1]- تفیسر المیزان ج ۱۳ ص ۶۱۲

احادیث وارده در داستان ذوالقرنین:

احادیث زیادی در باره‌ی یأجوج و مأجوج وجود دارد. در این نوشتار به صحیح ترین آنها اشاره می شود.

حدیث ابی سعید، قال: قالَ رَسُولُ الله ﷺ: «یَقُولُ اللهُ یا آدَمُ! فَیقُولُ لَبَّیکَ وَ سَعْدَیکَ و الْخَیْرُ فی یَدَیْکَ! قالَ: یَقُولُ اَخْرِجْ بَعْثَ النَّار، قالَ وَ ما بَعْثُ النَّار؟ قالَ مَنْ کُلِّ اَلْفٍ، تِسْعَمِائَةَ وَ تِسْعَةَ وَ تِسْعین، فَذاکَ حینَ یَشیبُ الصَّغیرُ،وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها، (وَتَرَی النَّاسَ سُکَارَی وَمَا هُم بِسُکَارَی وَلَکِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِیدٌ[1]) فَاشْتَدَّ ذلِکَ عَلَیْهِمْ، فَقالُوا: یا رَسُولَ الله! اَیُّنا ذلِکَ الرَجُلُ؟ قالَ: أَبْشِرُوا فَإِنَّ مِنَ یَأجُوجَ وَ مَأجوُجَ اَلْفاً وَ مِنْکُمْ رَجُلٌ، ثُمَّ قالَ: ((وَ الَّذی نَفْسی فی یَدِهِ اِنّی لأَطْمَعُ أَنْ تکُونواُ ثُلُثَ اَهْلِ الْجَنَّة)) قالَ: فَحَمِدْنا اللهَ وَکَبَّرْنا، ثُمَّ قالَ: وَالَّذی نَفْسی فی یَدِهِ اِنِّی لأَطْمَعُ أَنْ تکُونوا شَطْرَ اَهْلِ الجَنّة، إِنَّ مَثَلَکُمْ فی الْأُمَّمِ کَمَثَلِ الشَّعَرَةِ الْبَیْضاءِ فی جِلْدِ الثورالْاَسْوَدِ، أَ الرَّقَمَةِ فی ذِراعِ الْحِمارِ».

---

[1]– قسمتی از آیه ۲ سوره مبارکه ی حجّ

ابو سعیدگوید: پیغمبرﷺ فرمود: (در روز قیامت) خداوند می‌فرماید: ای آدم! آدم می گوید: پروردگارا! حاضر و آماده اجرای فرمان هستم، و خیر و برکت همه پیش توست. پیغمبر ﷺ فرمود: خداوند به آدم می‌فرماید: کسانی را که در آتش دوزخ قرار دارند بیرون بیاور، آدم می‌گوید: پروردگارا! چه تعدادی از آنها را بیرون بیاورم، خداوند می‌فرماید: از هر هزار نفر نهصد و نود نه نفر را بیرون بیاور. پیغمبرﷺ فرمود: صدور این فرمان وقتی است که از شدت عذاب کودکان پیر می شوند، و هر زن حامله از شدت ناراحتی وضع حمل و سقط جنین می نماید، و مردم مست به نظر می رسند، ولی در حقیقت مست نیستند. اما عذاب خداوند بسیار شدید است و از شدت ناراحتی سراسیمه شده‌اند. این امر بر اصحاب گران آمد و گفتند: ای رسول خدا! کدام یک از ما آن مرد است (که از دوزخ بیرون نمی‌آید؟) پیغمبر ﷺ فرمود خوشحال باشید یأجوج و مأجوج هزار برابر شما هستند. هر یک نفر شما در برابر هزار نفر آنان است، سپس فرمود: قسم به کسی که جانم در اختیار اوست من امیدوارم که یک سوم اهل بهشت از شما باشد، ابوسعید گوید: ما هم حمد و ثنای خداوند را به جا می‌آوردیم، پیغمبرﷺ فرمود: قسم به کسی که جانم در اختیار اوست من امیدوارم که نصف اهل بهشت از شما باشد. چون تعداد شما نسبت به ملتهای دیگر به اندازه موی سفیدی است که در

پوست گاو سیاه باشد، و یا به اندازه خط سفیدی است که در دست الاغ قرار دارد.[۱]

حدیث ام المؤمنین زینب دختر جَحْش:

حدیث زَيْنَبَ ابْنَةِ جَحْش اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيّا فَزِعاً يَقُولَ:«**لا اله الاّ اللهُ! وَيْلٌ لِلْعَرَب مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ. فُتِحَ الْيَوْمَ مَنْ رَدْمِ يَأجُوجَ وَ مَأجُوجَ مِثْلُ هذِهِ» وَ حَلَّقَ بإِصْبَعَيهِ الْاِبْهامَ و الَّتى تَلِيها. قالَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ جَحْش: فَقُلتُ: يا رَسُولَ اللهِ! اَنَهلِكُ و فِينا الصّالِحُونَ؟ قالَ: نَعَمْ، إذا كَثُرَ الْخُبْثُ.**[۲]

زینب دختر جحش گوید: پیغمبرﷺ با حالت ترس و نگرانی پیش من آمد وی گفت: لا اله لا الله، فتنه ای دارد نزدیک می شود که عرب را بدبخت می کند و آن را به هلاکت و نابودی تهدید می نماید، امروز سوراخی به این اندازه از سدّ یأجوج و مأجوج باز گردید. پیغمبرﷺ با انگشت ابهام و سبابه‌اش حلقه‌ای را بوجود آورد و اندازه سوراخ باز شده را نشان داد. زینب بنت جحش گوید: گفتیم: ای رسول خدا! آیا در حالی که انسان های صالح در بین ما وجود دارند به هلاکت می رسیم؟! سئوال استنباطی از این است:

---

[۱]- الؤلؤ و مرجان ج اول ص ۱۵۲ – ۱۵۳ حدیث شماره ۱۳۳

[۲]- صحیح امام بخاری کتاب انبیاء ۳۰۹۷، صحیح امام مسلم باب فی الفتن و اشراط الساعه ۵۱۲۸، ترمذی فی الفتن عن رسول الله ۲۱۱۳، امام احمد فی مسند القبائل ۲۶۱۴۸-۲۶۱۴۵ و اللؤلو و المرجان ج ۳ ص ۳۹۹

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (الأنفال – ۳۳) تا زمانی که شما در بین ایشان هستی و یا انسانهای صالح و توبه کار در بین آنان باشد، خداوند ایشان را به هلاکت نمی رساند...[1]

حدیث حضرت نوّاس بن سمعان: حَدَّثَنَا أَبُو خَيْثَمَةَ زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ جَابِرٍ الطَّائِيُّ قَاضِي حِمْصَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ جُبَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ الْحَضْرَمِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ النَّوَّاسَ بْنَ سَمْعَانَ الْكِلَابِيَّ ح و حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مِهْرَانَ الرَّازِيُّ وَاللَّفْظُ لَهُ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ جَابِرٍ الطَّائِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ عَنْ النَّوَّاسِ بْنِ سَمْعَانَ قَالَ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الدَّجَّالَ ذَاتَ غَدَاةٍ فَخَفَّضَ فِيهِ وَرَفَّعَ حَتَّى ظَنَنَّاهُ فِي طَائِفَةِ النَّخْلِ فَلَمَّا رُحْنَا إِلَيْهِ عَرَفَ ذَلِكَ فِينَا فَقَالَ مَا شَأْنُكُمْ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَكَرْتَ الدَّجَّالَ غَدَاةً فَخَفَّضْتَ فِيهِ وَرَفَّعْتَ حَتَّى ظَنَنَّاهُ فِي طَائِفَةِ

[1]- سوراخ شدن سدیأجوج و مأجوج می تواند به معنای ضعیف شدن سد باشد وبیانگر زمان نزدیک شدن خروج یأجوج و مأجوج باشد.

النَّخْلِ فقَالَ غَيْرُ الدَّجَّالِ أَخْوَفُنِي عَلَيْكُمْ إِنْ يَخْرُجْ وَأَنَا فِيكُمْ فَأَنَا حَجِيجُهُ دُونَكُمْ وَإِنْ يَخْرُجْ وَلَسْتُ فِيكُمْ فَامْرُؤٌ حَجِيجُ نَفْسِهِ وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ إِنَّهُ شَابٌّ قَطَطٌ عَيْنُهُ طَافِئَةٌ كَأَنِّي أُشَبِّهُهُ بِعَبْدِ الْعُزَّى بْنِ قَطَنٍ فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيَقْرَأْ عَلَيْهِ فَوَاتِحَ سُورَةِ الْكَهْفِ إِنَّهُ خَارِجٌ خَلَّةً بَيْنَ الشَّأْمِ وَالْعِرَاقِ فَعَاثَ يَمِينًا وَعَاثَ شِمَالًا يَا عِبَادَ اللَّهِ فَاثْبُتُوا قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا لَبْثُهُ فِي الْأَرْضِ قَالَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا يَوْمٌ كَسَنَةٍ وَيَوْمٌ كَشَهْرٍ وَيَوْمٌ كَجُمُعَةٍ وَسَائِرُ أَيَّامِهِ كَأَيَّامِكُمْ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَسَنَةٍ أَتَكْفِينَا فِيهِ صَلَاةُ يَوْمٍ قَالَ لَا اقْدُرُوا لَهُ قَدْرَهُ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا إِسْرَاعُهُ فِي الْأَرْضِ قَالَ كَالْغَيْثِ اسْتَدْبَرَتْهُ الرِّيحُ فَيَأْتِي عَلَى الْقَوْمِ فَيَدْعُوهُمْ فَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَجِيبُونَ لَهُ فَيَأْمُرُ السَّمَاءَ فَتُمْطِرُ وَالْأَرْضَ فَتُنْبِتُ فَتَرُوحُ عَلَيْهِمْ سَارِحَتُهُمْ أَطْوَلَ مَا كَانَتْ ذُرًا وَأَسْبَغَهُ ضُرُوعًا وَأَمَدَّهُ خَوَاصِرَ ثُمَّ يَأْتِي الْقَوْمَ فَيَدْعُوهُمْ فَيَرُدُّونَ عَلَيْهِ قَوْلَهُ فَيَنْصَرِفُ عَنْهُمْ فَيُصْبِحُونَ مُمْحِلِينَ لَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَيَمُرُّ بِالْخَرِبَةِ فَيَقُولُ لَهَا أَخْرِجِي كُنُوزَكِ فَتَتْبَعُهُ كُنُوزُهَا كَيَعَاسِيبِ النَّحْلِ ثُمَّ يَدْعُو رَجُلًا مُمْتَلِئًا شَبَابًا فَيَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ فَيَقْطَعُهُ جَزْلَتَيْنِ رَمْيَةَ الْغَرَضِ ثُمَّ يَدْعُوهُ فَيُقْبِلُ وَيَتَهَلَّلُ وَجْهُهُ يَضْحَكُ فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ فَيَنْزِلُ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ

شَرْقِيَّ دِمَشْقَ بَيْنَ مَهْرُودَتَيْنِ وَاضِعًا كَفَّيْهِ عَلَى أَجْنِحَةِ مَلَكَيْنِ إِذَا طَأْطَأَ رَأْسَهُ قَطَرَ وَإِذَا رَفَعَهُ تَحَدَّرَ مِنْهُ جُمَانٌ كَاللُّؤْلُؤِ فَلَا يَحِلُّ لِكَافِرٍ يَجِدُ رِيحَ نَفَسِهِ إِلَّا مَاتَ وَنَفَسُهُ يَنْتَهِي حَيْثُ يَنْتَهِي طَرْفُهُ فَيَطْلُبُهُ حَتَّى يُدْرِكَهُ بِبَابِ لُدٍّ فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يَأْتِي عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ قَوْمٌ قَدْ عَصَمَهُمْ اللَّهُ مِنْهُ فَيَمْسَحُ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَيُحَدِّثُهُمْ بِدَرَجَاتِهِمْ فِي الْجَنَّةِ فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى إِنِّي قَدْ أَخْرَجْتُ عِبَادًا لِي لَا يَدَانِ لِأَحَدٍ بِقِتَالِهِمْ فَحَرِّزْ عِبَادِي إِلَى الطُّورِ وَيَبْعَثُ اللَّهُ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ فَيَمُرُّ أَوَائِلُهُمْ عَلَى بُحَيْرَةِ طَبَرِيَّةَ فَيَشْرَبُونَ مَا فِيهَا وَيَمُرُّ آخِرُهُمْ فَيَقُولُونَ لَقَدْ كَانَ بِهَذِهِ مَرَّةً مَاءٌ وَيُحْصَرُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ حَتَّى يَكُونَ رَأْسُ الثَّوْرِ لِأَحَدِهِمْ خَيْرًا مِنْ مِائَةِ دِينَارٍ لِأَحَدِكُمْ الْيَوْمَ فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ فَيُرْسِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ النَّغَفَ فِي رِقَابِهِمْ فَيُصْبِحُونَ فَرْسَى كَمَوْتِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ يَهْبِطُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى الْأَرْضِ فَلَا يَجِدُونَ فِي الْأَرْضِ مَوْضِعَ شِبْرٍ إِلَّا مَلَأَهُ زَهَمُهُمْ وَنَتْنُهُمْ فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ فَيُرْسِلُ اللَّهُ طَيْرًا كَأَعْنَاقِ الْبُخْتِ فَتَحْمِلُهُمْ فَتَطْرَحُهُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ مَطَرًا لَا يَكُنُّ مِنْهُ بَيْتُ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ فَيَغْسِلُ الْأَرْضَ حَتَّى يَتْرُكَهَا كَالزَّلَفَةِ ثُمَّ يُقَالُ لِلْأَرْضِ أَنْبِتِي ثَمَرَتَكِ وَرُدِّي بَرَكَتَكِ

فَيَوْمَئِذٍ تَأْكُلُ الْعِصَابَةُ مِنْ الرُّمَّانَةِ وَيَسْتَظِلُّونَ بِقِحْفِهَا وَيُبَارَكُ فِي الرِّسْلِ حَتَّى أَنَّ اللِّقْحَةَ مِنْ الْإِبِلِ لَتَكْفِي الْفِئَامَ مِنْ النَّاسِ وَاللِّقْحَةَ مِنْ الْبَقَرِ لَتَكْفِي الْقَبِيلَةَ مِنْ النَّاسِ وَاللِّقْحَةَ مِنْ الْغَنَمِ لَتَكْفِي الْفَخِذَ مِنْ النَّاسِ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً فَتَأْخُذُهُمْ تَحْتَ آبَاطِهِمْ فَتَقْبِضُ رُوحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكُلِّ مُسْلِمٍ وَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ يَتَهَارَجُونَ فِيهَا تَهَارُجَ الْحُمُرِ فَعَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ السَّعْدِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ وَالْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ ابْنُ حُجْرٍ دَخَلَ حَدِيثُ أَحَدِهِمَا فِي حَدِيثِ الْآخَرِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ بِهَذَا الْإِسْنَادِ نَحْوَ مَا ذَكَرْنَا وَزَادَ بَعْدَ قَوْلِهِ لَقَدْ كَانَ بِهَذِهِ مَرَّةً مَاءٌ ثُمَّ يَسِيرُونَ حَتَّى يَنْتَهُوا إِلَى جَبَلِ الْخَمَرِ وَهُوَ جَبَلُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَيَقُولُونَ لَقَدْ قَتَلْنَا مَنْ فِي الْأَرْضِ هَلُمَّ فَلْنَقْتُلْ مَنْ فِي السَّمَاءِ فَيَرْمُونَ بِنُشَّابِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ فَيَرُدُّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ نُشَّابَهُمْ مَخْضُوبَةً دَمًا وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ حُجْرٍ فَإِنِّي قَدْ أَنْزَلْتُ عِبَادًا لِي لَا يَدَيْ لِأَحَدٍ بِقِتَالِهِمْ))[1]

---

[1] – حدیث شماره ۵۲۲۸: ترمذی باب فتن عن رسول الله ۲۱۶۶، المناقب عن رس ول الله، ۳۷۳۱، ابوداوددر ملاحم ۳۷۶۴، ابن ماجه در ۴۰۶۵، امام احمد در مسند الشامیین ۱۶۹۷۱

حضرت نواس بن‌سمعان(رض) می‌فرماید: که رسول خدا(ص) روزی به هنگام صبح از دجال یادی به میان آورد، بعضی امور نسبت به او چنان ذکر کرد که از آنها حقیر و ذلیل بودن او معلوم می شود، نیز در مورد او چیزهایی فرمود که از آنها معلوم می شد، که فتنه او خیلی سخت و بزرگ است. از توضیح آن حضرت(ص) ما چنان فکر کردیم که گویا دجال در انبوه درخت های خرماست. وقتی که بیگاه به خدمت رسول خدا(ص) حاضر شدیم، آن جناب از تأثرات قبلی ما آگاهی یافت، و پرسید که شما چه فهمیدید؟ ما عرض کردیم: ذکر دجال را به میان آوردید، و بعضی امور نسبت به او چنین ذکر که از آنها معامله او حقیر و آسان معلوم می شد، و بعضی را چنان ذکر فرمودید که دارای نیروی زیادی است، فتنه او بسیار بزرگ است، و ما چنان احساس کردیم که او در نزدیکی ما در انبوه درخت های خرما قرار گرفته است، آن حضرت(ص) فرمود: فتنه هایی که من نسبت به شما احساس خطر می کنم، به نسبت فتنه دجال بسیار خطرناکتر هستند. (یعنی فتنه دجال به آن اندازه بزرگ نیست که شما تصور کرده اید.) اگر در زمان من بیرون آید، خود من با او، به مبارزه خواهم پرداخت، و اگر از پس من آمد، هرکسی موافق همت خود برای سرکوب کردن او بکوشد. خداوند متعال در عدم موجود بودن من حامی و یاور هر مسلمان است. (علامات او از این قرار استکه) او جوانی دارای

موی‌های خیلی پیچیده است یک چشمش بالا آمده تر و دیگری کور است. چنان که در روایات دیگر آمده است. و اگر من او را بتوانم به کسی تشبیه کنم، او عبدالعزی ابن قطن است. (این شخص در عهد جاهلیت بدشکل ترین شخص از قبیله بنو خزاعه بود).

اگر کسی از شما با دجال روبرو گردید، باید او آیات ابتدای سوره کهف را بر او بخواند، (از فتنه دجال محفوظ خواهد ماند). دجال از میان شام و عراق بیرون خواهد آمد، و در هر گوشه و کنار فساد برپا می کند، ای بندگان خدا در مقابله با او، ثابت قدم باشید.

ما عرض کردیم، یا رسول الله او چه قدر در زمین می ماند، آن حضرت فرمود: چهل روز در روی زمین می ماند، اما نخستین روز او، برابر با یک سال می باشد، و دومین روز او برابر با یک ماه، و سومین روز او برابر با یک هفته، و بقیه روزها مانند عموم روزها می باشد، عرض کردیم: یا رسول الله در آن روز که با یک سال برابر می باشد، ما نماز (پنج وقتی) یک روز بخوانیم، آن حضرت فرمود: خیر، بلکه اوقات را تخمین زده و نمازهای یک سال را کامل ادا کنید، سپس عرض کردیم: یا رسول الله: او در زمین با چه میزان سرعتی، مسافرت می کند؟ فرمود: مانند آن ابری که پشت سر آن باد موافق باشد، پس دجال از کنار قومی می گذرد، و آنان را به سوی عقاید باطل خویش دعوت می دهد، آنان به او ایمان می‌آورند، او به ابرها دستور می‌دهد

که ببارید، آنها می‌بارند، و به زمین دستور می دهد، آن نیز سرسبز و شاداب می‌شود، (و دامهایشان در آن می چرند) و بیگاه وقتی بر می‌گردند کوهانشان نسبت به باراول بزرگتر می‌شود، و پستانها از شیر پر می‌شوند و تهیگاههایشان پر می شود، باز دجال از کنار قوم دیگری می‌گذرد و آن قوم را هم به طرف گمراهی خویش دعوت می‌دهد، اما آنها دعوت او را رد می‌کنند، او از آنها مأیوس شده می‌رود، این مسلمانان به قحط سالی مبتلا می‌گردند و به نزد آنها هیچ مالی باقی نمی‌ماند، وسپس دجال به زمین خرابه‌ای می‌گذرد و آن را مورد خطاب قرار می دهد که خزانه های خود را بیرون بیاور، چنانکه خزانه های زمین، در دنبال او قرار می گیرند چنان که مگس عسل به دنبال سردارخود قرارمی‌گیرند. باز دجال یکی را فرا می خواند که در عین عنفوان جوانی می باشد، او را با شمشیر به دو قسمت میکند، و آن دو قسمت او را به قدری از همدیگر جدا می کند، که در میان تیر زننده و آماج فاصله باشد، باز او را فرا می خواند، او زنده شده به سوی دجال از این عمل او، با لبی خندان و صورت گشاد می آید. در این اثنا حق تعالی حضرت عیسی(ع) را نازل می فرماید، چنان که او چادرهای دو رنگ را پوشیده است، بر مناره سفید دمشق چنان نزول می فرماید که دو دست او بر بالهای فرشته قرار می‌گیرند، وقتی که سر خود را پایین می آورد، از او قطرات مروارید می‌چکد، و وقتی سرخود را بلند می‌کند آنگاه هم قطرات آب همانند مروارید می‌چکد، و هر کافری که هوای تنفس او به آن می رسد می میرد، تا جایی

که چشمش کار بکند هوای تنفسش می رسد، حضرت عیسی﷼ در جستجوی دجال قرار می گیرد تا این که او را (در باب اللّد) گیر می آورد (این آبادی اکنون هم به نام مذکور در نزدیکی بیت المقدس وجود دارد) و در آنجا او را به قتل می‌رساند، سپس حضرت عیسی﷼ به نزد مردم آمده و بر صورتشان دست می مالد، و آنها را به درجات عالیه جنت مژده می دهد. حضرت عیسی﷼ هنوز در همان حال است که از طرف خدای متعال فرمان می رسد که حق تعالی یأجوج و مأجوج را بعد از قتل دجال به وسیله حضرت عیسی می‌فرستد و آنها به سبب سرعت از همه بلندی ها شتابان سرازیر می شوند. نخستین قافله ایشان از دیار طبریه می گذرد، و تمام آب آن را نوشیده و آن را طوری می گذارند، که وقتی دومین قافله می آید جای دریا را خشک دیده می گویند که گاهی در اینجا آبی بوده است. حضرت عیسی﷼ با همراهان بر بلندایِ کوه طور پناه می برند و مسلمانان دیگر به قلعه ها و جاهای محفوظ خود پناه می برند، و وسایل خورد و نوش خود را نیز همراه خود می برند. اما بزودی آذوقه شان تمام می‌شود و گرانی پیش می آید طوری که قیمت سرگاوی، از صد دینار تجاوز می کند. حضرت عیسی﷼ با اتفاق همراهان جهت برطرف شدن این مصیبت، به درگاه خداوند دست به دعا خواهد برد (حق تعالی دعای آنها را قبول می کند)و بر یأجوج و مأجوج بیماری بصورت وبا نازل می کند. در ظرف مدت کمی همه یأجوج و مأجوج می میرند، سپس حضرت عیسی﷼ با همراهان از کوه

طور پایین می‌آیند، و می بینند که روی زمین بـه مقـدار یـک وجـب از لاش خالی نیست و به سبب پوسیدن نعشها عفونت شدیدی انتشار می‌یابد. حضرت عیسی‌علیه السلام و همراهان دست به دعا بر می دارند و حق تعـالی پرنـدگانی دراز گردن، مانند گردن شتر می فرستد، آنها این نعشها را برداشـته هـر کجـا خـدا بخواهد می برند و می ریزند. سپس خداوند متعال باران می باراند، هیچ شـهر و بیابانی نمی‌ماند که در آن باران نیاید، تمام زمین شسته شده مانند شیشه هـا صاف می شود.[1]

سپس خدای تعالی دستور می دهد که زمین از شکم خود میوه و گلها را بیرون بیاورد و برکات خود را (دوباره) ظاهر نماید، چنان کـه چنـین خواهـد شد، و آن قدر برکات ظاهر می‌گردد که یک دانه انار برای یک گروهی کفایت می کند، و شیر یک گاو برای تمام مردم یک طایفه کافی می شود و شیر یـک گوسفند تمام افراد یک خاندان را کفایت می کند، (و زمان ایـن برکـات فـوق العاده و امان، تا مدت چهل سـال بـاقی مـی ماننـد) و خداونـد بـاد پـاکی را می‌فرستد پس تحت تأثیر آن همه‌ی مؤمنین و مسلمین وفات می نمایند، تنهـا اشرار و کفار باقی می مانند، که برروی زمین مانند حیوانات مرتکب حرام می شوند و قیامت بر سر اینگونه افراد واقع می شود.

در حدیث حضرت عبدالرحمن بن یزید بیش از حدیث نواس بن سمعان تفصیل داستان یأجوج و مأجوج آمده است. و آن اینکه بعد از عبور از دریای

[1]- تفسیر معارف القرآن ج ۸ ص ۴۴۵

طبریه یأجوج و مأجوج بر کوهی از کوههای بیت المقدس بنـام جبـل الخمـر بالا می روند و می گویند که ما تمام اهل زمین را به قتل رسانده ایم و اکنـون اهل آسمان را خاتمه خواهیم داد، چنانکـه آنهـا تیرهـای خـود را بـه طـرف آسمان شلیک می کنند، آن تیر ها به حسب دستور حق تعالی به خـون آلـوده شده به سوی آنها بر می گـردد (تـا آنکـه آن احمقـان چنـین تصـور کـرده، خوشحال باشند،که اکنون اهل آسمان هم خاتمه یافته است)[1]

در مسند امام احمد، ترمذی و ابن ماجه از حضرت ابوهریره منقول است که رسول خداصلى الله عليه وسلم فرمود:[2]یأجوج و مأجوج هر روز سد ذوالقرنین را می کننـد، تا اینکه به آخرین هسته آن دیوار آهنی می‌رسند، که از طرف دیگرش روشنی دیده می شود، اما می گویند که بقیه آن را فردا می کنیم، و می روند و خداوند متعال بعد از آن، آن را هم چنان مستحکم می کند که بار اول بـود و روز بعـد از نو در زحمت کندن آن قرار می گیرند، و این سلسله کنـدن روزانـه آنهـا و مستحکم شدن آن از جانب خداوند تا زمانی ادامه دارد که خواست خداونـد، جلوگیری از خروج یأجوج ومأجوج می باشد، وقتی خدا بخواهـد کـه آن را باز کند، در آن روز کار کرده وقتی به آخر آن می رسند، می گوینـد کـه اگـر خدا بخواهد بقیه آن را فردا می کنیم، (در آن روز به سبب ایـن کـه آن را بـر

---

[1]- معارف القرآن ج ۸ ص ۴۴۷-۴۴۶

[2]- معارف القرآن ج هشتم ص ۴۴۹

مشیت و نام خدا موقف می‌کنند، موفق می گردند) بقیه دیوار بر حالت خود باقی می ماند، و در آن شکسته از آن می گذرند.

امام ترمذی این روایت را به سند (ابو عوانه) از قتاده از ابورافع از ابی هریره نقل کرده فرموده است: «غریب[۱] لا نعرفه الا من هذا الوجه» ابن کثیر در تفسیر خود این روایت را نقل کرده فرموده است: «اسناده جید قوی و لکن متنه فی رفعه نکارة» که اسناد نیکو قوی است، اما در مرفوع[۲] کردن آن از ابوهریره یا منسوب نمودن آن به رسول خدا(ص) نکارت و بیگانگی معلوم می شود. ابن کثیر در باره این حدیث در (البدایه و النهایه) نوشته است: «اگر این امر مسلم گردد که این حدیث مرفوع نیست، بلکه روایت کعب احبار است، پس روشن است که قابل اعتماد نیست. اگر آن را از وهم روایت کننده محفوظ پذیرفته و به گفته رسول خدا(ص) تسلیم شویم، پس معنای آن این خواهد بود که یأجوج و مأجوج زمانی به کندن سد می پردازند که زمان خروج آنها فرا برسد. این گفته قرآن که نمی توانند در آن نقب بزنند در آن زمان است که ذوالقرنین تازه آنرا ساخته بود. لذا هیچ گونه تعارضی باقی نمی ماند. هم چنین می توان گفت که مراد از نقب آن رخنه و سوراخی است که از

---

[۱]- حدیث غریب حدیثی است که روایت کننده در یکی از مقاطع فقط یک نفر باشد.

[۲]- حدیث مرفوع حدیثی است که به پیامبر متصل شود و در روایت گفته شود: قال النبی، قال رسول الله

این طرف به آن طرف باز باشد. در این روایت تصریح شده است که این سوراخ بدین وضع نمی شود.[1]

اکثر تفاسیر ظهور مجدد یأجوج و مأجوج را بعد از هلاکت دجال بدست حضرت عیسی﷣ می دانند از جمله:

تفسیر امام فخر رازی (ج ۱۱ صفحات ۱۷۴-۲۲۱-۲۲۲)،تفسیر کابلی (ج ۴ ص ۱۵)، تفسیر حسینی ص ۷۲۲)، تفسیر ابن کثیر (ج۲ ص۴۳۷)، تفسیر معارف القران (ج ۸ ص ۴۶۲- ۴۴۵)، تفسیر روح البیان (ج ۵ ص ۳۰۰)، تفسیر جواهر القرآن (ج ۵ ص ۲۰۴)، تفسیر جلالین (ص۳۰۴) و تفاسیر قرطبی، بلاغی، بحر المحیط و ابن مسعود و ...

تعداد کمی از تفاسیر نیز حمله مغول را مقدمه‌ی ظهور مجدد یأجوج و مأجوج دانسته اند البته نه به طور یقینی[2]

ذوالقرنین کیست؟

ذوالقرنین قبل از اینکه داستانش در قرآن نازل شود، بلکه حتی در زمان زندگیش نیز ذوالقرنین نامیده می شد. این نکته از سیاق داستان یعنی آیات «وَيَسْأَلُونَكَ عَن ذِي الْقَرْنَيْنِ» و «قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ» و «قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ» بخوبی استفاده می شود. از آیه اول بر می آید که در عصر رسول اکرم ﷺ قبل از نزول این داستان چنین اسمی بر سر زبان ها بوده است که از

---

[1]- البدایه و النهایه ج ۲ ص ۱۱۲

[2]- فی ظلال القران ج ۴ ص ۴۶۷ و انوار القرآن ج ۳ ص ۵۲۶

آن حضرت داستانش را پرسیده اند. از دو آیه بعدی که می فرماید: گفتیم ای ذوالقرنین بخوبی معلوم می شود که اسمش همین بوده که با آن خطابش می‌کرده اند.ذوالقرنین تمامی جهان زمان خود را فتح کرده است و تنها کسی است که توانسته است بر همه‌ی جهان تسلط یابد. در بعضی از تواریخ قدیم آمده است که چهار کس، چهار پادشاه جهان گیر (ذوالقرنین، حضرت سلیمان، نمرود و بخت النصر) بر تمام جهان حکم فرمایی کرده‌اند. [1]این قول صحیح نیست. حضرت سلیمان(ع) در ۹۶۰ تا ۹۳۰ ق.م بر فلسطین و اردن فرمانروایی می کرد. و قلمرو وی در همان محدوده باقی ماند. او هیچگاه مصر، ایران، چین، هند، مغرب زمین، افریقا و سایر نقاط جهان را تسخیر نکرد. مدعیان حکومت جهانی حضرت سلیمان به آیه «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لاَّ يَنبَغِي لأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ» (ص: ۳۵) پروردگارا مرا ببخشای و چنان فرمانروایی به من بده که پس از من کسی را نسزد که تویی خداوند بخشاینده)) استناد می کنند.

پیامبران خدا هرگز حکومت بر مردم و دنیای آنان را نمی خواستند، بلکه تمام هم و غم آنان راهنمایی و هدایت مردم به پرستش خداوند یکتا و ایمان به دستورات و احکام او بود. انبوه بسیاری از مفسران و مورخان معتقدند که مراد از فزونی این که خداوند متعال به حضرت سیلمان(ع) ارزانی داشت و در آیه از آن به «مُلْكًا لاَّ يَنبَغِي لأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي» تعبیر شده

---

[1]- تاریخ طبری ج ۱ ص ۲۳۴ متن عربی و ...

است، چنانچه از سیاق عبارات بر می آید، همان معجزاتی است که خداوند متعال پس از او هر گز به کسی از پیامبران علیهم السلام نداد، چرا که پس از این عبارت می فرماید:

«فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاء حَيْثُ أَصَابَ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاء وَغَوَّاصٍ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الأَصْفَادِ» (ص – ۳۸-۳۶)

پس باد را برایش مسخر کردیم که به آسانی به فر مان او هر جا که می‌خواست، سیر می کرد، همه ی بنّاها و غواصان دیو را برایش مسخر کردیم و دیگرانی را هم با دست و پاهای به هم بسته در بندها مسخر او کردیم تا از فساد و اذیت و آزارشان به مردم جلوگیری نماید)).

که این آیات دربر دارنده استجابت دعای اوست. چنانکه این عبارت با عبارت (فاء) دالّ بر ربط و تعقیب و ترتیت آغاز شده است.

ابن اثیر می‌گوید:

حضرت سلیمان عليه السلام ازخداوند خواست که چنان فرمانروایی به او ارزانی دارد که پس از او کسی سزاوار آن نباشد. آنگاه خداوند دعای او را اجابت کرد و گروهی از انس و جن و شیاطین و پرندگان و باد را برای او رام کرد. پس چون حضرت سلیمان از خانه خویش بیرون می رفت تا بر تخت خویش جا گیرد همواره پرندگان او را همراهی می کردند و آدمیان و جنیان بر پای می ایستادند تا او می نشست.

طبری نیز همین نظر را دارد.

امام فخررازی در تفسیر کبیر درشرح این آیه می گوید که مراد از مُلک قدرت است. بنابراین مراد از این آیه آن است که مرا به کارهایی توانا ساز که بطور قطع کسی جز من چنان توانایی را نداشته باشد. تا آن توانایی من بر انجام چنان کاری معجزه ای دآل بر نبوت و رسالت من باشد. و دلیل بر راستی چنین بر داشتی آن است که خداوند متعال به دنبال آن می فرماید:

«فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاء حَيْثُ أَصَابَ﴾ پس باد را برایش مسخر کردیم که به آسانی به فرمان او هرجا می‌خواست سیر می‌کرد))، خود کاری شگرف و مُلکی شگفت و بی تردید معجزه‌ای دال بر نبوت او است. بنابراین آیه «وَهَبْ لِي مُلْكًا لاَّ يَنبَغِي لأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي» بر همین معنی دلالت دارد، زیرا شرط معجزه آن است که کسی نتواند با آن معارضه کند، در اینجا وجه دیگری نیز هست و آن اینکه وقتی آن حضرت(ع) بیمار شد و آنگاه بهبود یافت، دانست که دارایی های دنیا به ارث و یا هر سببی ممکن است به دیگران انتقال یابد، از این رو از خداوند متعال خواست که به او ملکی انتقال ناپذیر بدهد و این همان است که از خداوند خواست که «مُلْكًالاَ يَنبَغِي لأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي» یعنی ملکی که امکان انتقال از من به دیگری در آن وجود نداشته باشد.[1]

دلیل دیگر بر اینکه در خواست حضرت سلیمان(ع) حکومتی جهانی نبوده است حدیث زیر می باشد:

---

[1] - بررسی تاریخی قصص قرآنی ج ۳ خلاصه شده از ص ۱۷۱- ۱۶۷

«حدیث أبی هُریرَةَ: عَنِ النَّبیﷺ: اِنَّ عِفْریتاً مِنَ الْجِنِّ تَفَلَّتَ عَلَیَّ الْبارِحَةَ لِیَقْطَعَ عَلَیَّ الصَّلاة، فَاَمْکنِنَی اللَّهُ مِنْهُ،فَأَرَدّتُ أنْ أَبطَهُ إلی سارِیَةِ مِنْ سَوارِی الْمَسجِدِ حَتّی تُصْبِحوا وَ تَنْظُرُوا إلَیْهِ کُلُّکُمْ فذکَرْتُ قَوْلَ أخی سُلَیمانُ (رَبِّ هَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغی لِأحَدٍ مِنْ بَعْدِی) فَرَدَّهُ خاسئاً[1]».

ابوهریره(رض) گوید: پیغمبرﷺ فرمود: شب ناگهان یک جن کافر بر من ظاهر شد و می خواست نمازم را قطع نماید ولی خداوند مرا بر آن مسلط گردانید و بر آن غالب آمدم، خواستم آنرا به یکی از ستون های مسجد ببندم تا همه شما صبح آن را تماشا کنید، اما گفته برادر خود سلیمان را به یاد آوردم که گفت: «پروردگارا ملکی را به من ببخش که کسی بعد از من آن را نداشته باشد» بعداً خداوند این شیطان را ناامید و رانده شده بر گرداند.

بنابراین حضرت سلیمان(علیه السلام) هرگز از خداوند ملکی گسترده نخواست بلکه از خداوند حکومتی اعجاز آمیز خواست که پس از او برای کسی جز او میسر نباشد. بنابراین میان حکومت و مملکت پهناور حضرت سلیمان(علیه السلام) و نبوت او رابطه ای نبوده است. لذا کسانی که روایت کذب چهار پادشاه مقتدر (نمرود، بخت النصر، ذوالقرنین و سلیمان) را ساخته اند و نیز کسانی که این روایت را وارد تفسیر نموده اند، فراموش کرده اند که حضرت سلیمان(علیه السلام)

---

[1]- اللؤلؤ و مرجان ج ۱ ص ۲۵۸ حدیث شماره ۳۱۴

پیامبر خداوند بود و مأمور اصلاح قوم خویش در منطقه ای محدود بود و نبوت سلیمان(ع) برتر از فرمانروایی بر سراسر جهان است ومقایسه حضرات سلیمان و ذوالقرنین با دو پادشاه ظالم و ستمگر کار صحیحی نیست.

در زمان حکومت حضرت سلیمان(ع) حکومت سلسله بیست و دوم مصر (۹۴۵ – ۷۳۰ ق-م) بر مصر حکم فرمایی می کرد و بلافاصله بعد از وفات حضرت سلیمان(ع) بیت المقدس پایتخت حضرت سلیمان را اشغال نمود. در بین النهرین نیز حکومت مقتدر آشور حکم فرما بود که بر قسمت وسیعی از خاورمیانه تسلط داشت.

اما باید دانست که نمرود همان کسی است که در زمان حضرت ابراهیم(ع) حاکم بین النهرین بود و همان حاکمی است که حضرت ابراهیم (ع) را در آتش انداخت. گستردگی حکومت نمرود از بین النهرین تجاوز نمی‌کرد. در مورد حکومت نمرود اطلاعات تاریخی کمی در دست است و همین اطلاعات کم نیز حکومت جهانی نمرود را رد می کند. بنابر قول طبری و (به تبع از او) سایر مورخین اسلامی نمرود دست نشانده ی ضحاک مار دوش حاکم ایران بود. هم چنین باید به این واقعیت اشاره کرد که زمانی که حضرت ابراهیم(ع) از بین النهرین به مصر رفت. در مصر حکومت دولت وسطی (۲۲۰۰ – ۱۷۰۰ ق.م) بر قرار بود. در چین سلسله شانگ بر اریکه ی

قدرت بود که در سال ۱۱۵۰ ق . م سقوط کرد و بعد از یک دوره نسبتاً کوتاه ملوک الطوایفی سلسله چو (۱۱۲۲ – ۲۵۵ ق . م) به حکومت رسید.[۱]

بخت‌النصر حاکم آشوری بابل نیز که به عنوان یکی از چهار حاکم جهان معرفی شده است تنها بر بخشی از بین النهرین حکم می‌راند. وی در سال ۵۸۶ ق.م بیت المقدس را تصرف می کند و یهودیان را به بابل تبعید می‌کند که این تبعید به اسارت بابلی قوم یهود معروف است. در میان پادشاهان آشوری پادشاهان بسیار قدرتمندتر از بخت النصر وجود دانسته‌اند که از آن جمله آشور بنی پال بود که در سال ۶۶۹ ق.م مصر، کلده و عیلام را تسخیر کرد. در سال ۵۸۶ ق .م بدنبال خورشید گرفتگی جنگ ما بین حکومت ماد و حکومت کشور لیدی در آسیای صغیر (آناتولی) به صلح تبدیل شد و سرانجام مادها با همکاری حکومت بابل، آشور را در سال ۶۰۵ ق.م برانداختند و متصرفات آن را بین خود تقسیم نمودند. در یونان حکومت شهرهای گوناگونی بر قرار بود. قوم اِتروسک که در حوالی سال ۸۰۰ ق.م به سوی ایتالیا مهاجرت کرده بود بتدریج بر قسمت های وسیعی از ایتالیا چیره شد و حکومتی ملولک الطوایفی تشکیل داد.[۲]

---

[۱]– تاریخ تمدت ویل دورانت ج ۱ ص ۸۸۳، تاریخ تمدن هنری لوکاس ج ۱ ص ۱۵۲، تاریخ ملل شرق و یونان آلبر ماله ج ۱ ص ۳۵۶-۳۵۴

[۲]– تاریخ تمدن هنری لوکاس ج ۱ ص ۲۳۵، پی یر بریان تاریخ فتح و اشغال بیت المقدس به دست بخت النصر را سال ۵۹۷ ق . م ذکر کرده است. ◦

با توضیحاتی که داده شد معلوم گردید که حضرت سلیمان(ع) پادشاهی جهانی نبود. هم چنین نمرود و بخت النصر بسیار ضعیف تر از آن بودند که بر سراسر جهان مسلط شوند و حکومت آنها تنها مسلط بر مناطق محدودی از خاورمیانه بود.

جمع کثیری از مفسران به نظریه پردازی در باره‌ی ذوالقرنین پرداخته‌اند و هر کدام از آنها افراد خاصی را ذوالقرنین معرفی کرده اند. بیشتر مفسرین اسکندر مقدونی را همان ذوالقرنین قرآنی معرفی کرده اند که از آن جمله اند: آلوسی کبیر در روح المعانی (ج ۱۶ ص ۳۰)، علامه واعظ کاشفی در تفسیر حسینی (ص۶۵۶)، محمد علی صابونی در تفسیر صفوة التفاسیر (ج ۲ ص ۷۰۳)، نسفی در تفسیرش (ج ۳ ص ۲۳) و ...

بعضی دیگر کوروش کبیر را ذوالقرنین پنداشته اند که از آن جمله اند: صاحب تفسیر مقتطف (ص۵۳۸) و صاحب تفسیر نواندیش (ج ۳ ص ۸۱۰) و عده ای دیگر ذوالقرنین را یکی از امپراطوران روم پنداشته اند که بزعم آنها در حدود دو هزار سال قبل از اسکندر مقدونی می زیسته است و هم عصر حضرت ابراهیم(ع) بوده است. و صاحبان تفسیر کابلی (ج ۴ ص ۷)، روح المعانی (ص۲۹۰)، ابی سعود (ج ۵ ص ۲۴۱ – ۲۴۰) و بعضی دیگر از مفسران از آنها تبعیت نموده‌اند. و بلأخره دسته چهارم مفسران با رد ذوالقرنین بودن اسکندر مقدونی به معرفی شخصی خاص بعنوان ذوالقرنین نپرداخته‌اند که از آن شمارند: امام فخر رازی در تفسیر کبیر(ج ۵ ص ۱۶۶)، محمد جمال

الدین قاسمی در محاسن التأویل و طنطاوی در جواهر القرآن(ج ۵ ص ۱۹۹-۱۹۸) و صاحب تفسیر معارف القرآن. اینک به بررسی نظرات فوق به ترتیب زمانی می پردازیم :

اسکندر اول یونانی: طرف داران این نظریه معتقدند که اسکندر پسر فیلیپس بنیانگذار امپراطوری روم همان ذوالقرنین می باشد که در زمان حضرت ابراهیم(ع) می زیست و با آن حضرت بیعت نمود. به طواف مکه معظمه رفت و وزیرش حضرت خضر(ع) بود.

این نظریه به هیچ وجه صحیح نیست. چرا که امپراطوری روم بعد از اسکندر مقدونی و در قرن سوم ق.م یعنی یک قرن بعد از اسکندر مقدونی در ایتالیا رشد و نمو یافت و بتدریج طی چند قرن بعد توانست بر اروپا و شمال آفریقا و شامات تسلط پیدا کند. پیروزی های روم را می توان این گونه خلاصه کرد:

۱- در سال ۲۹۵ ق.م رومیها توانستند اقوام سامنیت، اِتروسک و گُل (فرانسوی) جنوب رود پو را شکست دهند. ظرف چند سال روم تسلط خود را بر سلتهای دره‌ی پوگسترش داد. سپس یونانی‌های جنوب ایتالیادر ۲۷۰ق.م مسخر روم شدند. بدین ترتیب بخش بزرگی از کشور ایتالیای فعلی تحت تسلط رومی ها در آمد.

۲- منافع بازرگانی رومی با منافع کارتاژیها (قومی در شمال آفریقا که دارای تمدن در خشانی بودند) سازگاری نداشت. در بین سالهای ۲۶۴ ق.م تا

۲۴۱ ق.م ۲۱۸ تا ۲۰۲ ق.م و ۱۴۹ تا ۱۴۶ ق.م سه دوره جنگهای خونین بین روم و کارتاژ روی داد. در نتیجه کارتاژ ویران شد و متصرفات آن ضمیمه روم شد.

۳- روم اندک، اندک خاور یونانی را تحلیل برد، کشور شهر یونانی‌نشین کورینتوس در سال ۱۴۶ ق.م ویران شد. یونان،مقدونیه، پرگاموم، سوریه و سر انجام مصر در سال ۳۰ ق.م به تصرف رومی ها در آمد.

۴- یولیوس قیصر (ژول سزار) میان سالهای ۵۸ تا ۴۹ ق.م بر همه‌ی ملتهای میان آب راه انگلیس و دریای مدیترانه پیروز شد و بدین وسیله توانست اولین امپراطور بزرگ روم شود. در حمله همین امپراطور به مصر در سال ۳۰ق.م بود که آنچه که بنام کتابخانه معروف اسکندریه خوانده می شد در آتش جنگی که بین او و مصریها روی داد سوخت.[۱]

بدین ترتیب تشکیل امپراطوری وسیع روم نه تنها کار یک نفر نبود بلکه در طی حدود سه قرن صورت گرفت. در تاریخ امپراطوری روم حتی بطور استثنا نمی توان به یک امپراطور نیز اشاره کرد که دستش به خون هزاران تن از مردم بی گناه آلوده نشده باشد. هیچ امپراطوری در روم باستان وجود ندارد که حتی بخشی از مسیرهایی را که ذوالقرنین پیموده است را رفته باشد. هم‌چنین باید به این نکته اشاره کرد که امپراطوری روم تا قرن ۴ میلادی نه تنها بت پرست بود بلکه بعضی از امپراطوران روم مردم را مجبور کرده بودند

[۱]- تاریخ هنری لوکاس ج ۱ ص ۳۳۹-۳۳۸، تاریخ بزرگ جهان کارل گریمبرگ ج ۳ ص ۱۰۸

که آنها را بپرستند. نکته آخر اینکه در تاریخ شناخته شده ی اروپا شخصی به نام اسکندراول مقدونی پسر فیلیپس وجود ندارد. علت آنکه بعضی از مفسرین به اسکندر اول اشاره کرده اند تکیه بر افسانه هایی بوده است که توسط یونانی‌ها در بزرگ نمایی تاریخ کشورشان ساخته و پرداخته شده است.

شاهان تبایعه یمن:

تاریخ یمن باستان را می توان این گونه بطور خلاصه بیان کرد:

۱- سلسله معین از ۱۴۰۰تا ۷۰۰ ق.م بر یمن حکومت کرد. شانزده پادشاه با القابی مانند اب یدع، اب یدع ینیع در این سلسله حکم فرمایی کرده‌اند.

۲- سلسله سبا از قحطانیان از سال ۸۵۰ ق.م پا به عرصه ظهور رساند و با سقوط سلسله معین تا سال ۱۱۵ ق.م بر یمن حاکم شد. از این سلسله ۲۷ نفر حکم فرمایی کرده اند که پانزده نفرشان لقب مکرب داشته اند و دوازده نفر دیگر لقب ملک داشتند.

۳- سلسله تبایعه (حمیریها) از سال ۱۱۵ ق.م تا ۲۷۵ م بر یمن حاکم بود. چهارده نفر از این سلسله حکومت کرده اند.[1]

این خلاصه ای از تاریخ یمن باستان است که صاحب تفسیر جواهرالقرآن از آن بحث کرده است. طنطاوی صاحب این تفسیر دیدگاهی

[1]- تفسیر جواهر القران ج ۵ ص ۲۱۰- ۱۹۸

همانند امام فخر رازی و علامه ابوریحان بیرونی در مورد داستان ذوالقرنین دارد.

علامه بیرونی در کتاب ارزشمند آثار الباقیه بعد از بحثی مفصل درباره‌ی ذوالقرنین احتمال می دهد که شاید ذوالقرنین ابوکرب شمریرعش بن افریقس حمیری باشد که بقول یمنی‌ها شرق و غرب عالم را در نوردید و اسعد بن اربیه بن مالک در شعری که گفته به ذوالقرنین بدان جهت که یمنی است افتخار می کند. علامه بیرونی استدلال می کند که اذواء فقط به یمن منسوبند مانند: ذی المنار، ذی الاذعار، ذی الشناتر، ذی نواس، ذی جدن، ذی‌یزن و غیره و اخبار ذوالقرنین را که ذکر کرده‌اند به حکایت هایی که قرآن از او یاد کرده شبیه است.[۱]

در عصر علامه بیرونی این بهترین نظریه ای بود که می شد در باره ذوالقرنین داد، اما امروزه بر اثر کشفیات باستان شناسی پرده روی بسیاری از حقایق برداشته شده است از این روی ذوالقرنین نمی تواند یکی از شاهان سلسله‌های سه گانه ی باستانی یمن باشد.

در میان شاهان سلسله ی معین تاریخ کسی را نمی شناسد که توانسته باشد نه تنها بر جهان بلکه حتی بر خاورمیانه نیز مسلط شده باشد دلایل جغرافیایی و تاریخی زیادی وجود دارد که غلبه ی سلسله های یمنی بر جهان را رد می کند. در دوران قدرتمندی سلسله ی معین، حکومت قدرتمند

---

[۱]- آثار الباقیه عن قرون الخالیه ص ۶۶ - ۶۵

آشور در بین النهرین حکم فرما بود. در ایتالیای مرکزی اتروسک ها حاکم بودند. در مصر سلسله قدرتمند هیجدهم حکم فرمایی می کرد. و در سال ۱۳۴۶ ق.م سلسله نوزدهم در مصر بقدرت رسید که تا ۱۲۱۰ ق.م حاکمیت آنها بر مصر برقرار بود. سپس در سال ۱۲۱۰ ق.م سلسله بیستم قدرت را در دست گرفت و تا سال ۱۱۰۰ ق.م حکم فرمایی نمود. آنگاه سلسله ی بیست و یکم در ۱۱۰۰ ق.م به قدرت رسید و تا ۹۴۷ ق.م زمام امور مصر را در پنجه ی قدرت خود داشت. در چین سلسله شانگ از ۱۷۶۶ ق.م تا ۱۱۲۲ بر قسمت وسیعی از چین فعلی حاکمیت داشت. بدنبال ضعف سلسلهٔ شانگ، سلسله ی چو در سال ۱۱۲۲ ق.م به قدرت رسید و تا سال ۲۵۵ ق.م بر چین حکم راند.[1] در دوران تسلط قحطانیان بر یمن که بعد از حکومت معین به قدرت رسیدند، نیز هم چنانکه در بالا اشاره شد به هیچ وجه حاکمان یمن توانایی آنرا نداشتند که حکومت های قدرتمندی همچون مصر، آشور و چین را به زیر سلطهٔ خود در آورند. به علاوه در عصر حکومت قحطانیان، مادها در ایران بقدرت رسیدند و در کشور لیدی نیز حکومت مقتدری، حکومت آن سرزمین را در دست داشت.

علت دیگر اینکه ذوالقرنین نمی‌تواند یکی از پادشاهان سلسله های حاکم بر یمن باستان باشد این است که ذوالقرنین قرنها بلکه هزاران سال قبل از حضرت سلیمان (۹۳۷ — ۹۷۴ ق.م) می زیست و این از آیات مربوط به

[1]- تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱ ص ۱۷۲و ۸۸۳

آن دو بزرگوار کاملاً مشهود است. علاوه بر آن در زمان نبی اکرم(ص) تاریخ حضرت سلیمان شناخته شده بود و در تورات در باره ی آن حضرت مفصلاً بحث شده است. اما در باره ی ذوالقرنین هیچ اطلاعاتی قبل از نزول آیات مربوطه وجود ندارد.حاکمان سلسله حمیریان نیز که در ۱۱۵ ق.م در یمن بقدرت رسیدند. مواجهه با حکومت های بسیار قدرتمندی هم چون اشکانیان در ایران و رومیان بودند. آنها به زحمت می توانستند استقلال خود را حفظ کنند و به هیچ وجه دارای آن چنان قدرتی نبودند که بتوانند با آن دو حکومت مقتدر دست و پنجه نرم کنند. علاوه بر آن تاریخ قسمت اعظم جهان در عهد حمیریان شناخته شده است و هم چنان که ابن خلدون و دیگران استدلال کرده اند دلایل مختلف تاریخی و جغرافیایی تسلط حمیریان (تبایعه) بر ایران، روم و سایر مناطق جهان را رد می کند.

کوروش کبیر هخامنشی (۵۵۹ – ۵۲۹ ق.م):

کوروش بنیانگذار سلسله‌ی هخامنشی در دو قرن اخیر سر از تاریخ در آورده است. قبل از آن در میان شاهان باستانی ایران چندان نامی و نشانی از کوروش وجود ندارد. فردوسی که از شاهان باستانی ایرانی یک به یک یاد کرده است کسی به نام کوروش را نمی‌شناسد. به همین خاطر است که هیچ کدام از مفسرین قدیم در باره ی اینکه احتمال دارد ذوالقرنین همان کوروش باشد بحثی نکرده اند.

مؤسس سلسله‌ی هخامنشی کوروش دوم کبیر بود که در سال ۵۵۰ ق.م بعد از جنگ های بسیاری با مادها و محاصره‌ی سه ساله اکباتان (همدان کنونی) توانست حکومت ماد را تابع خود سازد. جنگ کوروش با ماد بسیار سخت بوده است. چرا که استیاگ حاکم ماد بعد از خیانت هارپاک، وزیر خیانت پیشه‌اش رسماً فرماندهی لشکریان ماد را بر عهده گرفت و به سرزمین اَنشان حمله برد و در سه نبرد پی در پی کوروش را به سختی شکست داد. کوروش در نتیجه این شکست ها متواری شده به پاسارگاد می رود و در آنجا چهارمین جنگ بین او و پادشاه ماد روی می‌دهد که به شکست مادها منجر می‌شود. بعد از آن کوروش با فرصتی که بدست می‌آورد به اکباتان لشکرکشی می کند و بعد از محاصره ای شدید که سه سال بطول انجامید بر ماد مسلط می شود. بدنبال تسلط کوروش بر ماد، کرزوس حاکم کشور لیدی که از قرار داد سال ۵۸۵ ق.م خود با ماد ناراضی بود و قصد تصرف سرزمین های مادی را در سر می پروراند دست به لشکرکشی بر ضد کوروش زد که بعد از جنگهای زیادی سر انجام کشته شد و کوروش توانست بر سارد تسلط پیدا کند (۵۷۹ ق.م). کوروش که اینک به علت بر خورداری از گنجینه های سارد و هگمتانه بسیار قدرتمند بود و قدرت جنگیدن در جبهه های مختلف را بدست آورده بود. بمدت ده سال در سمت مشرق و شمال شرقی ایران لشکرکشی کرد و بلأخره در سال ۵۳۹ ق.م پس از تصرف بابل در معبد بزرگ آنجا طبق مراسم مذهبی بابلی ها تاج گذاری نمود. بعد از فتح بابل،

کوروش به یهودیانی که توسط بخت النصر در بابل در اسارت بسر می بردند اجازه داد که به بیت المقدس بر گردند.

در سال ۵۲۹ یا ۵۳۰ ق.م کوروش به سوی آسیای مرکزی لشکرکشی کرد تا با ماساژت ها که تحت فر ماندهی ملکه شان تومی ریس دارای ارتش قدرتمندی بودند بجنگد. بدنبال جنگی که روی می‌دهد کوروش به هلاکت می‌رسد.[۱] بدین ترتیب کوروش بعد از سالیانی دراز که به جنگ و خونریزی گذراند سرانجام قربانی جاه طلبی های خود شد.

دین کوروش:

در باره‌ی دین کورش در بین پژوهشگران هیچ اتفاق نظر واحدی وجود ندارد. اسناد تاریخی درباره‌ی دین کوروش با یکدیگر هم خوانی ندارند. در حالیکه زرتشتیان معتقدند که کوروش زرتشتی بوده است و در زمان وی آیین زرتشت دچار تحریف نشده بود لذا کوروش یکتا پرست بود. منابع یهودی کوروش را برگزیده ی یهوه خدای یهودیان معرفی می کنند. منشور کوروش که در بابل کشف شده است، بر خلاف پیروان ادیان زرتشت و یهود، کوروش را بت پرست معرفی می کند. چون در صحت تعلق این منشور به کوروش هیچ شکی وجود ندارد پس بهترین مرجع در باره‌ی دین کوروش می باشد. در زیر به قسمت هایی از منشور کوروش (استوانه کوروش) اشاره می شود:

[۱]- امپراطوری هخامنشیان پی یر بریان ج ۱ ص ۱۰۴ به بعد، تاریخ ایران باستان ص ۶۱، تاریخ تطبیقی ایران با کشور های جهان ص ۱۷ — ۱۶

در استوانه نبونید آخرین شاه بابل که بدست کوروش سرنگون شد به منزله‌ی یک پادشاه بی دین معرفی شده است که تندیس های الوهیت را به تبعید فرستاد و (پرستش مردوک شاه خدایان را به فراموشی انداخت) و (کیشی را که مورد خواست آنان نبود، بر مردم تحمیل کرد).

منشور هم چنین نبونید را در قبال رعایای‌اش، پادشاهی غیرعادل معرفی می کند. (پیوسته بر شهر خود ظلم روا می داشت، هر روز مردم را آزار می داد و با قیدوبندی بی رحمانه، همه را ذلیل کرد). در مدیحه نیز نبونید با همین بیان تند و خشن معرفی شده است. او متهم به همه زشتی ها و مظالم است و بالاخص اینکه جشن سال نو بابلی را از میان برد. تا کیشی را که در (شهر) حرّان به افتخار خداوند (سین SIN)(خداوند خورشید) بر پا می دارند، به جای آن بنشاند، هم چنین در پیشگویی شاهانه گفته می‌شود که نبونید آفریننده‌ی سلسله ای است که بنای حکومت خود را بر حرّان گذاشته است و مراسم سال نو را منسوخ و مردم اکد را تحت ستم داشته است.

منشور می‌گوید:

(در چنین شرایط و احوال مردمان سومر و اکد) از نبونید روی گرداندند و تضرع به در گاه مردوک بردند. مردوک را بر بابلیان رحمت آمد: (پس آنگاه شاهزاده ای یافت که مطابق خواست او بود و دست او را گرفت. از کوروش پادشاه انشان، نام او را بر زبان راند، و آنگاه اسم او را با پادشاه سراسری همراه کرد). با رضایت خاطر از کوروش (که کمک‌هایش به او امان

داد تا سرزمین گوتیوم را متصرف شود. و بر مادیها پیروزی یابد، مردوک او را به سوی بابل، به سوی شهر خودش، فرمان به رفتن داد و او را وادار کرد تا راه بابل در پیش گیرد (و) مانند یک دوست و یک رفیق راه، در کنار او حرکت کرد، بنابراین،کوروش، به عنوان برگزیده ی عظیم الشأن خدای بزرگ بابل، بدون جنگ و نبرد در رأس سپاهیان خویش به بابل ورود کرد، و به این ترتیب، مردوک، شهر خود، بابل را از فنا و نابودی رهایی بخشید، و نبونید، همان پادشاهی را که پرستنده او نبود، به کوروش تسلیم کرد. مردمان بابل، همه آنها، همه سرزمین سومر و اکد، بلندپایگان و حاکمان، همگی در برابر پادشاهی او (کوروش) سر به تعظیمی، تمام پایین آوردند، چهره‌هایشان روشنی یافت.[۱]

سپس کوروش می‌گوید:

از نینوا، از آشور و هم چنین از شورش، از آگده، از ابشنوناک، از زامبان، از متورنو و از دِر تا مرزهای گوتیوم، مراکز مذهبی ماوراء دجله، که ساختمان‌های (آئینی) آنها از زمان‌ها پیش در ویرانی مانده بودند، من خدایان را به آنجا که در آن می زیستند باز گرداندم و در جاهایشان برای ابدیت مستقر داشتم. من همه‌ی آدم‌هایشان را باز آوردم و به اقامت گاهشان رساندم. و خدایان سومر و اکد را که نبونید، به رغم خشم بزرگ خدایان(مردوک) به

[۱]- تاریخ امپراطوری هخامنشیان ج ۱ ص ۱۲۲ - ۱۲۱

بابل آورده بود من آنها را به فرمان مردوک، بزرگ خدایان، با خشنودی در معبدهایشان در جایگاه ها، با شادمانی قلبی استقرار دادم.[۱]

منشور کوروش بزرگترین سندی است که هواداران حکومت هخامنشی به آن افتخار می کنند و آن را به رخ دیگران می کشند. در این منشور کوروش به همه کارهایی که انجام داده است اشاره نموده است.

کوروش در تورات نیز با اوصاف مثبتی ترسیم و توصیف شده است:

((چنین گوید یهوه، به بنده‌اش کوروش که دست راست او را بلند کرده است تا بر ملت هایی که در برابر اویند بکوبد و پادشاهان را زبون سازد، تا دروازه ها را چنان بر او بگشاید که هرگز بسته نشوند. من در حالی که بلندیها را مسطح می سازم، پیشاپیش تو حرکت خواهم کرد، گنجینه های پنهان را بتو خواهم سپرد، تا آنکه تو بدانی که من یهوه هستم)).[۲]

و در کتاب اشعیاء بنی عهد عتیق باب ۴۵ آیات ۴ – ۱ آمده است:

۱– خداوند به مسیح خویش، یعنی به کوروش، که دست راست او را گرفتم تا امت ها را به حضور وی گشاده گردانم، و دروازه های دیگر بسته نشود چنین می فرماید: ۲ –که من پیش روی تو خواهم خرامید و جاهای ناهموار را، هموار خواهم ساخت، و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید. ۳– و گنج های ظلمت و گنجینه های پنهانی را به تو

[۱]– همان ص ۱۲۸

[۲]– عهد عتیق کتاب اشعیاء باب ۴۵ آیات ۵ – ۱ و تاریخ امپراطوری هخامنشیان ج ۱ ص ۱۳۳ و کو.روش کبیر ص ۱۸۲

خواهم بخشید. ۴- تا بدانی که من یهوه که تو را به نام خوانده ام خدای اسرائیل می باشم.[۱]

در جایی دیگر چنین آمده است:

خداوند، خدای مقدس اسرائیل که آینده در دست اوست، می فرماید: شما حق ندارید در باره آن چه به وجود آورده ام از من باز خواست کنید و یا به من بگویید که چه باید بکنم. من زمین را ساختم و انسان را بر روی آن خلق کردم. با دست خود آسمانها را گسترانیدم. ماه و خورشید و ستارگان زیر فرمان من هستند. اکنون نیز کوروش را برانگیخته ام تا به هدف عادلانه من جامه عمل بپوشاند. من تمام راه هایش را درست خواهم ساخت. این است کلام خداوند قادر متعال.[۲]

البته در تورات توصیفهای دیگری نیز از کوروش شده است که به این دو نقل قول بسنده شد. کوروش تورات فردی یگانه پرست است و با کوروش استوانه فرق دارد. در تورات کوروش برگزیده‌ی خدای یهود است در حالیکه در استوانه (منشور) کوروش برگزیده مردوک بت بزرگ بابل می باشد. ما ناچاریم میان این دو منبع (منشور کوروش و تورات) یکی را برگزینیم لذا چاره ای جز نقد و بررسی هر دو منبع نداریم .

---

[۱]- عهد عتیق کتاب اشعیاء باب ۴۵ آیات ۴ - ۱

[۲]- عهد عتیق کتاب اشعیاء باب ۴۵ آیات ۱۱و ۱۳

پژوهشگران معتقدند که آنچه در باره ی کوروش در تورات آمـده اسـت ساخته و پرداخته ی یهود می باشد.[۱] پروفسورپیی یربریان نوشته است:

در باره اصالت این نقل و قولها، شک هـایی وجـود دارد. البتـه مسـتند نیستند و معلوم است که کاتب وقایعی را که در فاصله زمانی درازتری از آنچه او معلوم می کند اتفاق افتاده است، با هم در آمیخته اسـت، و بـالاخص ایـن مطلب را نیز نمی‌توان رد کرد که ممکـن اسـت بسـیاری از رویـدادهایی کـه وقایع‌نویس بـه آغازهـای پادشـاهی کـوروش نسـبت داده اسـت، در دوران سلطنت کمبوجیه و حتی بعد از آن اتفاق افتاده باشند. در مجموع اگر به طـور کلی تدابیری که کوروش اتخاذ کرده و وقایع نویس به ذکر آنها پرداخته اسـت نیز مورد تأیید باشد اما در جزئیات برخی تصمیم‌های شاهانه و تـاریخ دقیـق اتخاذ آنها تناقص ها و عدم اطمینان هایی وجود دارد.[۲]

یوزف ویسهوفر نیز این چنین استدلال کرده است:

بی‌دلیل نیست که کوروش در تورات نیز با چنین اوصاف مثبتی (همچون اوصاف کوروش در استوانه یا منشور کوروش) ترسیم و توصیف شـده اسـت. تفسیر تورات نشان داده است که متونی که در این زمینه اهمیت ویژه ای دارند (کتاب دوم تواریخ ایام، کتاب عزرا و صحیفه اشعیاء بنی) اسناد دقیقاً تـاریخی

[۱]– اینکه تورات و انجیل از دیدگاه اسلام و تاریخ کاملاً تحریف شده اند شکی در آن نیست. در این نوشتار قصد برآن است تا دیدگاه پژوهشگران غیر اسلامی نیز بیان شود.

[۲]– تاریخ امپراطوری هخامنشیان ج ۱ ص ۱۳۴ – ۱۳۵

نیست بلکه نوشته هایی نوید بخش یا وصف کننده «نقطه عطف یزدان شناختی و لاهوتی (زنگر) برای اسرائیل است. کوروش همچون ابزار عمل تاریخی لاهو (زنگر) ظاهر می شود که به دوره ی تبعید پایان می بخشد و به آغاز جدیدی رهنمود می گردد. دانشمندان حتی در این باره بحث و منازعه دارند که آیا فرمان بنای هیکل (معبد) و استقرار مجدد کیش یهود در اورشلیم و باز گرداندن یهودیان تبعیدی به موضع شان براستی کار کوروش بوده، یا بیشتر مبین فرض یک پیش بینی (الهی) است که کردارهایی رابه این منجی موعود نسبت می دهد، رهایی بخشی که فقط اجازه داشته در دوره‌ای بعدتر دست به عمل بزند.[۱]

ابوالکلام آزاد نیز بعد از بررسی‌های که در باره تورات انجام داده است. این چنین نتیجه گیری کرده است:

کتابی که به اشعیاء پیغمبر نسبت داده می شود از موضوع و زبان و محتویات آن معلوم می شود که سه نفر در تألیف آن نقش داشته اند و این سه تن در سه زمان مختلف حیات داشته اند. از باب چهلم تا آیه سیزدهم فصل پنج، تألیف مؤلف دیگری است و قسمت های بعد از این را هم باید از مؤلف سوم دانست. برای تسهیل مراجعه در مباحث تحقیقی، مؤلفین کتابهای فوق را بنام اشعیاء اول، اشعیاء دوم و اشعیاء سوم خوانده اند.

---

[۱]– ایران باستان ص ۶۹

در باب اشعیاء اول عقیده بر این است که در همـان زمـان کـه یهودیـان می‌گویند یعنی در ۱۶۰ سال قبل از کوروش می زیسته است.

زمان اشعیاء دوم که ظهور کوروش را پیش‌گویی می کند، آنطـور کـه از موقعیت و شرایط تألیف کتاب بر می آید غیر از زمان اشعیاء اول و البته پـس از اسارت بابل بوده است. اشعیاء سوم نیز پس از اشعیاء دوم دست بـه تـألیف کتاب خود زده است. محققین در باب عقیده فوق چنین می گویند:

پیشگوئی هایی که در باره غارت بخت النصر و اسارت یهود و تبعید بـه بابل و ظهور کوروش شده در کلام اشعیاء دوم است. در حقیقـت اشـعیاء دوم در زمان حمله کوروش حیات داشت و نباید گفته او را به اشـعیاء اول نسـبت داد. گوینده، حوادث زمان خود را بیان کرده و بدان رنـگ زمـان گذشـته زده یعنی آن را به اشعیاء اول نسبت داده تا مردم کلام او را قدیمی پندارند و فکـر کنند که ۱۶۰ سال قبل از این پیش‌گوی‌ها گفتـه شـده اسـت. محققـین فـوق بزرگترین دلیل اختلاف شخصیت مؤلفین نامبرده را اخـتلاف فکـری و تبـاین روح تصور در کتاب می دانند. یهود عهـد اشـعیاء اول خـدا را مثـل یکـی از خدایان قبایل (اله) تصور کرده و معبدی بصورت معبد های قبیله ای بـرای آن فرض می نمودند، یهوه خدای قدیمی و عشیره ای یهود بود که با خدای سـایر قبایل ربطی نداشت.

اما در کتاب اشعیاء در کتاب دوم برای اولین بار به تصور خدای دیگری بر می خوریم و آن تصور خدای بزرگی برای عموم بشر است و معبد مقـدس

اسرائیل در بیت المقدس یکباره از صورت معبد خاص بصورت معبد عام برای کلیه خلق خدا تحول می یابد. این یک تصور تازه است که مخصوصاً اشعیاء سوم بیشتر به آن نظر داشته است و معلوم است که موفقیت و شرایط زمان این تصور غیر از شرایط زمان اشعیاء اول بوده است. هم چنین آنچه که در سفر ارمیاء بنی از پیشگوئی های مربوط به اسارت بابل و تجدید بنای معبد مقدس می یابیم، محققین عقیده دارند که مربوط به شصت سال قبل از حدوث وقایع فوق نیست. بلکه بعدها بصورت پیشگویی نوشته به کتاب ملحق شده است و خلاصه اینکه بعد از آزادی یهود از اسارت بابلی و تجدید بنای معبد مقدس تألیف شده است.

اما در کتاب منسوب به دانیال نبی رؤیای دیگری ذکر شده است. در این کتاب رؤیایی که پادشاه بابل دیده است و دانیال آنرا تعبیر نموده است، آمده است. در تعبیر این روياء صریحاً به ظهور اسکندرمقدونی و سقوط امپراطوری هخامنشی و قیام امپراطوری روم اشاره شده است.

بعضی از محققین جدید عقیده دارند که این کتاب ساختگی است و قرنها بعد از سقوط بابل و آزادی یهود، یعنی زمان اوج امپراطوری روم تألیف شده است. آنها نه تنها در تألیف کتاب بلکه در وجود دانیال بصورت مذکور نیز شک دارند و می گویند که چنین کسی وجود نداشته و برای ساختن داستان فوق، دانیالی نیز خلق شده است. عده‌ای دیگر به وجود دانیال در زمان اسارت بابل عقیده دارند بدون اینکه اقوالی را که به او نسبت داده می‌شود

مطابق واقع پندارند و می‌گویند که بعدها برای تقویت آرزوها و آمال آینده یهود با پیشگوئی ها و عقاید خارق العاده این کتاب نوشته و مطالب آن اختراع شده است. نکته آخر اینکه بیشتر محققین عقیده دارند که زمان تألیف کتاب دانیال از قرن اول قبل از میلاد بیشتر نمی رود.[1]

با توضیحاتی که داده شد مشخص گردید که تورات به هیچ وجه قابل اعتبار نیست و به تبع آن سایر کتب یهود نیز از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌باشند، زیرا وقتی که مقدس ترین کتاب آنها (تورات) دارای تناقضاتی شدید است پس جایی برای معتبر دانستن سایر کتب یهود مانند اسفار پنچگانه نمی‌ماند.

اما راجع به منشور کوروش باید گفت که ما دو دلیل قاطع در دست داریم که آنچه راجع به عقیده دینی کوروش در آن سنگ نوشته آمده است صحت دارد.

دلیل اول:

در مراسم تاجگذاری کوروش که در شهر بابل صورت گرفت به‌دستور کوروش دهها گاو را برای مردوک بزرگترین بت بابل و نیز دهها اسب را برای خورشید قربانی کردند.[2]

دلیل دوم:

---

[1]- کوروش کبیر ذوالقرنین ص ۱۸۶ – ۱۸۴

[2]- کوروش کبیر ذوالقرنین ص ۸۴

قربانی کردن در اطراف گور کوروش هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که کوروش به هیچ وجه موحد نبوده است. پی یربریان درباره قربانی های اطراف گور کوروش نوشته است: «در درون محوطه، نزدیک پلکان ورودی به مقبره یک ساختمان کوچک به مغ‌هایی که مراقبت از قبر را به عهده دارند، و از آغاز سلطنت کبوجیه (کمبوجیه)، پسر کوروش به این وظیفه گمارده شده اند، وجود دارد. این گارد از پدر به پسر می‌رسید، از پادشاه هر روز یک گوسفند، جیره‌های آرد و شراب و هر ماه یک اسب برای دادن قربانی به کوروش دریافت می کنند».[1]

هم چنین در اعیاد نیز اسبها را به پیشگاه خورشید قربانی می‌کرده‌اند، در اینجا هم اغلب موارد، خورشید به احتمال بسیار زیاد همان ایزد میترا است. بر اساس نوشته استرابون هر سال، ساتراپ نشین ارمنستان موظف بوده است در جشن های میترا (میتراکلنا، مهرگان) بیست هزار کره اسب برای پادشاه ارسال دارد. مغ ها، ۴۸۰ اسب سپید را نیز در رودخانه استریمون (رودخانه ای که از بلغارستان سرچشمه می‌گیرد و به دریای اژه می‌ریزد) قربانی کردند تا غیب‌گوئی‌های مساعد بدست آوردند. پیوندی که میان پادشاه و اسب‌های سپید که غالباً به صفت (اسبهای مقدس) از آنها یاد می‌شود، و اصل شان از ایلخچی ها ی مادی دشت های نسبه بوده است. غالباً در نوشته ها تصریح شده است. هنگام تسخیر بابل بوسیله کوروش، یکی از اسب های مقدس، از

[1]– تاریخ امپراطوری هخامنشیان ج ۱ ص ۲۳۷

اسب های سپید، به خروش در آمده خود را به رودخانه انداخت و تلاش کرد تا از آن عبور کند، لیکن رودخانه او را در امواج خود فرو کشید و با خود برد، کوروش نیز با تقسیم کردن آب رودخانه در ۳۶۰ آبرو (کانال) از رودخانه انتقام گرفت. به این ترتیب می توان نتیجه گرفت که یکی از این اسب های سپید بوده است که مغان هر ماه قربانی گور کوروش می کردند.[۱]

کوروش از دیدگاهی دیگر:

دکتر ناصر پور پیرار استاد دانشگاه کتابی چند جلدی درباره تاریخ ایران تألیف نموده است که دارای حقایق بسیاری است و پرده از روی بسیاری از تحریفات صورت گرفته در تاریخ ایران برمی‌دارد. این کتاب موسوم به پلی بر گذشته است. کتاب اول مجموعه پلی برگذشته با عنوان دوازده قرن سکوت در باره چگونگی برآمدن هخامنشیان می‌باشد. مؤلف محترم با تجزیه و تحلیل اسناد و مدارک مربوط به تاریخ باستانی ایران به این نتیجه رسیده است که هخامنشیان ایرانی نبوده‌اند و این یهود است که آنها را از استپ‌های روسیه به ایران آورده است تا با استفاده از قدرت جنگاوری آنها به اهداف خود برسد.[۲]

استاد پور پیرار در کتاب دوم پلی بر گذشته در بخش اول به بررسی اسناد فرهنگی پرداخته است. وی مقایسه‌ای محققانه بین منشور کوروش با

۱- سابق ص ۲۳۹ – ۲۳۸

۲- همانند امروز که قدرت های جهانی مانند امریکا، انگلیس، فرانسه و .... در خدمت منافع یهود هستند.

کتب یهود نموده است و نقش یهود را در بخش اعظم منشور بوضوح آشکار نموده است.

دکتر پور پیرار می‌نویسد:

تخریب سازمان یافته و عمدی یهود در ادراک تاریخی ایران و بطور کلی شرق میانه، که توطئه ای چند جانبه است، در دو مقطع زمانی معین عمل کرده است. انتقال آغاز تاریخ و تمدن ایران به مبدأ هخامنشیان و نیز تفسیرهایی که بر طلوع اسلام در ایران نوشته اند.

پیش از این گفتیم تاریخ ایران نه فقط از هخامنشیان آغاز می‌شود، که ظهورهخامنشیان در تاریخ و جغرافیای شرق میانه، یک فاجعه بشری و حاصل آن واپس ماندگی مردم بین النهرین و ایران بوده است، که تا پیش از حضور هخامنشیان، شرق میانه را به زادگاه و گهواره اندیشه، فرهنگ، هنر و صنعت جهان تبدیل کرده بودند و نوشتیم هخامنشیان به عنوان بازوی نظامی یهود، با پول و امکانات بنی اسرائیل، ازمیان استپ های روسیه، به منطقه فراخوانده شدند تا با ویران کردن دست آوردهای پنج هزار ساله و به انقیاد در آوردن مردم پیشرو و ممتاز شرق میانه، زمینه برتری، امنیت و سلطه یهودیان مأیوس، آواره و اسیر را در حوزه جغرافیایی اورشلیم (بیت المقدس) فراهم آورند و دیدیم با حضور کوروش در بابل است که، ادامه طبیعی تاریخ یهود در خطه، بازگشت آنان به اراضی مقدس، آزادی اسیران و ثروت بلوکه

شده یهود در بابل و بازسازی خانه خدا، به بهای ویرانی کهن ترین تجمع و تمدن بشری، میسر می‌شود.

آیا اسناد در این باره و در تأیید مدخل تازه گشوده من، برای بازبینی تاریخ ایران و بین النهرین خاموش است؟ به هیچ وجه! در کتاب اول به اشارات آشکار تورات در برانداختن بابل و بین النهرین به دست کوروش، با اندیشه و مقدمات مادی یهود پرداختیم و اینک به سندی قطعی تر و گویاتر اشاره می کنیم.

آشکار است که دیگر نمی توان متن تورات را، که بی آینده نگری کافی در باره توطئه یهود در شرق میانه تهیه شده، تغییر دهند، زیرا این متن لااقل دو هزار سال است که خوانده می شود. اما در بازخوانی اسناد تازه یافته، کوشیده اند دخالت یهود در برآمدن هخامنشیان را، به همت خاورشناسان، ایران شناسان و باستان شناسان عمدتاً یهود و دیگر دنباله روهای آنان، محو و یا لااقل کم رنگ کنند. یکی از آشکارترین این کوشش ها را، در بازخوانی گل نبشته کوروش در بابل شاهدیم.[۱] دکتر پور پیرار با آوردن نمونه های زیادی از متون استوانه کوروش و تورات به روشنی آشکار ساخته است که در متنها جای یهوه خدای یهود با مردوک بت بزرگ بابل عوض شده است.

به عنوان نمونه به دو متن زیر اشاره می شود:

---

[۱]- پلی بر گذشته کتاب دوم بخش اول بررسی اسناد ص ۱۹ - ۲۰

«او (مردوک)، بی هیچ کار زاری، وی (کوروش) را به شهر خویش، بابل فرا برد (مردوک) بابل را از هر بدبختی برهانید (و) نبونید را ـــ پادشاهی که وی (مردوک) را پرستش نمی کرد ـــ به دست او (کوروش) سپرد».[1]

«او (یهوه)، بی هیچ دشواری، وی (کوروش)را به بابل برد.

بابل را از ناملایمات نجات داد(و) نبونید را که او (کوروش) را احترام نمی کرد (یا از کوروش نمی ترسید) به دست او (کوروش) سپرد.[2]»

بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که اگر کوروش استوانه را بر کوروش تورات ترجیح دهیم باید بپذیریم که کوروش بت پرست بوده و بتخانه‌های متعددی را ایجاد کرده است. و اگر کوروش تورات را بپذیریم باید قبول کنیم که کوروش منتخب قوم یهود بوده است. و یهودیان برای نشان دادن برتری خود نسبت به سایر اقوام با ساختن روایت های متعدد آیینی و پیشگوئی های زیاد در پی آن بوده اند و هستند تا خود را قوم برگزیده خداوند در زمین قلمداد کنند.

آیا کوروش همان ذوالقرنین است؟

عده‌ای از پژوهشگران جدید در نیمه اول قرن بیستم با استناد به یافته‌های باستان شناسی بزرگ نمایی شده و کتب یهود کوروش را همان

[1]- سابق ص ۲۷ به نقل از عبدالمجید ارفعی فرمان کوروش بزرگ ص ۱۷

[2]- سابق ص ۲۷، در هر دو متن کلمات داخل پرانتز از طرف مترجمین و مفسرین کوروش و تورات آورده شده است.

ذوالقرنین مذکور در قرآن مجید دانسته اند که در رأس آنها دانشـمند بزرگـوار علامه ابوالکلام آزاد قرار دارد. ابوالکلام در تفسیری که بر قرآن مجید نوشـته است پس از بررسی‌هایی که انجام داده است کوروش را ذوالقرنین معرفی مـی کند. آن بخش از تفسیر ابوالکلام که اختصاص به ذوالقرنین دارد، توسط استاد محترم ابراهیم باستانی پاریزی بنام کوروش کبیر ذوالقرنین به فارسـی ترجمـه شده است.

افراد دیگری نیز به تبعیت از آزاد در تفسیرهایشـان کـوروش را همـان ذوالقرنین پنداشته اند که قبلاً به چند تفسیر منتخب در این زمینه اشـاره شـده است. هم چنین دکتر عبدالفتاح خالدی در کتاب بررسی کتاب ابـوالکلام آزاد و مقاله شیخ احمد حسن باقوری بنام «وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ» و کتاب ذوالقرنین تألیف محمد خیر رمضان آورده است در میان اشخاصـی کـه توسط مفسرین و محققین مختلف بعنوان ذوالقرنین معرفی شده اند کـوروش را بر دیگران ترجیح می دهد.

اخیراً نیز کتابی باعنوان ذوالقرنین توسط انتشارات فرهنـگ مکتـوب بـه چاپ رسیده است که مؤلف محترم در آن کتـاب ابـوالکلام آزاد را بسـط داده است و مفصلاً از کوروش و اسکندر مقدونی بحث نموده است. وی کوروش را همان ذوالقرنین معرفی کرده است.

در این قمست ابتدا دلایل ابوالکلام آزاد درباره چرایی ذوالقـرنین بـودن کوروش را می آوریم سپس به نقد آن دلایل می پردازیم.

دلایل ابوالکلام آزاد:

۱- لوقرانائیم:

مقصود یهود از ذوالقرنین همان کوروش (خوروس تورات) بوده است لاغیر، یعنی پادشاهی که دانیال او را به صورت قوچ تصور نموده و کلمه (لو قرانائیم) را لقب او قرار داده است. کلمه لوقرانائیم به زبان عبری ترجمه همان ذوالقرنین عربی است یعنی لفظ (قرن) در زبان عربی و عبری هر دو معنی (شاخ) را می دهد و مسلّم است که یهودان عرب، آنها که از حضرت ﷺ پرسیدند، چون زبانشان عربی بود کوروش را ذوالقرنین می‌نامیدند و روایت سَدّی هم این معنی را تأیید می کند که در تورات از قوچ ذوالقرنین جز یک مرتبه این نام برده نشده است و آن نیز تنها در سِفرِ دانیال است. بدین طریق سایر اشکالات نیز یک باره از میان می رود، هیچ دلیل و احتیاجی هم نیست که کلمه (قرن) را از معنای لغوی اصلی آن بگیریم و در بیان تأویلات و تفسیرهای خشک و بی پایه گمراه شویم.

شخصیت ذوالقرنین در تاریخ بدین طریق در نظر ما کاملاً مشخص شد، اما آنچه در قرآن هم در باره ذوالقرنین آمده است می بینیم با وقایع حیات کوروش مطابقت تام دارد و برای تطبیق آن هیچ زحمتی نیست.[1]

۲- مجسمه بالدار منتسب به کوروش:

[1]- کوروش کبیر ذوالقرنین ص ۱۹۵

وقتی توفیق مشاهده آثار ایران باستان دست داد و بـه مطالعـه تألیفـات محققین تازه درباره این آثار دست یافتم اندک شک و شبه‌ای هـم کـه بـود از میان رفت و حتم و یقین کردم که مقصود از ذوالقـرنین نیسـت مگـر شـخص کوروش و هیچ احتیاجی نیست که ذوالقـرنین را در شـخص دیگـری غیـر از کوروش بجوئیم. دلیل و قرینه مهمی که مرا مؤید شد، همانا مجسمه کـوروش بود. این مجسمه سنگی است کـه در نزدیکـی هـای پایتخـت ایـران باسـتان (استخر) قریب پنجاه میلی سواحل رودخانه مُرغاب نصب شـده بـود. اولـین کسی که از وجود این مجسمه آگاه شد، جیمس موریر بود. چند سال پـس از او سر رابرت کِرپورتر به استخر رفت و در آنجا تصویری با قلم مداد کشـید، این تصویر در کتاب او باقی است. کشیش فاسـتر در سـال ۱۸۵۱ م در جلـد دوم کتاب خـود کـه بـه ON PERIMEVEL LANGUAGE موسـوم است از این مجسمه سخن به میان مـی آورد و ادلـه ای نیـز از تـورات بـدان اضافه و تصویر روشن تری چاپ می نماید. آن روز که خـط میخـی خوانـده شد، پرده از روی شک و ظّن ها برگرفت و مجال گمان به کسی نـداد کـه در اسناد مجسمه به کوروش شک کند.[1] بلاخره وقتی که نویسـنده شـهیر فرانسـه مسیو (یوفولافوا) کتاب خود را بنام هنرهای باستانی ایـران منتشـر و عکـس مجسمه را چاپ کرد، دنیا نیز با کوروش آشنایی تمام پیدا کرد.

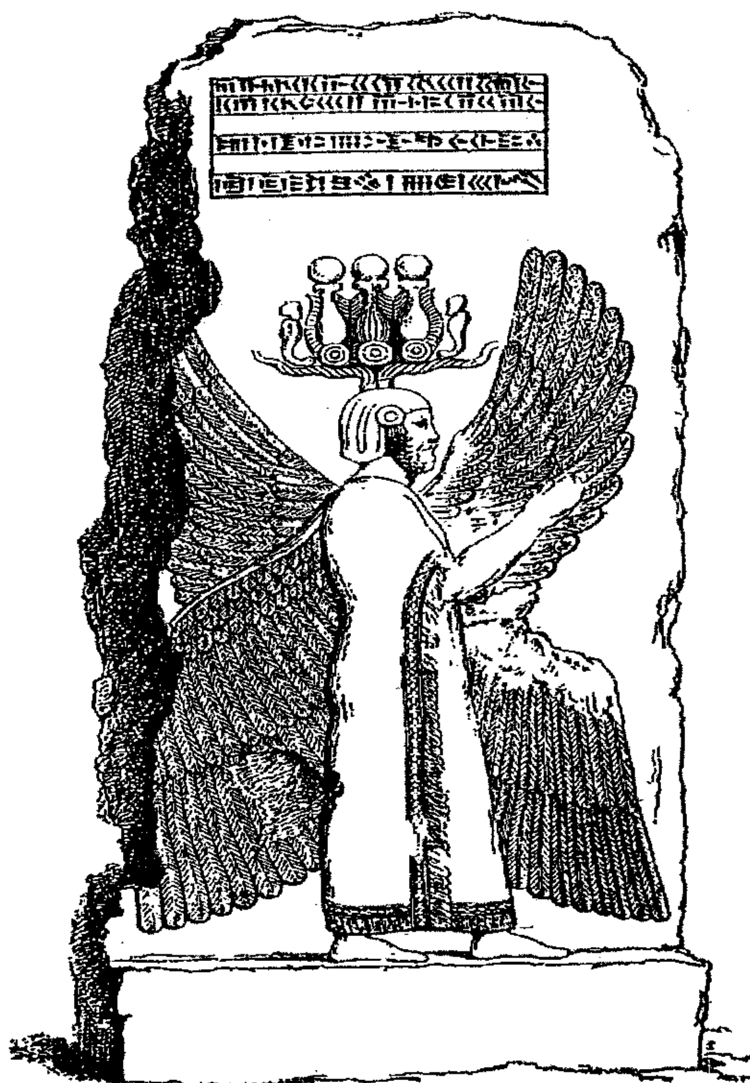
---

[1]- برخی از شرق شناسان نوشته اند که صورت برجسته کوروش کتیبه ای داشته به این مضمون (من کوروش هخامنشیم) ولی این کتیبه امروزه از میان رفته است.

تندیس مذکور بقامت یک بشر معمولی است که کوروش را نشان می‌دهد. در دو طرف او دو بال مثل بال های عقاب و در روی سر او دو شاخ بصورت شاخ قوچ وجود دارد. دست راست او کشیده است و به جلو اشاره می کند، لباس پیکر از نمونه همان لباسهایی است که از پادشاهان بابل و ایران در مجسمه های آنها دیده ایم.

این مجسمه مسلماً ثابت می‌کند که تصور ذوالقرنین فقط درباره کوروش در عامه پیدا شده و از این خیال مجسمه ساز نیز پیکر او را با دو شاخ ساخته است. قوچی که در رؤیای دانیال نبی آمده مثل قوچ‌های معمولی دو شاخ دارد و لی شاخ آن مثل سایر قوچ‌ها قرار نداشته بلکه یکی از آنها رو به جلو و دیگری پشت آن و رو به عقب بوده و عین این تصور را در مجسمه فوق می بینیم. دوبال مجسمه هم گویای همان تصوری است که درسفر اشعیاء از قول او بنام (عقاب شرق) ذکر شده است که گوید عقاب شرق را فرا خواندم، این مرد را که از راه دور می‌آید و خشنودی مرا حاصل می‌نماید (باب ۴۶ آیه ۱۱) از همین لحاظ مجسمه به مرغ شهرت یافته و رودخانه‌ای هم که از کنار آن می‌گذرد به همین مناسبت (مرغاب) نامیده شده است.[1]

[1]- همان ص ۱۹۸ -۱۹۶



نقش بالدار کوروش
آنطور که سیاحان خارجی قرن پیش دیده‌اند.
از کتاب ابوالکلام



نقش کوروش بالدار (ذوالقرنین) آنطور که مرحوم فرصت الدوله نقاشی کرده است.

نقش بالدار کوروش بزرگ، بصورتی که امروزه وجود دارد.[1]

[1]- ایرانویج ص ۶۲

نقش بر جسته کوروش از R . KERPORTER کرپورتر[1]

۳- عدالت کوروش:

کوروش پس از آنکه بر تخت نشست با پادشاه کشور لیدی که کـرزوس (CERSUS) نام داشت روبرو گردید. مورخین یونانی عموماً عقیـده دارنـد که برای اول بار کرزوس دست به دشمنی زد و کوروش را مجبور به توسل به شمشیر نمود، کوروش در این جنگ پیروزی شایان یافت و مهـم او در غـرب نیز پایان پذیرفت. لیدی در آسیای صغیر که امروزه موسوم به آناطولی ترکیـه فعلی است قرار داشت.

حکومت لیدی دست نشانده یونان بود، کوروش در این جنگ پیروز شد و معمولاً در آن زمان عاقبت ممالک مفتوحه ویرانی و قتل عام بدست فاتحین بود، اما مورخین یونان هم می‌نویسند که چنـین چیـزی اتفـاق نیفتـاد، بلکـه کوروش با کمال بزرگواری با مغلوبین رفتار کـرد. بطوریکـه مـردم احسـاس نمی‌کردند که آتش جنگی به خانه آنها کشیده شده است. فقط هرودت دربـاره پادشاه کرزوس مطلبی می‌نویسد بدین مضمون که کـوروش ابتـدا دسـتور داد خرمنی از چوب گرد آورند تا پس از آنکه کـرزوس را بـر روی آن نشـاندند آنرا آتش نزنند. شاید کوروش می‌خواسته است بدین وسیله میزان شـجاعت و ثبات پادشاه لیدی را امتحان کنـد، یـا اینکـه باطـل بـودن خرافـات ممالـک

---

[1]- همان ص ۶۶

بت‌پرست را ثابت نماید. در هرحال وقتی که دید کرزوس بدون ترس و بیم برفراز کرسی نشست، کوروش فرمان خود را پس گرفت و او را بخشید و کرزوس با کمال آسایش و احترام درحمایت کوروش زندگی را بسر برد. مردم دنیا، از این جنگ دانستند که کوروش نه تنها یک فاتح نیرومند تازه است بلکه یک معلم اخلاق نیز محسوب می‌شود و بر خلاف و روش سلاطین و دولت های سابق، اداره امپراطوری بزرگ خود را بر اساس سیاست اخلاقی قرار داده است.[۱]

مرحوم آزاد به نمونه های دیگری هم چون رفتار کوروش با اهالی بابل و آزاد کردن یهودیان از اسارت و بازگرداندن آنها به سرزمین‌شان اشاره کرده و نتیجه گرفته است که کوروش پادشاهی عادل و دادگستر بوده است.

۴- تسخیر مناطق سه گانه غرب، مشرق و شمال:

علامه آزاد برای تطبیق گفته‌هایش با آیات قرآنی عملیات جنگی کوروش در مناطق مختلف و لشکر کشی های او بعد از غلبه‌اش بر پادشاهی ماد را مبنا قرارداده است. وی هجوم کوروش به کشور لیدی و فتح آنرا عملیات غرب خوانده است. علامه سپس می‌آورد کوروش بدر خواست اهالی بابل برای نجات آنها از دست حکومت نبونید به آن شهر لشکر کشید و بابل را بدون جنگ تصرف نمود. سپس علامه هجوم کوروش به اقوام شورشی شرق در سرحدات رودخانه سند درپاکستان امروزی و افغانستان را

[۱]- کوروش کبیر ذوالقرنین ص ۲۱۳ – ۲۱۲

لشکرکشی شرق خوانده است. آنگاه علامه از حمله سوم کوروش که به زعم او در منطقه قفقاز جنوبی صورت گرفته است خبر می‌دهد و می‌نویسد که در این منطقه بود که وی به درخواست اقوام آن منطقه سدی آهنین ساخت تا از نفوذ یأجوج و مأجوج جلوگیری کند. این پایان لشکرکشی‌های کوروش از دیدگاه علامه آزاد است و وی هیچ اشاره‌ای به لشکرکشی‌های کوروش به مناطق دیگر و کشته شدن کوروش همراه با دویست هزار تن از لشکریانش به دست ماساگتها (ماسازت ها) نمی کند.[1]

۵ – یکتا پرست بودن کوروش:

علامه آزاد در باره عقیده کوروش نوشته است:

آخرین و مهمترین چیزی که از اوصاف ذوالقرنین توجه ما را جلب می‌کند، اخلاص و پاکی عقیده او در ستایش خداوند یکتا و ایمان او به دنیای دیگر است. اکنون ببینیم که آیا صفات کوروش با آنچه در باره ذوالقرنین آمده است توافق دارد یا خیر؟

جواب مثبت است. زیرا قرائن و شواهد همه دلیل بر این معنی است. اولین چیزی که در این خصوص با آن روبرو می شویم، عقیده قومی یهود است، کتب دینی یهود تصریح می‌کند که کوروش فرستاده منتظر خداوند و مسیح اوست که برای بسط عدل و داد و فراهم آوردن خشنودی خدای خود برگزیده شده است.

---

[1]- عملیات جنگی کوروش در صفحات ۲۱۲ تا ۲۲۲ کتاب علامه آزاد آمده است.

مسلم است که یهود به کسی که بت پرست باشد معتقد نیستند و ناچار بایستی کوروش، یکتاپرست و مؤمن به خدا باشد که مورد اعتقاد یهود واقع شود. پوشیده نماند که به علت غرور ملی بی‌اندازه، یهود اصولاً در برابر بیگانگان و اقوام غیر یهودی بیش از اندازه تعصب بخرج می دهند و هیچ چیزی برای آنان گرانتر از این نیست که بیگانه‌ای را به بزرگواری و شرف معترف شوند. چنانکه همین تعصب آنها را در اوایل ظهور اسلام از گرویدن به حضرت محمد ﷺ بازداشت بحدی که طبق آیه‌ی قرآن یهودیان همیشه به همدیگر می‌گفتند «وَلاَ تُؤْمِنُواْ إِلاَّ لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ» (جز به کسی که از دین ما پیروی کند، ایمان نداشته باشید) (آل عمران – ۷۳). با این همه تعصبات، این قوم در برابر فضائل کوروش که از هر حیث در برابر آنها بیگانه بود، سپرانداختند و نه تنها به بزرگواری او اعتراف کردند بلکه از زبان پیغمبران خود او را میسح موعود شناختند و لقب دادند. این مطلب ما را بر آن می دارد که قبول کنیم در دین کوروش جوانب و قسمت هایی بوده است که یهود با همه تعصب ضد بیگانان، حاضر به این اعتراف شده اند. البته جای تعجب نیست که یهود در برابر کسی که آنان را از اسارت و بدبختی نجات داده است سر تعظیم فرود آورد و اختلاف دینی او را مهم نشمارند. ولی مسأله‌ای که از آنان بعید است این نکته است که او را فرستاده ی خدای خویش دانند و از اولیاء و اصفیاء شمارند.[1] علامه آزاد بعد از این بحث به

[1]- کوروش کبیر، ذوالقرنین ص ۲۴۸ – ۲۴۶

کنکاشی در دین کوروش پرداخته است. وی بعد از مبحث بررسی مفصل دین زرتشت نتیجه گرفته است کوروش زرتشتی بوده است و دین زرتشت در زمان او دینی توحیدی بوده است. علامه آزاد به این مطلب نیز اشاره کرده است که دین رزتشت حاکم در سرزمین ماد دینی تحریف شده بوده است، اما دین زرتشتی هخامنشیان دینی توحیدی بوده است که بعد از حمله اسکندر مقدونی و سوزانده شدن اوستا تحریف شده است. علامه آزاد بعد از بررسی زمان زرتشت نتیجه می گیرد که زرتشت در قرن ششم قبل از میلاد می‌زیسته است و زمان او با کوروش چندان فاصله نداشته است. علامه آزاد برای اثبات اقوال خود به کتیبه های داریوش اول استناد می کند. وی بویژه بر این دو گفته‌ی داریوش تأکید کرده است:

(خدای بزرگی است اهورامزدا که آن آسمان را آفریده و این زمین را آفریده و بشر را آفریده و خوشی را به بشر داده و داریوش را شاه کرده و به سلطنت مملکتی رسانیده که بزرگ است و مردان و اسبان خوب دارد).

در کتیبه دیگری می گوید:

(داریوش شاه گوید، اهورامزدا مرا به فضل خود پادشاهی داد و توفیق او برای بنیان گذاردن صلح و آرامش در زمین مرا یاری کرد، ای اهورامزدا، مرا و خانواده مرا و همه سرزمینی را که به من سپردی در حمایت و حفظ خود قرار داده و دعای مرا استجابت کن).[1]

[1]- همان ص ۲۶۳ - ۲۶۲

این خلاصه‌ای از مهمترین دلایل علامه آزاد در معرفی کوروش کبیر به عنوان ذوالقرنین می باشد که آورده شد. علی رغم اینکه در صفحات گذشته در باره کوروش و عقاید و کارهایش بحث شده است و با استناد به آن مبحث باید گفت که به هیچ وجه کوروش نمی تواند ذوالقرنین قرآنی باشد، با این حال به رد یکایک دلایل علامه آزاد می پردازیم:

رد دلایل علامه آزاد:

قَرن در لغت دارای معناهای متعددی است در فرهنگ ها در باره این کلمه چنین آمده است:

جمع آن قرون و قران می باشد. قرن از نظر ترکیب اسم می باشد معناهای مختلف آن:

۱– طناب بافته شده از پوست یالیف درخت، ۲– بسته مو یا پشم ،۳ – کاکل زن (زلف جلوی سر بانوان)، ۴– قله کوه، بالای کوه، ۵– مردم یک دوره، مردم یک زمان، گویند که مأخوذ است از (اقتران) که گویا آن مقداری از زمان است که مردم یک دوره در سن و سال و احوالات زندگی نزدیک به همند و گویند (هُوَ علی قَرنی) او هم سن و سال من است، ۶– کوه کوچک، ۷– قلعه، دژ، ۸– بزرگ قوم، ۹– شاخک حشره، ۱۰– صد سال، قرن، سده، ۱۱– تیغه شمشیر، لبه شمشیر، ۱۲– وقت، برهه ای از زمان، ۱۳– شاخ حیوان، ۱۴ – پاشنه کش، ۱۵– گوشه‌ی جلو سر، ۱۶– یک بارش باران، یک بار باریدن باران، ۱۷– نسل در نسل، نسل در پی نسل، ۱۸– ذوالقرنین:

لقب اسکندر مقدونی است، زیرا شرق و غرب زمین را فتح کرد.

لقب منذر بن السماءِ از شاهان عرب است، زیرا در دو طرف پیشانی اش دو گیسوی بافته داشت.[۱]

در میان معانی مختلف بالا آنچه که مفسران بر آن اتفاق نظر دارند این است که صاحب دو قرن به کسی گفته می شود که شرق و غرب جهان را تسخیر کرده است.

کلمه لوقرانائیم که علامه آزاد روی آن بسیار تأکید کرده است و همین کلمه باعث شده است که وی کوروش را ذوالقرنین بشمار آورد به هیچ وجه نمی تواند علامت شاخص پادشاهی باشد که خداوند متعال وی را ستوده است زیرا علایمی مانند شاخدار بودن یا بالدار بودن از مشخصات شاهان بت پرست بوده که در رد دلیل دوم به آن پرداخته خواهد شد.

آنچه که در سفر دانیال آمده است نمی تواند معرف کسی مانند کوروش باشد زیرا در آن رویایی که دانیال دیده است قوچ صاحب دوشاخ از دست بز شاخدار شکست می خورد.

برای روشن شدن مطلب عین رویای دانیال و تعبیر آنرا از تورات نقل می‌کنیم:

خواب دوم دانیال: قوچ و بز

---

[۱]– المنجد عربی بفارسی ترجمه محمد بندر ریگی ج ۲ ص ۱۴۳۴، فرهنگ معاصر عربی فارسی تألیف عبدالنبی قیم ص ۸۱۹، فر هنگ لغات قرآن ص ۴۱۰ – ۴۰۹

باب ۸ (کتاب دانیال) ۱- در سال سوم سلطنت بلشصر خوابی دیگر دیدم. ۲- در خواب دیدم که در شهر سلطنتی شوش واقع در استان عیلام، در کنار رودخانه اولای ایستاده بودم. ۳- وقتی به اطراف نگاه می کردم، یک قوچ دیدم که دو شاخ بلند[۱] داشت و کنار رودخانه ایستاده بود، سپس دیدم یکی از این شاخها رشد کرد و از شاخ دیگر بلندتر شد. ۴- این قوچ بسوی مغرب، شمال و جنوب شاخ می زد و هیچ جانداری نمی توانست با او مقابله کند یا از چنگش جان سالم بدر برد. او هر طوری می خواست عمل می کرد و بزرگ می شد. ۵- در حالیکه در باره آنچه دیده بودم فکر نمی کردم، ناگهان یک بز نر از غرب ظاهر شد. او آنقدر سریع می دوید که موقع دویدن پاهایش به زمین نمی رسید. این بز که یک شاخ بلند در وسط چشمانش داشت. ۶- با تمام قدرت به طرف آن قوچ دو شاخ دوید. ۷- سپس با عضب بر قوچ حمله برد و دو شاخش را شکست و او را که یارای برابری نداشت به زمین کوبید و پایمال کرد، و کسی نبود او را از دستش نجات دهد. ۸- بز نر بسیار بزرگ شد، ولی در حالی که در اوج قدرت بود ناگهان شاخش شکست و بجای آن چهار شاخ بلند در چهار جهت مختلف در آمد. ۹- از یکی از این شاخ ها، شاخ کوچکی در آمد و طولی نکشید که رو به جنوب و مشرق و به طرف سرزمین زیبای اسرائیل رشدکرد و ۱۰- آنقدر قوی شد که بر ضد قوای آسمانی بر خواست و بعضی از ستارگان را به زمین ریخت و پایمال کرد.

---

[۱]- دو شاخ بلند طبق نوشته علامه آزاد در زبان عبری به معنی لوقرانائیم می باشد.

۱۱- او حتی بر ضد فرمانده قوای آسمانی، قیام کرده، مانع تقدیم قربانی‌ها روزانه به او شد و خانه مقدس او را ویران ساخت. ۱۲- بخاطر گناه قوم به او اجازه داده شد قوی شود و مانع تقدیم قربانی های روزانه گردد. آن شاخ هر چه خواست انجام داد و حقیقت و عدالت را پایمال کرد. ۱۳- سپس شنیدم که دو فرشته مقدس با هم گفتگو می کردند. یکی از آنها از دیگری پرسید: تا چه مدت قربانی های روزانه تقدیم نخواهد شد؟ تا به کی شرارت باعث نابودی خواهد شد؟ تا به کی قوای آسمانی و خانه خدا پایمال خواهد شد؟ ۱۴- شنیدم که فرشته دیگر جواب داد: هزار و صد و پنجاه روز طول خواهد کشید و در این مدت قربانی های روزانه صبح و عصر تقدیم نخواهد شد. سپس خانه خدا دوباره احیا خواهد گردید.

تفسیر خواب دانیال:

۱۵- وقتی سعی می کردم معنی این خواب را بفهمم ناگهان وجودی شبیه انسان برابر من ایستاد. ۱۶- و صدایی از آنسوی رودخانه اولای شنیدم که گفت: «ای جبرائیل، معنی این خواب را به دانیال بگو». ۱۷- پس جبرائیل بطرف من آمد و من وحشت کردم و رو به زمین افتادم، او به من گفت: «ای انسان خاکی بدان که آنچه دیدی مربوط به زمان آخر است». ۱۸- در حالیکه او سخن می گفت من بیهوش بر زمین افتادم. ولی او مرا گرفت و بلند کرد. ۱۹- و گفت: آمده‌ام تا بگویم در روزهای سخت آینده چه پیش خواهد آمد. آنچه دیدی مربوط به زمان تعیین شده آخرت است. ۲۰- آن قوچ دو شاخ را

که دیدی، پادشاهی ماد و پارس است. ۲۱- آن بز نر پادشاهی یونان است و شاخ بلندی که در وسط دو چشمش بود، اولین پادشاه آن مملکت می باشد. ۲۲- آن شاخی که دیدی شکست و چهار شاخ دیگر بجایش در آمد، به این مفهوم است که امپراطوری یونان چهار قسمت خواهد شد و هر قسمت پادشاهی خواهد داشت، ولی هیچ کدام به اندازه پادشاه اول بزرگ نخواهد بود. ۲۳- در پایان سلطنت آنها وقتی شرارت آنها از حد بگذرد، پادشاه دیگری به قدرت خواهد رسید که بسیار ظالم و مکار خواهد بود.[۱]

۲۴- او قدرت زیادی کسب خواهد کرد، ولی نه با توانایی خودش، او عامل تباهی و خرابی خواهد بود و هر طور بخواهد عمل خواهد کرد و دست به کشتار قدرتمندان و قوم مقدس خدا خواهد زد. ۲۵- با مهارت، نقشه های حیله گرانه خود را عملی خواهد کرد و با یک حمله غافلگیر کننده عده زیادی را از بین خواهد برد. آنقدر مغرور خواهد شد که بر ضد (سرور سروران) خواهد برخواست. ولی سرانجام نابود خواهد گردید اما نه با قدرت بشری. ۲۶- خوابی را نیز که در باره قربانی های روزانه صبح و عصر دیدی به وقوع خواهد پیوست. ولی تو این خواب را مخفی نگه دار، زیرا در آینده بسیار دور واقع خواهد شد. ۲۷- آنگاه من چند روزی ضعیف و بیمار شدم. سپس بر خاستم و طبق معمول به کارهایی که پادشاه به من سپرده بود،

---

[۱]- احتمالاً اشاره به دجال است که در آخر زمان ظهور خواهد کرد.(مفسر عهد عتیق)

مشغول شدم. ولی رؤیایی که دیده بودم فکر مرا مشغول کرده بود، زیرا درک آن مشکل بود.[1]

با توجه به خواب و تفسیر آن باید گفت:

۱- قوچ صاحب دو شاخ نشانه مملکت پارس و ماد می باشد نه نشانه شخص پادشاه خاصی(آیه ۲۰)، پس حمل آن بر کوروش خطاست.

۲- صاحب تعبیر خواب به دانیال می گوید: (بدان آنچه دیدی مربوط به زمان آخرت است) (آیه — ۱۹)

۳- با توجه به قسمت‌های مختلف رؤیا و تعبیر آن باید گفت که قسمت‌های مختلف خواب ضد و نقیض می باشد. پادشاهی که طبق آیه ۲۳ ظهور خواهد کرد و با قدرت ما فوق بشری نابود خواهد شد (آیه — ۲۵) کسی جز دجال نمی تواند باشد.

۴- اگر وقایع را همان طوری که معبر گفته است یعنی بز شاخ دار را اسکندر مقدونی بدانیم و تجزیه شدن امپراطوری اسکندر به چهار حکومت کوچک را بپذیریم. پس کسی که بعد از این وقایع طبق آیه ۹ تا ۱۲ ظهور خواهد کرد، آخرین امپراطور روم نخواهد بود که در بین سال های ۱۳۲ تا ۱۳۵ م یهودیان را قتل عام کرد. و مهاجرنشین رومی آلیا کاپیتولینا را بنیان نهاد. و معبد ژوپیتر (بت بزرگ روم) را در پرستشگاه یهود قرار داد و

[1]- عهد عتیق کتاب دانیال باب ۸ آیات ۲۷ - ۱

بازماندگان یهود فقط اجازه داشتند که سالی یک بار از بیت المقدس دیدن کنند. و هیچ یهودی حق اقامت در آن شهر را نداشت.[۱]

۵- با توجه به مطالب بالا باید گفت کتاب دانیال بعد از قرن دوم میلادی نوشته شده است و مؤلف آن سعی کرده است یهودیانی که در نتیجه سرکوبی روم آواره گشته بودند را امیدوار سازد که روزی به فلسطین بازخواهند گشت.

۶- قوچ صاحب دو شاخ یعنی امپراطوری متحد پارس و ماد در جهات مغرب، شمال و جنوب روبه گسترش می رود و خبری از پیشروی آن در جهت مشرق وجود ندارد. (آیه – ۴) بنابر این قوچ صاحب دو شاخ یعنی امپراطوری هخامنشی دارای دو شاخ یکی به نام پارس و دیگری به نام ماد بود.

رد دلیل دوم: مجسمه بالدار کوروش:

علامه آزاد با دیدن مجسمه بالدار منتسب به کوروش به درجه یقین می‌رسد که ذوالقرنین جز کوروش کسی دیگری نیست. تصویری که علامه آزاد از مجسمه در کتاب خود آورده است دارای متنی با خط میخی بالای سر صاحب مجسمه می باشد که معنی آن این است:

« من کوروش، پادشاه، یک هخامنشی»

---

[۱]- تاریخ روم آلبر ماله ج ۲ ص ۲۶۳، کارنامه غرب مؤلف ص ۸۲ – ۸۱ امپراطوری متحد روم در اواخر قرن چهارم میلادی (۳۹۵ م) به دو امپراطوری روم شرقی و روم غربی تجزیه شد روم غربی در سال ۴۷۶ م سقوط کرد. ولی روم شرقی تا سال ۱۴۵۳م دوام آورد.

این مجسمه که هم اکنون در پاسارگاد وجود دارد بدون متن مزبور می‌باشد. معلوم نیست که آیا اصلاً مجسمه متنی در معرفی تصویر داشته است یا نه. پرفسور پی یربریان در باره این مجسمه نوشته است:

ملک بالدار مشهور مردی ریشورانشان می دهد که جامه‌ای، ایلامی، بـه تن دارد و تاج پرهیبت و پیچده ای از نوع مصری بـر سـر، و چهـار بـال بـر اطراف بدن دارد.

بر روی سنگ در سابق نوشته‌ای بوده است که به اصـل و منشـأ (ملـک بالدار) باز می گشته و متن ساده‌ای به این شرح داشته است:

« من کوروش، پادشاه، یک هخامنش»

پیرامون معنای دقیق این نقش که پدیده ای نامأنوس و غیـر عـادی و از بسیاری جهات اسرار آمیز به نظر می رسد، فرضیات و گمان زنی های بسـیار شده است. در آن، هم نشانه هایی از تأثیر و نفوذ مصری (تـاج)، و هـم نفـوذ آسوری (ملک بالدار) و هم فنیقی دیده‌اند. اما آیا ایـن نقـش، چنانکـه غالبـاً تصور شده است خود کوروش را نشان می دهد؟

هیچ گونه اطمینانی در این خصوص وجود نـدارد. گـاه نیـز ایـن نقـش برجسته را به بندی از نوشته های هرودت (کتاب یکـم، ۲۰۹) پیرامـون یـک رؤیای کوروش منسوب می‌کنند که برای پدر داریوش، هیستاسـپ نقـل شـده است، به این مضمون: «من ارشد پسران تو را با دوبال (به خـواب) دیـدم کـه یکی از آن بالها بر سراسر آسیا گسترده شده بود و دیگری بـر سراسـر اروپـا

سایه افکنده بود. بیشتر می‌توان بر این گمان بود که این نقش اشاره و کنایه‌ای است به قدرت پارس بر مناطق و سرزمین‌هایی که این از جهت فرهنگی بسیار متنوع و متفاوتند. اصالت این نقش بالأخص از جهت آمیختگی و هماهنگی تنوع فرهنگی آن، بر انگیزاننده مسائلی است که تا زمانی که تصویر مشابه دیگری بدست نیاید در خطر لاینحل مانده‌اند. تنها نمایش (شاهانه) پارسی قبل از داریوش اول (مهر) است که در دوران داریوش اول در پرسپولیس نیز از آن استفاده می شده است، لیکن آشکارا به دوران خیلی پیش تر تعلق دارد.



تصویر 3b

مُهر کورش در انزان (*PFS* ۹۳)

براین‌مهرکلمات(کوراش انشان، پسرتِس پَس) نقش است و تس پس شخصیتی است که معمولاً بعد از کوروش اول پدر بزرگ کوروش کبیر را به عنوان خلف او مشخص و معین می‌کند،هر چند که تِس پَس خود عنوان پادشاه نداشته است. مهر کوروش مرد سوار بر اسبی را نشان می دهد که از روی دو جنگاوری که بر زمین غلتیده‌اند می پرد و به تعقیب یک پیاده نظام می رود.[۱]

[۱]- تاریخ امپراطوری هخامنشیان ج اول ص ۲۲۵ – ۲۲۴

در جهان باستان و قرنها بعد از آن شاهان و حکام کشورها را منصوب خدایان می‌دانستند و ادعا می‌کردند که آنها نمایندگان خدایان در روی زمین هستند. آنها برای این ادعای خود از بالها، نماد خورشید و ماه و سایر اشیاء که در آن زمان جنبه‌ای مذهبی داشت استفاده می کردند. در تمامی مناطق جهان باستان آثار فراوانی از تمثالهایی که حاکمان ملل مختلف برای خود درست کرده بودند بدست آمده است. صدها مجسمه که بر الوهی بودن حکومت شاهان و امپراطوران مختلف دلالت می‌کند در موزه های جهان بخصوص موزه لندن وجود دارد. همه پادشاهان ایران، تاجی بر سر می نهاده اند که دو شاخک در دو طرف آن وجود داشت و مشهور به تاج کیانی بود. تاج شاهان ایرانی در دوران قاجار نیز تاج کیانی بود. حتی تاجی که رضا شاه پهلوی بر سر گذاشت نیز تاج کیانی بود.

رد دلیل سوم: عملیات سه گانه

هیچ شباهتی بین عملیات سه گانه کوروش کبیر با عملیات نظامی ذوالقرنین از نظر جغرافیای طبیعی و سیاسی و انسانی وجود ندارد.

از نظر جغرافیای طبیعی ذوالقرنین تا آخرین آبادی در جهت غرب پیش می‌رود. سپس وی در جهت شرق به راه می‌افتد و تا اولین آبادی در شرقی‌ترین نقطه زمین به حرکت خود ادامه می‌دهد. آنگاه از مشرق زمین راهی می شود تا به نقطه‌ای کاملاً کوهستانی می‌رسد که اکثر مفسرین آنرا حرکت در جهت شمال دانسته‌اند. اما کوروش از خاورمیانه خارج نمی‌شود.

وی بعد از غلبه بر ماد بسوی فتح کشور لیدی در آناطولی ترکیه پیش می رود و بعد از فتح آنجا بدنبال شورش قبایل مناطق شرقی در نواحی بلوچستان پاکستان امروزی به آن حدود لشکر کشی میَ کند. و بعد از آنجا به طرف شهر بلخ (مزار شریف امروزی در کشور افغانستان) می رود و سپس به طرف بابل رفته و بعد از فتح بابل برای جنگ با امپراطوری ماساژت ها به شمال شرق ایران لشکرکشی می کند.

از نظر جغرافیای سیاسی و نظامی بعد از قدرتمند شدن کوروش و دست‌اندازی او بر مناطق تحت سیطره حکومت ماد و خیانت هارپاک وزیر آستیاگ حاکم ماد، آستیاگ به سوی سرزمین پارس لشکرکشی می کند. وی در سه جنگ کوروش را شکست می‌دهد. اما در آخرین جنگ که در پاسارگاد روی می‌دهد شکست می خورد. به هگمتانه متواری شده در آنجا به مقاومت می پردازد. کوروش بعد از سه سال محاصره موفق می‌شود هگمتانه را تصرف کند و حاکم کشور ماد شود. بدنبال فتح ماد بدست کوروش، کرزوس حاکم کشور لیدی برای مقابله با کوروش و تسخیر کشور ماد راهی جنگ با کوروش می شود. ولی بلاخره او نیز از کوروش شکست می خورد.

کشور لیدی به تصروف کوروش در می‌آید. بعد از این تصرفات کوروش بمدت ده سال با اقوام شورشی شرق به نبرد می‌پردازد و بعد از آنکه پایه های حکومتش استوار میشود به بابل حمله کرده آنجا را نیز تسخیر می کند. بعد از آن کوروش در بین سالهای ۵۳۰ - ۵۲۹ قبل از میلاد به امپراطوری قدرتمند

ماساژتها حمله ور می‌شود. حاکم ماساژت ها که ملکه ای بنـام تـومی ریـس بود بدنبال اسارت فرزندش بدست کوروش، نامه‌ای برای کوروش می نویسد و از او می‌خواهد که فرزندش را آزاد کرده و بـه تصـرفاتی کـه کـرده اسـت قناعت کند. اما کوروش به نامه وی بی اعتنائی می کند و به جنگ می پردازد. در نتیجه جنگ مهیبی روی می‌دهد وکوروش به همراه دویسـت هـزار تـن از سپاهیانش کشته می شوند. بدستور ملکه تومی ریـس جسـد کـوروش را در میدان جنگ پیدا کرده سر او را از تنش جدا می کنند. آنگاه تومی ریـس سـر کوروش را در مشکی پر از خون فرو کرده می گوید:

(ای پادشاه با اینکه من زنده ام و سلاح بدست بر تو پیروز شـده ام، امـا تو با خدعه و نیرنگ بر فرزند من دست یافتی در حقیقت مـرا نـابود کـردی، اکنون ترا از خون خواری سیر می کنم.)[1]

اما ذوالقرنین بدون اینکه کسی به او حمله ور شـود دسـت بـه عملیـات نظامی در سه گوشه جهان می زند و در مناطق غرب و شرق بـر اقـوام آن دو منطقه بدون کوچکترین ضعفی پیروز می گردد. درمنطقه شمال نیز بدون جنگ و درگیری به درخواست قوم آن منطقه برای آنها سد آهنین معـروف خـود را می سازد. این آخرین سفر جنگی اوست. در حالیکه کوروش در آخرین سـفر جنگی اش به هلاکت می رسد.

---

[1]- این روایت هرودت می باشد. در میان مورخین یونانی تنها گزنفون نوشته است که کوروش به مرگ طبیعی در گذشته است بقیه اتفاق نظر دارند که کوروش در این جنگ کشته شده است و این درست است.

اما از دیدگاه جغرافیای انسانی بین مناطقی که ذوالقرنین بدانجا لشکر کشیده با مناطقی که کوروش به آن نواحی لشکر کشیده است تفاوت بسیاری وجود دارد. ذوالقرنین بدون استثنا از نظر مدنیت و تمدن در جایگاهی بسیار پیشرفته تر از مناطق تصرفی خود قرار داشت. درحالیکه کوروش از نظر تمدن در جایگاهی به مراتب پایین تر از مناطق تصرفی خود قرار داشت. قرآن مجید از سه قومی که ذوالقرنین به سوی آنها لشکر کشی می کند دو قوم شرقی و شمالی را در حالت زندگی ابتدایی به تصویر کشیده است، قوم مغرب زمین نیز قومی چندان متمدن نبوده است. اما مادها، لیدیها، بابلی ها و ساکاها (ماساژتها) بمراتب پیشرفته تر از پارسها بودند. کوروش و فرماندهانش در مراسم تاجگذاری او از لباسهای پیشرفته مادی استفاده می کنند. این مطلبی است که همه مورخین به آن اذعان دارند. در برتری بابل از نظر تمدن بر پارس جای هیچ شکی نیست. کشور لیدی هم که رقیب امپراطوری قدرتمند ماد بود. بر پارس برتری داشت و اگر همکاری جنگجویان مادی نبود کوروش هیچ گاه نمی توانست لیدیها را شکست دهد. بلاخره باید به این واقعیت اشاره کرد که منطقه شمال افغانستان (آسیای مرکزی) تماماً یک سرزمین وسیع تولیدی مواد ساخته شده و دستاوردهای هنری پرآوازه بوده است که لااقل از هزاره سوم قبل از میلاد با مراکز بزرگ بین النهرین در رقابت بوده است از طرفی، مبالات پر بار تجاری میان آسیای مرکزی و بین النهرین از دیر زمان برقرار بوده است. غنای کشاورزی واحدهای بزرگ باختر

و پیش از هخامنشی از طریق کارهای عظیمی که در این سرزمین به اجرا گذاشته شده بود و کشفیات حفاری وجود آنها را در حوضه جیحون علیا (آمودریا) ثابت کرده است، بدیهی ساخته است. این سرزمین در عین حال یک قدرت نظامی بزرگ بوده است که توانسته است ارتش های سواره نظام نامداری بسیج کند.[1]

و بلاخره درحالیکه مأموریت ذوالقرنین نابود کردن بت‌پرستی و برانداختن بت خانه ها بود کوروش نه تنها به بت ها احترام می گذاشت بلکه بت خانه های زیادی نیز ساخت، در استوانه کوروش این چنین آمده است:

بند ۳۱ – «اکد»، «اشنونه»، «زَمبان»، «مه تورتو»، «دِر»، تا سرزمین «گوتیوم»، شهرهای آن سوی دجله که پرستشگاه هایشان از زمانهای قدیم ساخته شده بود.

بند۳۲ – خدایانی که در آنها زندگی می‌کردند،من آنها را به جایگاهشان باز گردانیدم و پرستشگاه های بزرگ برای ابدیت ساختم. من همه مردمان را گرد آوردم و آنها را به وطن شان باز گردانیدم.

بند ۳۳ – همچنین خدایان «سومر» و «اکد» که «نبونید» آنها را به رغم خشم خدای خدایان (مردوک) به بابل آورده بود فرمان دادم که برای خشنودی مردوک خدای بزرگ

[1]- تاریخ امپراطوری هخامنشی ج ۱ ص ۱۱۹، در مورد جنگ های کوروش به کتابهای کوروش کبیر آزاد، تاریخ امپراطوری هخامنشی و ایران باستان و یسهوفر مراجعه شود

بند ۳۴ – در جایشان، در منزلگاهی که شادی در آن هست بر پای دارند. بشود که همه خدایانی که من به شهر هایشان باز گردانیدم.

بند ۳۵ – روزانه در پیشگاه «بعل» و «نبو» درازای زندگی مرا خواستار باشند، بشود که سخنان برکت آمیز برایم بیابند، بشود که آنان به مردوک سرور من بگویند: کوروش شاه، ستایشگرتو و کبوجیه پسرش.[1]

رد دلیل چهارم:

عدالت کوروش:

پروفسور پی یربریان نوشته است:

خواندن متون یهودایی، این احساس را بر می‌انگیزد که گویاعنایات و امتیازهایی که به وسیله کوروش در این مورد خاص به ظهور رسیده است از چارچوب معمول روابط یک پادشاه شرق نزدیکی و یک جامعه قومی مذهبی فراتر رفته است. در نمایشی که از کوروش داده شده است و به کوروش بابلی شده استوانه نیز نزدیک است کوشش قابل ملاحضه ای به کار رفته است تا از جهانگشای هخامنشی، تصویر پادشاه صلح دوست و مدارا طلبی بسازد که از روش های (وحشیانه و بی رحمانه) آسور بابلی، بریده است. و مگر این همان کوروش نیست که در زمان ما نیز او را بنیان گذار (حقوق بشر) می دانند؟ و البته در این مقوله، مگر تا آنجا به پیش نرفته اند که از راه و روش کوروش، به منزله رفتار و کردار یک پیرو راستین دیانت (زرتشتی) یاد کنند که درست

---

[1]- ایرانویچ ص ۸۶ – ۸۵

به دلیل آنکه از بت و بت پرستی رویگردان بوده است، بالاخص به دیانت یهودایی – اسرائیل نزدیک شده است؟ و مگر نمی توان از همین جا نتیجه گرفت که روابط هخامنشی – یهودایی را می توان در محدوده وسیع تر اصلاح دین پر آشوب (چند خدایی) به ثبت رساند؟[1]

حقیقت آن است که مسئله، نه برای کوروش و نه برای رهبران یهودایی در این اصطلاحات محدود نمی شود. از آنجا که در جامعه های شرق میانه‌ای عهد قدیم، مذهب و سیاست کاملاً به یکدیگر قرابت و نزدیکی داشته اند، بنابراین منطقی است که منابع یهودایی، تاریخ را از دیدگاه بیان مذهبی آن نمایش دهند، لیکن هر تصمیم (مذهبی) نیز به نوبت خود، الزامات و هدفهای سیاسی در بر دارد. از آنجا که در این عصر هر شهر یا هر قوم برای خود خدایانی داشته اند که آن شهر و قوم را در پوشش محافظت خود می‌گرفته‌اند، بنابراین طبیعی است که آن شهر یا قوم نسبت به خدایان تکلیف پرستش داشته باشند و برای آنها معابد و محراب ها بر پا دارند که این مکان ها هم محل اجرای آداب و مراسم کیش و مظهر و نماد یک هویت مستقل یا خودمختار سیاسی باشند. بنابراین قابل درک است که یک پادشاه و سردار فاتح پس از گشودن شهر، خدایان شهر(یعنی اصنام و تندیس های کیش و اشیاء متبرکه محراب) را نیز هم زمان با خانواده سلطنتی و نخبگان و سرآمدان سیاسی و نظامی سرزمین مغلوب با خود ببرد و به این ترتیب امکان

---

[1]– این دیدگاه پرفسور پی بریریان به دیدگاه دکتر ناصر پور پیرار بسیار نزدیک است.

هر نوع یاری و کمک را در وقت یک شورش احتمالی علیه اقتدار و تسلط خود از ملت مغلوب سلب کند. این همان کاری است که بنوکدنصر (بخت النصر) دقیقاً بعد از فتح بیت المقدس کرده است. عکس مطلب نیز همین مصداق را دارد، به این معنا که تجدید استقرار سیاسی و مذهبی یک شهر یا جامعه ملازم و همراه بوده است با باز گرداندن تندیس های خدایان که به وسیله فاتح پیشین به پایتخت او تبعید شده بوده اند و اینک باید به محل اصلی خود باز گردانده شود، و این هم درست همان کاری است که کوروش در بابل کرده است. بنابراین ویژگی (استثنایی) تدابیری که به وسیله کوروش به نفع بیت المقدس اتخاذ شده است فقط ناشی ازدیدگاه به شدت (یهودامرکزی) منابعی است که در دسترس ما قرار دارند، و اگر واقعه را در مفهوم و محیط ایدئولوژیکی و سیاسی شرق میانه آن عصر قرار دهیم همان چیزی خواهد شد که اصل و حقیقت بوده است: یعنی مبحث و فصلی بدون تردید بسیار مهم برای یهودیان به معنای اخص، لیکن فصل و مبحثی معمول اقتدار و استیلای آسوری و بابلی مقوله ای آشنا بوده است.[1] این موضوع را نیز نمی توان رد کرد که ممکن است ایالت یهودا (باز گرداندن یهودیان به فلسطین) در دوران کمبوجیه ایجاد شده باشد، زیرا روشن به نظر می رسد که والی این محل دستورهای خود را از ساتراپ (استان) بابل از طریق والی زیر

---

[1]- تاریخ امپراطوری هخامنشی ج ۱ ص ۱۳۷ - ۱۳۶

دست او در ماوراء فرات دریافت می داشته است،[1] که از نواحی تحت امر کمبوجیه بوده است.

علت این که کوروش در منابع یونانی نیز ستوده شده است این است که وی حکومت لیدی را که دشمن سرسخت یونانی ها بود منقرض ساخت. بنابراین تعریف مورخین یونانی از کوروش کبیر نه به خاطر آن است که وی در اصطلاح عادل بوده است بلکه بدان خاطراست که حکومت کرزوس بر لیدی را که از دشمنان یونانی ها بود و در صدد بود که استیلای خود را بر یونانیان آسیای صغیر مستقر دارد ساقط کرد.[2]

گزنفون که دوست دار تمام عیار کوروش کبیر می باشد و وی را جهانگیری کامیاب و عدالت گستر می خواند. به کوروش کشور گشایی های متعددی را در منطقه نسبت داده است. و حتی فتح قبرس و مصر را نیز به او نسبت داده است. همچنین گزنفون از کوروش جوان (سوم) نیز بسیار تمجید کرده است. زیرا کوروش جوان در صدد آن بود تا با بهره گیری از نیروی ده هزار نفری که یونانی ها برای او فرستاده بودند حکومت هخامنشی را بدست آورد. او بدین طریق حکومت هخامنشی را در واقع دست نشانده ی یونان می کرد. یکی از دلایل دیگر که باعث شده است تا علامه آزاد کوروش را فردی دادگستر بداند رفتار وی با کرزوس حاکم لیدی بوده است که آزاد آنرا نقل

[1]- همان ص ۱۳۹

[2]- همان ص ۱۳۸

کرده است. حقیقت این است که مدارا و مهربانی کوروش نسبت به کرزوس مبنایی تاریخی ندارد. نه تنها گواهی هایی باستانی وجود دارد که گزارش می‌دهند هنگامی که کوروش سارد پایتخت کشور لیدی را فتح کرد، کرزوس مرده بوده است بلکه روایات طرفدار کوروش نیز متعلق به مراحل بعدی تدارک سنت کرزوسی اند.[۱]

شورش های متعدد از طرف کشور های فتح شده توسط کوروش در زمان او و بعد از وی دلیل بر بی عدالتی کوروش در مواجهه با مردمان کشورهای مزبور می باشد. مردمان آسیای مرکزی (افغانستان و ترکمنستان امروزی) بلافاصله بعد از یورش کوروش به کشور لیدی سر به شورش برداشتند. کوروش ناچاراً بعد از فتح لیدی، بلافاصله عازم سرکوب شورش اقوام مزبور شد.

کوروش چندین سال یعنی از سال ۵۴۶ تا ۵۴۰ ق م با شورشیان آسیای مرکزی جنگید تا توانست موقتاً تسلط خود را بر آن اقوام بار دیگر برقرار سازد. همزمان با درگیر شدن کوروش در آسیای مرکزی لیدی ها بر ضد حکومت هخامنشی دست به قیام زدند. کوروش برای سرکوب لیدی ها، مازارس را در رأس لشکری به لیدیه گسیل کرد. مازارس شهرهای پرین، ماگنسیا را به خاک و خون کشید. اهالی پرین یا نخبگان شهر به اسارت در آمدند یا تبعید شدند و شهر و اطراف ماگنسیا به دست تاراج سپرده شد. پس

[۱]– ایران باستان ص ۷۰

از مرگ مازارس، فرماندهی عالی نظـامی بـه هارپـاک وزیـر خیانـت پیشـه آستیاگ سپرده شد و وی شهر های آسیای صغیر مانند کاریا، لیکیـا، فوکائـه، تئوس، کلازومنا، لویدوس، کولفون، افسوس، میوس و ارتریا را به زور تحـت حکومت هخامنشی در آورد. شورش لیدی به فرماندهی پکتی یِس (پاکتیاس) در زمانیکه کوروش سرگرم کارهای یونانیان بود شروع شد و پس از شکست پکتی یِس نیز ادامه یافت که سرانجام هارپاک آنرا خاموش کـرد. پاکتیـاس از فرماندهان عالی رتبه کرزوس بود که به کوروش پیوسته بود.[1]

دلیل دیگـر برعـدم دادگسـتری کـوروش و دیگـر شـاهان هخامنشـی حرمسراهای پادشاهی می باشد. در این حرمسراها که سالانه صدها دختـر و پسر جوان از میان اقوام مختلف تحت سـیطره هخامنشـیان بالاجبـار بـدانجا فرستاده می شدند، پسران را اخته کرده سپس از آنهـا بـه عنـوان نگهبانـان و کارکنان حرمسرا استفاده می کردند. دخترها نیز صـیغه شـاه مـی شـدند و در مجالس عیش و نوش شاه به خدمتگذاری می پرداختند. دلالانـی نیـز وجـود داشتند که درسراسر خاورمیانه به خریدن دختران و پسران خوش قیافه می-پرداختنـد وآنهـا را بـرای فـروش بـه حرمسـراهای شـاهی و فرمانـدهان و استانداران به پایتخت و مراکز استانی امپراطوری می بردند.[2]

رد دلیل پنجم: کوروش یکتاپرست

[1]- همان ص ۷۱ – ۷۰، تاریخ امپراطوری هخامنشی ج ۱ ص ۱۱۴– ۱۱۶ – ۱۱۸

[2]- تاریخ امپراطوری هخامنشی ج ۱ ص ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۸، ۵۸۹

هر چند در صفحات گذشته این نکته کاملاً روشن شده است که کوروش یکتاپرست نبوده است با این حال به بررسی بیشتری در این زمینه پرداخته می‌شود. واقعیت این است که اهورا مزدا نامی اوستایی نیست بلکه نام خدای بزرگ اقوام آسیای مرکزی بوده است، که زرتشتی ها آن را به عاریت از آن اقوام گرفته اند. سازمان یونسکو که از مؤسسات علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد می باشد کتابی در تاریخ تمدن های آسیای مرکزی منتشر ساخته است که در باره اهورا مزدا در آن کتاب این چنین آمده است:

اورمایسد urmaysde (خورشید) سکایی (ساکایی) که سابقه آن بر می گردد به اهورا مزدای ایران باستان، را نباید به عنوان دلیلی بر وجود اعتقادات زرتشتی در میان قبایل ساکایی بحساب آورد. بر عکس این مطلب ثابت می کند که نام اهورا مزدا یک نام قبل از زرتشتی است. و این موضوع با وجود نام اسارامازاس در منابع آشوری، که منعکس شکل آغاز ایرانی آسورا مزداس Asura Mazdas است. تأیید شده است. مدارک سکایی و آشوری این عقیده که آسورا مزداس یک ایزد پیش از زرتشتی قبایل ایرانی با ویژگیهای خورشیدی بوده است را تأیید می کند. همین اسورا مزداس تحول پیدا کرد و بصورت اهورا مزدا در آمد که تبدیل به اورمایسد (خورشید) در سکایی شد. در نتیجه کوچکترین شکی وجو ندارد که کوشانها[1] قبل از آشنایشان با آیین زرتشتی اهورامزدا را به عنوان خدای بهشت با ویژگی های

[1]- کوشان نام امپراطوری است که ساکاها در آسیای مرکزی تأسیس کرده بودند.

مشخص خورشید پرستش می کردند. بر اساس شواهد زبان شناسی معلوم شده است که علاوه بر اهورا مزدا پرستش ایزدان پیش از زرتشتی مانند میترا، آریامان، وایو، اش، یاما، ورتراگنا، سینتا آرمائتیش و نیایش‌ها ما نیز متداول بوده است.[۱]

بنابراین اهورامزدا بیانگر وجود دین زرتشتی دردوران هخامنشی نیست. علامه آزاد در دورانی می زیست که حکومت پهلوی بر ایران حاکم بود و تبلیغات وسیعی از طرف محافل غربی و داخلی در جریان بود تا دین زرتشت را دینی توحیدی جلوه دهند و بدین ترتیب زمینه را برای ضربه زدن به اسلام آماده کنند.

ادعای اینکه دین زرتشتی تحریف شده است واقعیت ندارد. زرتشتی ها برای سرپوش گذاشتن بر خرافات رایج در کتب خود این ادعا را درست کرده‌اند. زرتشتی دینی ثنویتی است که در آن اهورا مزدا خالق خوبی هایی از قبیل نور، بهار و آبها است در حالیکه اهریمن خالق بدیهایی از قبیل سرما، یخبندان، حشرات و زمستان می باشد. در دین زرتشتی اهریمن یک خالق است نه شیطان.[۲]

قدیمی ترین نسخه خطی اوستا مربوط به قرن سیزدهم میلادی می باشد که در موزه کپنهاک پایتخت دانمارک نگهداری می‌شود. نسخه دیگری نیز

---

[۱]- تاریخ تمدن آسیای مرکزی بخش دوم ج دوم ص ۱۰۷ – ۱۰۶

[۲]- تاریخ جامع ادیان ص ۴۷۱، برای اطلاعات بیشتر به دو کتاب وندیدا وستا و دینکرد از انتشارات دنیای کتاب و معین مراجعه گردد.

وجود دارد که مربوط به قرن دهم هجری قمری است و در موزه ملی ایران نگهداری می شود.

رفتار مسلمانان با مجوسیان ایران دلیل بر اهل کتاب بودن آنها همانند یهود و نصاری نیست. مسلمانان با پیروان همه مذاهب از جمله بودائیان و هندوها همان رفتاری را کردند که با اهل کتاب داشتند.

از آنجا که بحث در زمینه دین زرتشتی بسیار مفصل می باشد لذا به همین مقدار بسنده می گردد.

شواهد باستان شناسی و تاریخی فراوانی وجود دارد که حاکی است هخامنشیان نه تنها یگانه پرست نبودند بلکه به خدایان متعددی اعتقاد داشتند. در زیر به بعضی از این گواهی ها اشاره می شود:

در کتیبه پرسپولیس (Dpd) به نقل از داریوش اول آمده است:

«اهورا مزدا با تمام خدایان، مرا یاری دهند، و باز هم که اهورا مزدا آن سرزمین را از سپاه خصم و از خشک سالی و دروغ در امان دارد. که بر این مملکت نه سپاه دشمن، نه خشک سالی، نه دروغ فرود آید. من در دعای خود از اهورا مزدا با تمام خدایان، احسان تقاضا می کنم. باشد که اهورا مزدا و تمام خدایان این احسان را به من ارزانی دارند.»[1]

گزنفون بحث درازی در باره خدایان و قربانیهایی که کوروش به درگاه آنان می برد دارد و تصریح می کند که آخرین دوران اقامت شاه در سرزمین

---

[1]- تاریخ امپراطوری هخامنشی ج اول ص ۵۱۷

پارس، هفتمین بار بود، شکی نیست که شاهان بزرگ بـه صـورت ادواری در پارس اقامت می کرده اند و هر دوران اقامت آنها با اعیـاد مـذهبی مشـخص می‌شد.[۱]

تنوع کیش‌های هخامنشی در برخی از لوحه‌های پرسـپولیس (E و KI) معلوم و مشخص شده اند. در مراسم قربانی هایی که نثاربت ها می شد علاوه بر اهورا مزدا، اشارات هایی نیز به زروان (زمان)، ویسَه بَغال (مجموعـه ای از خدایان که به صورت دست جمعی مورد ستایش بـوده انـد)، میزدوشـی (رب النوع مربوط به باروری و قدرت)، نَری سَنگا (مرتبط با کـیش آتـش)، بَـرتَ کامیَه (یک بت شناخته نشده)، هَوَاریرَ (مَلَک خورشید طالع)، اَرتک (ناشناخته در فهرست پارسی) شده است.[۲]

کیش آتش:

این مطلب معلوم است که آتش یکی از عنصر های طبیعت بوده است که هخامنشیان آن را ستایش می‌کرده‌اند. آب و آتـش حتـی بزرگتـرین عناصـر مورد پرستش بوده اند. وقتی هخامنشیان به درگاه خدایان قربانی مـی بردنـد قبل از همه آتش را نیایش می کردند.[۳]

کیش میترا و آفتاب:

---

[۱]- همان ص ۵۱۸

[۲]- همان ص ۵۱۹ – ۵۱۸

[۳]- همان ص ۵۳۱

در میان دیگر عناصر طبیعت مورد پرستش هخامنشیان آفتاب نیز جایگاه خاصی داشت. هر سال استان ارمنستان ۲۰هزار کره اسب به پارس می فرستاد تا در جشنی که به افتخار میترا برپا می شد، قربانی شوند. هم‌چنین در پارس گورستان بزرگ اسبانی که کوروش کبیر به آفتاب تقدیم کرده بود وجود داشت.[۱]

کیش آناهیتا:

کیش آناهیتا نیز مانند کیش میترا از دوران اردشیر دوم در کتیبه ها دیده شده است. کیش آناهیتا اساساً در صحنه هایی که بر روی مهرها و صفحات دایره ای شکل نقش شده اند. مشخص شده است.[۲]

آناهیتا همان الهه مادر است که بت حاصل خیزی و باروری زمین بود و موجب حیات نباتات و توالد و تناسل حیوانات ماده و زادو ولد زنان می‌گردید.

---

[۱]- همان ص ۵۳۵ - ۵۳۴

[۲]- همان ص ۵۴۰ - ۵۳۹

این الهه در ایران بعدها ناهید نامیده شد و او را همدوش اهورامزدا محل ستایش و پرستش قرار دادند.[۱] در پاسارگاد معبدی بنام معبد آناهیتا وجود دارد. دوتا از یشتهای اوستا در ستایش آناهیتا و میترا می باشند.

بلاخره مطلب آخر اینکه ازدواج با محارم جزو آیین هخامنشی بوده است چنان که کمبوجیه پسر کوروش کبیر با خواهرش اتوسا ازدواج کرد و پس از آن با خواهر دیگر خود که از یک پدر و مادر بودند ازدواج نمود.[۲]

از دیگر پادشاهان ایرانی که از او نیز به عنوان ذوالقرنین یاد شده است فریدون شاه پیشدادی می باشد که طبق افسانه ها همزمان با ضحاک ماردوش می زیسته است و سرانجام ضحاک را نابود می کند و پانصد سال پادشاهی او به درازا می کشد و حکومت وی مقارن حکومت نمرود بود. در باره سلسله‌ای که در افسانه ها از آن به عنوان سلسله پیشدادیان از آن یاد می شود هنوز هیچ اثری باستانی بدست نیامده است به همین خاطر امپراطوری هخامنشی را اولین حکومت بزرگ و فراگیر ایرانی بحساب آورده اند، البته افسانه حکومت پیشدادی با واقعیات تطبیق نمی کند زیرا افسانه می گوید که فریدون تمام دنیای قدیم را تحت تسلط خود در آورد و موقع مرگ جهان را میان سه پسر خود قسمت کرد.

[۱]- تاریخ جامع ادیان ص ۶۷

[۲]- تاریخ امپراطوری هخامنشیان ج ۲ ص ۲۳۱

توران، خزر و چین را به تور داد، روم، مصر و مغرب را به سلم، تسلیم کرد، ایران و هندوستان و عربستان را به ایرج که کوچکتر از سایر برادرانش بود واگذار کرد.[۱]

اگر قبول کنیم که فریدون هم چنان که در تاریخ طبری آمده است هم‌عصر با حضرت ابراهیمؑ بوده است پس زمان وی در حدود دو هزار سال قبل از میلاد می‌باشد. هیچ اثر باستانی که ثابت کند در آن زمان حکومتی به آن فراگیری در ایران وجود داشته است تا کنون بدست نیامده است. وجود حکومت های مقتدر سومری در بین النهرین و حکومت دودمان شیا (۱۷۶۶-۲۲۰۵ ق م) در چین و حکومت سلسله ی یازدهم و دوازدهم (۲۲۰۰-۱۷۰۰ ق م) در مصر وجود حکومتی جهانگیر در ایران آن روز را منتفی می سازد.

اسکندر مقدونی (۳۲۳ - ۳۵۵ ق م):

اسکندر پسر فلیپ شاه مقدونیه یکی از کسانی است که توسط بسیاری از مفسرین به عنوان ذوالقرنین معرفی شده است. مورخینی مانند طبری اسکندر را ذوالقرنین پنداشته اند و متصرفاتی رابه او نسبت داده اند که اسکندر حتی خواب آن را نیز ندیده بود. در کتاب کارنامه غرب مفصلاً از اسکندر و بزرگنمایی او بحث کرده ام و به این نکته اشاره کرده ام که اسکندر جهانگیر نبوده است بلکه خیانت استانداران حکومت هخامنشی و تجزیه‌طلبی

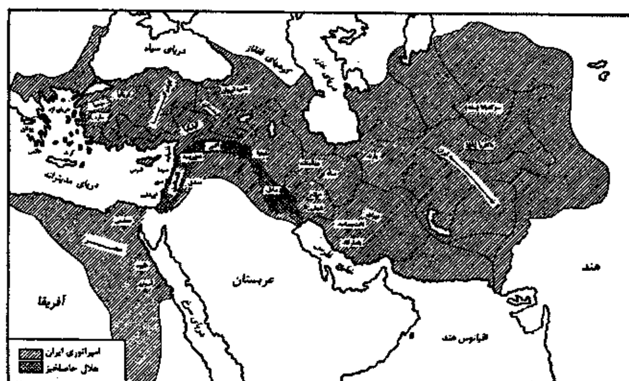
۱- طبقات ناصری ص ۱۳۷

اقوام تشکیل دهنده امپراطوری مانند مصریها باعث فروپاشی حکومت هخامنشی شده است.

بعضی از پژوهشگران غربی نیز مانند هنری لوکاس علی رغم تعصب شدید حداکثر فتوحات اسکندر را منطبق با سرزمین های تحت حاکمیت هخامنشی ترسیم کرده‌اند. لوکاس نوشته است:

اسکندر بیست سال با نیروی ناچیز ۳۵۰۰۰ نفری که از مقدونیه و کشور شهرهای یونان گرد آوده بود به راه افتاد و یورش گستاخانه‌ای به امپراطوری ایران آغاز کرد. تنها برای الهام گرفتن ازجایگاه تروای باستان که قهرمانان هومر جنگیده بودند، در تروا توقف کرد. در جنگ‌های گرنیکوس، ایسوس و گوگمل پیروز شد. صور و صیدا و مصر را گرفت. امپراطوری ایران از دریای اژه تا رود سند به دست او افتاد.[1]

[1]- تاریخ تمدن هنری لوکاس ج اول ص ۲۱۳



نقشه شماره ۸ – امپراتوری ایران

اسکندر حتی قادر نشد بر همه سرزمین های تحت حاکمیت هخامنشی مانند ماد آتروپاتن (که شامل استان های آذربایجان غربی، شرقی، اردبیل و کشور فعلی آذربایجان بود) تسلط پیدا کند. بنابراین حتی در خوش بینانه‌ترین حالت نیز نمی توان عملیات جنگی اسکندر را با عملیات جنگی ذوالقرنین مقایسه کرد. چرا که اسکندر هیچ گاه در جهت غرب و شمال به عملیات جنگی نپرداخت بلکه تمامی تهاجمات او در جهت شرق و در محدوده حکومت هخامنشی بود.

ویل دورانت در تاریخ تمدنش اسکندر مقدونی را با خصوصیاتی اخلاقی پستی معرفی کرده است. وی اسکندر مقدونی را شخص افراطی در شراب خوری و خون ریزی معرفی کرده است.

اسکندر شاگرد ارسطو بود و هم چون استادش در بت پرستی غوطه ور بود. اسکندر بسیاری از بت خانه ها مانند بت خانه های بین النهرین را از نو ساخت.

اسکندر نیز همچون کوروش کبیر با اقوامی درگیر شد که بسیار متمدن‌تر از او بودند. در زمانیکه ایران در بسیاری از زمینه های صنعتی و علمی در جهان آن روز سرآمد عصر خود بود، کشور کوچک اسکندر (مقدونیه) نه تنها چیزی برای عرضه به دیگر ملتها نداشت، بلکه خراجگذار ایران بود. در هیچ منبع تاریخی ثبت نشده است که اسکندر سدی ساخته باشد یا با اقوامی همانند اقوامی که ذوالقرنین با آنها روبرو شد برخورد کرده باشد. بلکه برعکس اکثر مورخین به این نکته اشاره کرده اند که اسکندر مجذوب تمدن ایران شد و خلق و خوی ایرانی به خود گرفت. سربازان یونانی او با اموالی که اسکندر غارت کرده بود راه یونان را در پیش می گیرند. بعد از مرگ اسکندر متصرفات او بشرح زیر بین چهار تن از سردارانش تقسیم شد:

۱- سلوکوس توانست تا سال ۳۱۲ ق م ساتراپ نشین های ایران و سوریه را تصرف کند.

۲- مصر تحت فرمان بطلمیوس درآمد.

۳- یونان به زیر سلطه کاساندر در آمد.

۴- آسیای صغیر و مقدونیه نیز تحت حاکمیت لزیماک قرار گرفت.[1]

---

[1]- تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان ص ۲۴ – ۲۳، کارنامه غرب ص ۵۲ به بعد

زندگانی اسکندر مقدونی بر خلاف قرن های گذشته اکنون کاملاً روشن است و هیچ ابهامی در آن وجود ندارد. عملیات جنگی او نیز چندان نامشخص نیست. اسکندر با دو قوم شرقی و شمالی که وصف آنها در قرآن مجید آمده است برخوردی نداشت. حتی اسکندر هیچگاه به شوکت پادشاهان بزرگی همچون داریوش کبیر و خشایار شاه نرسید.

کارل گریمبرگ نیز در تاریخ بزرگ جهان چهره خون خوار اسکندر را به نمایش گذاشته است. وی نوشته است:

در جنگ اسکندر باتب ها، یونانیان از او اجازه گرفتند که شهر را با خاک یکسان کنند و کلیه مردم آن را اعم از پیر، کودک و زن و مرد را بکشند. اسکندر فقط خانه آپامنیونداس و فالانژمقدس شاعر آنجا را مستثنی کرد. هم‌چنین شهر صور به دست اسکندر افتاد و وی کشتار عظیمی را در آنجا صورت داد و کلیه مردم آنجا را به بردگی گرفت و بدین ترتیب صور نقش اصلی خود در تجارت جهانی را از دست داد.[۱]

آلبرماله نیز در باره اسکندر مفصلاً بحث نموده است. که گزیده ای از آن در زیر می آید:

در آغاز امر اسکندر برای اینکه به مردم مقدونیه و یونان ثابت کند که قدرت کامل در دست اوست. نامادری خود همراه با پسرش را کشت. پس به قلع و قمع قبایلی که آلبرماله آنها را وحشی خوانده است پرداخت. در

---

[۱]- تاریخ بزرگ جهان ج دوم ص ۲۲۵ و ۲۳۱

زمانیکه اسکندر با طوایف مزبور در حال جنگ بود در یونـان خبـر مـرگش منتشر می شود و بعضی از دولت شهرهای یونانی که ناچـاراً تسـلیم اسـکندر شده بودند سر از اطاعت مقدونی ها بیرون می کشند. اسکندر بعداز غلبـه بـر طوایف وحشی راهی تب می‌شود و شهرها را بـا خـاک یکسـان مـی کنـد و مردمش را به بندگی می فروشد.

اسکندر پس از تسخیر شهر صور که بعد از هفت ماه محاصره‌ای سنگین صورت گرفت راهی مصر شد و در طرف چپ دلتای رود نیل شهر اسـکندریه را ساخت. آنگاه اسکندر به استخاره نزد هاتف عـالی مقـام آمـون رفـت و از کاهن معبد لقب «پسر آمون» که سابقاً فراعنه داشتند بگرفت.[۱]

در آخرین مرحله از پیشروی، اسکندر از سند رد شد و خیال داشـت از رود گنگ نیز بگذرد ولی سربازان زیر بـار نرفتنـد. زیـرا از بـس راه رفتـه و جنگیده بودند رمق نداشتند. اسکندر سخت غضب کـرد و سـه روز از چـادر بیرون نیامد ولی عاقبت در برابر سربازان تسلیم شد و فرمان بازگشت داد.

بعد از تسخیر ایران اسکندر به ایـن نظـر کـه واقعـاً جانشـین داریـوش شناخته شود تشریفات درباری را قبول کرد. در مراسم بـزرگ بـا علامـات و لباس ایرانی و تاج و جامه های دامن کشان بیرون آمد. بطـرز مشـرق زمـین همه‌کس در برابر او به خاک می‌افتادند و او را چون‌خدا می‌پرستیدند.[۲]بنابراین

۱- آمون یکی ازبزرگترین بت های مصر بود.

۲- تاریخ آلبر ماله ج اول ص ۳۲۰- ۳۱۱

اسکندر حتی یکی از کارهایی که ذوالقرنین انجام داده است را نیز نکرده است. وی هیچگاه تا آخرین آبادی در جهت غرب و اولین آبادی در جهت شرق نرفت و هیچ سدی نیز نساخته است. هم چنین او هیچ وقت از محدوده امپراطوری هخامنشی خارج نشده است. پس او را نمی توان با ذوالقرنین مقایسه کرد. به علاوه ذوالقرنین یکتاپرستی را در تمامی مناطق تحت تصرف خود حاکم گردانید، حال آنکه اسکندر به بزرگداشت بت خانه ها همت گماشت و حتی برای آنکه در مصر به حکومت خود مشروعیت بخشد لقب پسر آمون را از بت خانه آمون در یافت کرد.

از آنجا که بر اساس منابع معتبر اسلامی و غربی اسکندر فردی بت‌پرست و شرابخوار و غارتگر بوده است و زندگانی و حکمروایی او هیچ تناسبی با احوالات ذوالقرنین ندارد. هم چنین بر اساس استدلالی که در کتاب کارنامه غرب در باره اسکندر آورده ام وی نمی تواند ذوالقرنین باشد، لذا به همین مقدار بسنده می گردد.

یأجوج و مأجوج:

در باره اینکه آیا یأجوج و مأجوج نام قومی واحد است یا نام دو قوم مختلف می باشد هیچ سند و روایت صحیحی وجود ندارد.

مأجوج و یأجوج به انگلیسی گاگ و ماگاگ نام قومی بوده است که در تورات بویژه در کتاب حزقیال فصل ۳۸ آیه ۲ ذکر شده است.[۱]

در کتاب اول تواریخ ایام جوج از پسران یافث بن نوح (ع) ذکر شده است جومر، مادای، یاوان، ماشک و تیراس دیگر پسران یافث هستند.[۲]

در باره یأجوج و رهبرشان جوج (به گفته تورات) در عهد عتیق (تورات) و عهد جدید (انجیل) مطالبی وجو دارد که بر ظهور یأجوج و مأجوج در آخر زمان دلالت می‌کند به خاطر اهمیت موضوع عیناً مطلب را از هر دو کتاب نقل می کنیم:

تورات، کتاب حِزْقیال باب های ۳۸ و ۳۹ :

پیشگویی بضد جوج:

باب ۳۸ این پیغام از جانب خداوند به من رسید:

ای انسان خاکی، رو به سرزمین مأجوج که در سمت شمال است بایست و به قصد جوج، پادشاه ماشک و توبال پیشگویی کن، به او بگو که خداوند می فرماید: «من بضد تو هستم». قلاب در چانه ات می گذارم و تو

---

[۱]- فرهنگ کامل لغات قرآن ص ۴۶۹

[۲]- عهد عتیق کتاب اول تواریخ باب اول آیات ۷، ۶، ۵

را به سوی هلاکت می کشم. سربازان پیاده و سواران مسلح تو بسیج شده، سپاه بسیار بزرگ و نیرومندی تشکیل خواهند داد. پارس، کوش، و فوط با تمامی سلاح های خود به تو خواهند پیوست. تمامی لشکر سرزمین جومر و توجرمه از شمال و نیز بسیاری از قومهای دیگر، به تو ملحق خواهند شد، ای جوج، تو رهبر آنها هستی، پس آماده شو و تدارک جنگ ببین!

پس از یک مدت طولانی از تو خواسته خواهدشد که نیروی خود را بسیج کنی، تو به سرزمین اسرائیل حمله خواهی کرد، سرزمینی که مردم آن از اسارت سرزمین های مختلف بازگشته و در زمین خود در امنیت ساکن شده اند. ولی تو و تمام هم پیمانانت سپاهی بزرگ تشکیل خواهید داد و مثل طوفانی سهمگین بر آنها فرود خواهید آمد و مانند ابری سرزمین اسرائیل را خواهید پوشاند.

خداوند می‌فرماید: «درآن هنگام تو نقشه های پلیدی در سر خواهی پروراند، و خواهی گفت: اسرائیل یک مملکت بی دفاع است و شهرهایش حصار ندارد! به جنگ آن می روم و این قوم را که در کمال امنیت و اطمینان زندگی می کند از بین می برم! به آن شهرهایی که زمانی خراب بودند، ولی اینک آباد گشته و از مردمی پرشده اند که از سرزمین های دیگر باز گشته‌اند، حمله می کنم و غنایم فراوان بدست می آورم و بسیاری را اسیر می کنم زیرا اکنون اسرائیل گاو و گوسفند و ثروت بسیار دارد و مرکز تجارت دنیا است».

مردم سبا و ددان و تجار ترشیش به تو خواهند گفت: «آیا با سپاه خود آمده ای تا طلا و نقره و اموال ایشان را غارت کنی و حیواناتشان را با خود می بری؟»

خداوند به جوج می‌فرماید: «زمانیکه قوم من در مملکت خود در امنیت زندگی کنند، تو بر می خیزی و با سپاه عظیم خود از شمال می آیی و مثل ابر زمین را می پوشانی، این در آینده دور اتفاق خواهد افتاد. من تو را به جنگ سرزمین خود می آورم، ولی بعد در برابر چشمان همه قومها تو را از میان بر می دارم تا به همه آنها قدوسیت خود را نشان دهم و تا آنها بدانند که من خدا هستم».

خداوند می‌فرماید: «تو همانی که مدتها پیش توسط خدمتگزارم یعنی انبیای اسرائیل در باره ات پیشگویی کرده، گفتم که بعد از آنکه سالهای بسیار بگذرد، تو را به جنگ قوم خود خواهم آورد. اما وقتی برای خراب کردن مملکت اسرائیل بیایی خشم من برافروخته خواهد شد. من با غیرت و غضب گفته ام که در آن روز در اسرائیل زلزله مهیبی رخ خواهد داد. و در حضور من تمام حیوانات و انسانها خواهند لرزید. صخره ها تکان خواهند خورد و حصارها خواهند ریخت. من که خداوند هستم می گویم تو را ای جوج به هر نوع ترسی گرفتار خواهم ساخت و سربازان تو به جان هم افتاده، یکدیگر را خواهند کشت! من با شمشیر، مرض، طوفانهای سهمگین و سیل آسا، تگرگ‌های درشت، آتش و گوگرد با تو و با تمام سربازان و هم پیمانانت

خواهم جنگید. به این طریق عظمت و قدوسیت خویش را به همه قومهای جهان نشان خواهم داد و آنها خواهند دانست که من خداوند هستم».

باب ۳۹: «ای انسان خاکی، باز در باره جوج پیشگویی کن و بگو: ای جوج که پادشاه ماشک و توبال هستی، خداوند می گوید من بضد تو هستم. تو را از راهی که می روی باز می گردانم و از شمال بطرف کوه های اسرائیل می آورم. سلاح های سپاهیانت را از دستهایشان می اندازم. تو و تمام سپاه عظیمت در کوهها خواهید مرد. شما را نصیب لاشخورها و جانوران می‌گردانم. در صحرا از پای در خواهید آمد. من که خداوند هستم این را گفته‌ام. بر مأجوج و تمام هم پیمانانت که در سواحل در امنیت زندگی می‌کنند، آتش می بارانم و آنها خواهند دانست که من خداوند هستم». به این طریق اسم قدوس خود را به قوم اسرائیل می‌شناسانم و دیگر نمی‌گذارم نام قدوس من بی حرمت شود. آنگاه قومها خواهند دانست که من خداوند، خدای قدوس قوم اسرائیل هستم. خداوند می‌گوید: آن روز داوری خواهد رسید و همه چیز به همان طریق که گفته ام اتفاق خواهد افتاد. ساکنان شهر های اسرائیل از شهر خارج شده، تمام سلاحهای شما را یعنی سپرها، کمانها، تیرها، نیزه ها و چماقها را برای سوزاندن جمع خواهند کرد. این سلاح های جنگی تا هفت سال آتش آنها را تأمین خواهد کرد. از صحرا هیزم نخواهند آورد و از جنگل چوب نخواهند برید، چون این سلاحها احتیاج آنها را از لحاظ هیزم

رفع خواهد کرد. قوم اسرائیل غارت کنندگان خود را غارت خواهند نمود. خداوند این را فرموده است.

خداوند می فرماید: من در اسرائیل در وادی عابران، که در شرق دریای مرده قرار دارد، برای جوج و تمام سپاهیان او گورستان بزرگی درست می‌کنم بطوری که راه عابران را مسدود خواهد ساخت. جوج و تمام سپاهیانش در آنجا دفن خواهند شد و اسم آن وادی به «دره سپاهیان جوج» تبدیل می‌گردد.

هفت ماه طول خواهد کشید تا قوم اسرائیل جنازه‌ها را دفن کنند و زمین را پاک سازند. تمام اسرائیلی ها جمع خواهند شد و اجساد را دفن خواهند کرد. این روز پیروزی من، برای اسرائیل روزی فراموش نشدنی خواهد بود. بعد از پایان این هفت ماه، عده ای تعیین می شوند تا در سرتاسر زمین بگردند و اجسادی را که باقی مانده اند پیدا کنند و دفن نمایند. تا زمین کاملاً پاک شود. هر وقت آنها استخوان انسانی را ببینند، کنارش می گذارند. (در آن محل شهری به نام این سپاهیان خواهد بود) به این ترتیب، زمین بار دیگر پاک خواهد شد.

خداوند به من فرمود: ای انسان خاکی، تمام پرندگان و جانوران را صدا کن و به آنها بگو که خداوند می گوید: بیایید و قربانی را که برای شما آماده کرده ام بخورید.

به کوههای اسرائیل بیایید و گوشت بخورید و خون بنوشید!

گوشت جنگاوران را بخورید و خون رهبران جهان را بنوشید که مانند قوچ ها، بره ها، بزها و گاوهای پرواری ذبح شده اند. آنقدر گوشت بخورید تا سیر شوید و آنقدر خون بنوشید تا مست گردید! این جشن قربانی را من برایتان ترتیب داده ام!

به مهمانی من بیایید و بر سر سفره‌ام گوشت اسبان، سواران و جنگاوران را بخورید! من که خداوند هستم این را می گویم»

بازگشت اسرائیل:

خداوند می‌فرماید: «در میان قومها جلال و عظمت خود را به این طریق نشان خواهم داد. همه مجازات شدن جوج را خواهند دید و خواهند دانست که این کار من است. قوم اسرائیل نیز خواهند دانست که من خداوند، خدای ایشان هستم. قومها پی خواهند برد که قوم اسرائیل به سبب گناهان خود تبعید شده بودند، زیرا به خدای خود خیانت کرده بودند. پس من نیز روی خود را از آنان بر گرداندم و گذاشتم دشمنانشان ایشان را نابود کنند. رویم را از ایشان برگرداندم و آنان را به سزای گناهان و اعمال زشتشان رساندم».

خداوند می‌فرماید: «ولی اینک به اسارت قوم خود پایان می‌دهم و برایشان رحم می کنم و غیرتی را که برای اسم قدوس خود دارم نشان خواهم داد. وقتی آنها بار دیگر در وطن خود دور از تهدید دیگران در امنیت ساکن شوند. آنگاه دیگر به من خیانت نخواهند کرد و سر افکنده نخواهند شد. آنان را از سرزمین های دشمنانشان به وطن باز می گردانم و بدین ترتیب، بوسیله

ایشان به قومها نشان می دهم که من قدوس هستم. آنگاه قوم من خواهند دانست که من خداوند، خدای ایشان هستم و این منم که آنان را به اسارت می‌فرستم و باز می گردانم و نمی گذارم حتی یک نفر از آنها در سرزمین بیگانه باقی بماند. من روح خود را بر آنها می ریزم و دیگر هرگز روی خود را از ایشان بر نمی گردانم. من که خداوند هستم این را گفته ام».

در انجیل نیز مطالبی در مورد یأجوج و مأجوج وجود دارد. انجیل ظهور مجدد مأجوج را علامت قیامت کبری می داند. بر طبق گفته انجیل ابتدا قیامت اول بر پا می شود وحضرت عیسی(ع) ظهور می کند و به مدت یک هزار سال سلطنت می کند.[1]

انجیل می‌گوید: «پس از پایان آن هزار سال شیطان از زندان آزاد خواهد شد. او بیرون خواهد رفت تا قومهای گوناگون یعنی جوج و مأجوج را فریب داده، برای جنگ متحد سازد. آنان سپاه عظیمی را تشکیل خواهند داد که تعدادشان همچون ماسه های ساحل دریا بی شمار خواهد بود. ایشان در پشت دشت وسیعی، خلق خدا و شهر محبوب اورشلیم را از هر سو محاصره خواهند کرد اما آتش از آسمان، از سوی خدا خواهد بارید و همه را خواهد سوزاند.

سپس شیطان که ایشان را فریب داده بود، به دریاچه آتش افکنده خواهد شد. دریاچه آتش همان جایی است که با گوگرد می سوزد و آن

---

[1]- انجیل کتاب مکاشفه باب ۲۰ قیامت اول آیات ۲- ۶

جاندار خبیث و پیامبر دروغین او شبانه روز، تا به ابد، در آنجا عذاب می‌کشند».[۱]

این همه مطالبی بود که در تورات و انجیل در باره یأجوج و مأجوج آمده است. در تورات واقعیت آن چنان با مطالب خرافاتی و بی پایه و اساس در هم آمیخته شده است، که بیرون کشیدن سره از ناسره را بسیار سخت کرده است. به همه چیز رنگی کاملاً نژاد پرستانه داده شده است و حتی یهوه، خدای یهود را نیز بصورت خدایی نژاد پرست در آورده است.

منطقه سرزمین مأجوج که به قول تورات در شمال است و جوج پادشاه ماشک و توبال در آنجا به قدرت می‌رسد بسیار مبهم است. پروفسور شوشتری نوشته است: در منابع اروپایی یأجوج و مأجوج یا گوگ و ماگوگ غالباً از اقوامی بودند که بنام سکیت یا سیت در اروپا معروف شدند. مسکن آنها شمال مغرب دریاچه مازندران بود، اینها مردمی بی باک بودند که از راه داغستان و آلان (آذربایجان شوروی) و احتمال دارد گاهی از شمال خراسان بر ایران می‌تاختند و تا ارمنستان وشام و آسیای کوچک، اگر مانعی نمی‌یافتند پیش می‌رفتند، آنجاها را چپاول می کردند و به قساوت و تهور معروف شده بودند. شاهان مقتدر ایران چون داریوش کبیر و انوشیروان، برای جلوگیری از آنها سدهای استواری بنا کرده‌اند.[۲]

---

[۱]- همان نابودی نهایی شیطان آیات ۱۰ - ۷

[۲]- فرهنگ کامل لغات قرآن ص ۵۹۰ - ۵۸۹

همین مؤلف در جایی دیگر نوشته است:

توبال یا توسل قومی بودند در جنوب قفقاز یعنی جایی میان دریای سیاه و دریای گیلان (مازندران) یا اینکه در جنوب روسیه توبال و مسکوا (Masskoa) نام دو رود است که در روسیه جریان دارند و گویند که نام شهر مسکو و توبالسک از آنها گرفته شده است و در زمان باستان در این سرزمین قوم سیت یا اسکیت یا ساکا[1] می زیست که به دلیری و سحلشوری و غارت کردن معروف بودند. بنی اسرائیل قساوت و غارتگری آشور و بابل را مانند یأجوج و مأجوج می دانستند.[2]

امروزه تاریخ قوم ساکا کاملاً روشن است، بر اساس منابع باستان شناسی ارتباطی بین این قوم با یأجوج ومأجوج وجود ندارد. دنیزماسون نیز معتقد است تطبیق سرزمین گوگ و ماگوگ تصادفی و مربوط به آواشناختی است.[3]

برای روشن شدن موضوع خلاصه ای از احوال قوم ساکا را از کتاب تورانیان نقل می کنیم:

ساکاها یا به تعبیر یونانی ها سیت ها اقوامی بودند که در طول سده های هشتم و هفتم ق . م از آسیای مرکزی به طرف استپهای جنوب روسیه به

[1]- سیت، اسکیت، ساکا، سکا و پارت همگی اسامی قومی واحد هستند که سرزمین شان از دریاچه آرال تا رود دانوب گستردگی داشت.

[2]- فرهنگ کامل لغات قرآن ص ۴۷۰- ۴۶۹

[3]- قرآن و کتاب مقدس ص ۵۲۶

حرکت در آمدند و موفق به تشکیل امپراطوری گردیدند که در سده چهارم قبل از میلاد، به تدریج توسط اقوام بیابانگرد دیگری از نژاد ایرانی به نام سارمات ها مضمحل شدند. تحرک سواره نظام سکا و قابلیت هنر سواری، از آنها نیروی مهاجم و برتر پدید آورد، در نتیجه بر اقوام کیمری، یا سیمری که خود عشایر صحرا گرد دیگری از خانواده ایرانی بودند، غلبه یافتند. بعضی از دستجات سواره نظام ساکاها، اقوام کیمری را تا ارمنستان تعقیب کردند، و دسته هایی دیگر از طریق گردنه در بند به دریاچه ارومیه دست یافتند. این وقایع همزمان بود با عصر پادشاهی سارگون در آشور (۷۰۵- ۷۲۲ ق . م). در طول مدت ۳۰سال جنگ، ساکاها، اقوام کیمری را تا نزدیک مرزهای آشور تعقیب کردند، آنها ابتدا با پادشاه آشور ایشارهاردون (۶۶۹ – ۶۸۰ ق م) قرار داد عدم تعرض بستند، اما خیلی زود معاهده خود را نادیده گرفتند و مجدداً به تعقیب کیمریها پرداختند تا آنکه آن قوم در حدود لیدیه و فریقیه بکلی نابود شدند، این پیروزیها به رهبر ساکاها بنام پارتاتوا[1] و پسرش مادیس[2] فرصت داد که به ایران غربی چنگ اندازند و بساط تخت پوست خود را تا رودخانه هالیس (قزل ایرماق فعلی در کشور ترکیه) پهن کنند و پایتخت را در شهر سقز (از شهرهای فعلی کردستان ایران) که مأخوذ از واژه سَکا است بنا نهند. آنها به مدت بیست و هشت سال در سقز ماندند. در

1- Partatua

2- Madyes

جنگ‌های بعدی، این اقوام حتی تا مرزهای کشور مصر پیش تاختند. اقوام آریایی ماد که در این زمان بر ایران حکم می‌راندند و تحت حاکمیت هَوَخشَتَرَ بودند، تحمل حضور قدرتی بیگانه را در خاک خود نداشتند. هوخ شتر (۶۳۳ – ۵۸۴ ق م) در سال ۶۱۵ ق م با تمهید، سران این قبایل را به قتل رساند و افراد آنها را از خاک ایران بیرون راند. بخشی از این اقوام فراری سرانجام در میان دریای خزر و آرال به قبایل داهی (گروهی دیگر از ایرانیان صحرا گرد) پیوستند که چند قرن بعد، بنام پارتهایا اشکانیها سر نوشت ایران را بمدت تقریباً پانصد سال در دست گرفتند.

دسته‌ای دیگر از ساکاها در استپ‌های جنوب روسیه باقی ماندند که بنام سیت‌های رویال معروف شدند و به ثروت و قدرت دست یافتند و تا مجارستان و اتریش شرقی پیش راندند. در فاصله سده چهارم قم تا سده دوم بعد از میلاد سیت ها بتدریج مقهور جانشینان خود یعنی سرمت ها شدند. در تورات سکاها را مأجوج نامیده اند و از اعقاب یافث بن حضرت نوح(ع) دانسته اند. سارمانها و سکنه سکائیه قدیم، یعنی فلاحین سکایی، آریایی بوده اند. ولی سکاهای پادشاهی که بعدتر به این سرزمین آمده و بر سکایه قدیم مسلط شده اند، از نژاد تورانی آلتایی به شمار می آیند. بقراط (۴۴۰ – ۳۷۰ ق م) می‌نویسد: سکاها بجز خودشان به مردمی شباهت ندارند. رنگ

پوستشان زرد و تنشان ثمین است و چون ریش ندارند، مردانشان شبیه زنان‌اند. اینان دشمنان یونانین‌ها بودند.[۱]

پس از آنکه سکاها به کوههای آلتایی پناه بردند به گروه قبایل آشینا که از امتزاج قبایل گوناگون پدید آمده بود پیوستند و تورک یا تورکیوت نامیده شدند. چینی ها نیز به سکاها، سو می گفتند.[۲]

زبان ساکا، خُتَنِی نامیده می‌شود و آنچه که تا کنون از این زبان باقیمانده، در لهجه‌ای خاص به نام تومشاق نهفته است که سابقاً آنرا مارالباشی می گفتند.[۳]

امیر مهدی بدیع نیز در باره سکاها نوشته است:

سکاها از آسیای مرکزی تا رود دانوب (واقع در شبه جزیره بالکان) را در اختیار داشتند. آنها امپراطوری هخامنشی را شکست دادند (اشاره به شکست کوروش کبیر بدست ملکه تومی ریس). اسکندر مقدونی را از قفقاز جنوبی بیرون کردند. سر انجام در قفقاز از مهرداد اوپاتور (۱۲۰ -۶۳ ق م) از پادشاهان مقتدر پونت شکست خوردند.[۴] دکتر بدیع سپس به نقل از ژوستن از مورخان رومی سده اول میلادی آورده است:

---

[۱]- تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام ص ۵۷ - ۶۱

[۲]- همان ص ۱۰۹

[۳]- همان ص ۳۵

[۴]- یونانیان و بربرها ج ششم دفتر پنجم ص ۷۸

پارتها (اشکانیان) که امروزه اربابان شرق هستند سکاهایی تبعیدی بودند. این چیزی است که همان نامشان نشان می دهد، زیرا در زبان سکایی، پارت به معنای تبعید است.[۱]

قوم مأجوج که در باب ۳۸ تورات بنام اقوام ماسک و توبال معرفی شده است امروزه توسط بعضی از مفسرین کتاب مقدس بر قوم سکا نیز اطلاق می‌شود. واقعیت این است که یهود و نصارا برای فریب مردم هر از چند گاهی تفسیری دیگر از کتاب مقدس ارائه می‌دهند تا به به قول خودشان خواننده کتاب دچار ابهام نگردد. در پیش گفتار کتاب مقدس آمده است:

در طی قرنهای گذشته کتاب مقدس، و یا جزواتی از آن، چندین بار به فارسی ترجمه شده است. گذشت زمان باعث می شود فکر و زبان دستخوش دگرگونی گردد، لذا لازم است هر از چندگاهی ترجمه جدیدی از این کتاب بی‌نظیر تهیه شود. آخرین کتاب مقدس به زبان فارسی در سال ۱۹۲۸ م ترجمه شد (یعنی شصت و هفت سال پیش) این ترجمه هم اکنون نیز موجود است. با وجود نثر زیبای این ترجمه درک متن آن برای خواننده امروز کمی مشکل می‌نماید. در ترجمه‌ای که اینک در دست دارید، زبان فارسی امروزی بکاررفته است. در ضمن، مطالب و اصطلاحات قدیمی و نامأنوس را، که در آن برای خواننده زمان حاضر مشکل است. به شکل ساده و تفسیر گونه درک

---

[۱]- یونانیان و بربر ها ج ششم دفتر چهارم ص ۱۲۵

آورده‌ایم . به همین دلیل است که عنوان (ترجمه تفسیری) را برای این ترجمه اختیار کرده ایم.[1]

بسیاری از مفسرین و مورخین و به ویژه علامه ابوالکلام آزاد اقوام ترک و مغول آسیای مرکزی را یأجوج و مأجوج خوانده‌اند. آنها حملات جهانگیر اقوام آسیای مرکزی در دوران باستان و بعد از ظهور اسلام را دلیل این انتخاب خود ذکر کرده‌اند اقوام آسیای مرکزی تا به حال حداقل به چهار حمله بزرگ در سطح دو قاره آسیا و اروپا دست زده اند که عبارتند از:

۱– حمله سکایی ها در قرن هفتم قبل از میلاد

۲– حمله هونها در قرن پنجم میلادی

۳– حمله مغول در قرن سیزدهم میلادی

۴– حمله تاتار در قرن چهاردهم میلادی.

در باره قوم سکا قبلاً به اندازه کافی توضیح داده شده است. لذا به حملات سه گانه بعدی می پردازیم:

هونها:

از آن جایی که هیچ نوشته‌ای از هونها بدست نیامده است، تنها اطلاعات ما از این قوم از حفاریها و هم چنین، از نوشته مورخان قدیم که دشمنان هونها بودند بدست می‌آید. این شواهد گویای آن است که این قوم حدود پنج قرن پیش از میلاد در سرزمین های شمال چین و حدود مغولستان

---

[1]– مقدمه منتشر کنندگان کتاب مقدس عهد عتیق و جدید ۱۹۹۵ م

امروزی به دامداری مشغول بوده و عمدتاً کوچ نشین بودند. نامشان شاید از دودمان هان امپراطوری قدرتمند چین (۲۰۶ ق م تا ۲۲۱ م) آمده باشد. معروف است که هونها به دلیل زندگی عشایریشان سوارکارانی بسیار ماهر بودند و می توانستند در ضمن یورتمه، تیراندازی کنند. هونها در حوالی سال ۲۰۰ تا ۴۰۰ میلادی به مدت دو قرن با چینی ها درگیری‌های شدیدی داشتند.

بعد از بررسی شواهد زبان شناسی در طول دو دهه گذشته اکثر پژوهشگران امروزه معتقدند که قوم هون همان هیونگ نو است که قرنها با امپراطوری چین در نبرد بود و طبق افسانه های چینی دیوار بلند چین که بدست امپراطور شی هوانگ تی (۲۱۱ – ۲۲۱ ق م) نخستین خاقان چین در عرض ده سال ساخته شد برای دورنگه داشتن آنها از چین بوده است.

هم چنین در باره منشأ هونها گفته می شودکه :

هون یا هیتالی یا هفتالی (پارسی میانه: خیون) قومی صحرا نورد از مغولستان بودند که درسده‌های چهارم و پنجم میلادی به سوی غرب مهاجرت کرده و در موازات آمودریا (رودسیحون) کوچ نشین‌هایی تأسیس کردند. نظریه‌ای دیگر می‌گوید که هون ها گروهی متحد از قبایل مختلف بودند. هسته اصلی هونها را اقوام آلتایی زبان و مجارها تشکیل می دادند، اما گروه-های مختلف قومی در بین آنها وجود داشت.

خاستگاه هونها آسیای میانه و شمال چین بود اما به مرور زمان با مهاجرت وارد صحنه تاریخ ایران و روم شدند.

ابراهیم قفس اوغلو از نژادشناسان بزرگ ترک، هونها را ترک معرفی کرده می گوید که آنها دارای ده ها قبیله بودند.[۱]

و سر انجام کارل گریمبرگ نظر داده است که ممکن است هونها دسته‌ای از مغولها باشند.[۲]

هونها در حدود سال ۳۵۰ م به مرزهای ایران حمله کردند، ولی ارتش ایران تحت شاهنشاهی شاپور دوم ساسانی از ورود آنها به مرزهای ایران جلوگیری کرد.

بعدها هون ها به رهبری رهبرشان گرومبان به لشکر ایران پیوستند و در لشکر کشی شاپور دوم به بخش تحت چیرگی رومیان در بین النهرین او را همراهی کردند.[۳]

هون‌ها که از اوایل سده دوم میلادی در شمال دریای خزر و حوالی رودولگا و دریاچه آرال سکونت اختیار کرده بودند، جایگزین اقوام ایرانی سکائی شدند. از قرن سوم میلادی قسمتی از هونها به غرب مهاجرت کردند و با امپراطوری روم آشنا شدند. به قول مورخین زمان، هونها مداوماً به شهرهای امپراطوری روم شرقی حمله کرده، شهرها را آتش زده و به کسب غنیمت

---

[۱]- منبع اینرنت ویکی پدیا

[۲]- تاریخ بزرگ جهان ج ۳ ص ۴۵۳

[۳]- ایران در زمان ساسانیان ص ۳۳۰ و اینترنت

می‌پرداختند. در قرن چهارم میلادی امپراطوری بیزانس (روم شرقی) که خود به همراه امپراطور روم غربی مشغول جنگ با اقوام وندال و گوتی بود و تضعیف شده بود، با هونها وارد مذاکره شده و با بخشیدن مقدار کلانی طلا و هم چنین اعطاء زمین به آنها برای مدتی آنها را از حملات بیشتر باز می دارد. زمینی که رومیها به هونها بخشیده بودند، بخش غربی مجارستان امروزی می باشد که نام لاتین آن هونگاریا است. شاید به همین خاطر می باشد که مجارستان را هنگری نیز می نامند. هونگاریا به معنی سرزمین هونها با کمی تفاوت در زبانهای اروپایی امروزه همچنان دیده می شود.

بدین ترتیب هونها وارد صلحی موقتی با رومی ها شدند.هونها در حدود سال ۳۵۰ میلادی به ساحل بحر خزر و روسیه جنوبی رسیدند، آنها چند سال بعد با گت‌ها برخوردند. گُت‌ها دو طایفه بسیار بزرگ زیر را تشکیل می‌دادند:

اُسترگُت ostrogohts در مشرق که مغلوب هونها شدند و مطیع آنها گردیدند.

ویزگوت‌ها در غرب که حدود دویست هزار نفر اعم از جنگجو، زن، بچه و پیرمرد بودند، آنها در سال ۳۷۶ میلادی با روم متحد شدند و از رود دانوب گذشتند. امپراطور روم والانس برای مدت معینی به آنها آذوقه داد و زمینهایی را نیز برای کشت و زرع برای آنها معین کرد.[1]

---

[1]- تاریخ امپراطوری روم آلبرماله ص ۳۳۰ – ۳۳۱

بدنبال صلح هونها با امپراطوری روم شرقی آنها توجه خود را بـه ایـران معطوف ساختند. یـزد گـرد دوم پادشـاه ساسـانی (دوران حکومـت ۴۲۲ – ۴۴۷م) در سال ۴۴۱ م هونها که از طرف شمال گرگـان بـه ایـران حملـه ور شدند و موسوم به چول بودنـد را شکسـت داد. امـا ایـن شکسـت آنهـا را از تعرض به ایران باز نداشت و جنگ یزدگرد دوم با دسته‌ای دیگر از هونها کـه آنها را کیداریال نامیده اند تا اواخر حکومت وی بدرازا کشید.[1]

آتیلا (۴۳۴ — ۴۵۳ م):

آتیلا رهبر قوم هون که در زمان حیاتش بر بزرگترین امپراطوری جهـان زمان خود حکم فرمایی می کرد، در سال ۴۳۴ م بعد از مرگ عمویش روگیلا با کمک برادرش بلدا (بودا) بر تخت سلطنت او تکیه زد. قلمرو حکومت آتیلا از آسیای میانه تا کشور فرانسه و از دریای سیاه تا دریـای بالتیـک گسـترده بود.

آلبرماله آتیلا را اینگونه وصف کرده است:

«آتیلا قیافه ای مهیب و رفتاری با ابهت داشت، چشمان کوچـک اخگـر مانند وی دائماً در حرکت بود و بحضار می نگریست و در دلها رُعب و هراس می افکند، بزرگترین عشق او جنگ بود، عرصه کارزار را دوست می داشـت. اما فقط هنگام ضرورت خویشتن را در معرض خطر می انداخت. این پادشـاه بسیار محتاط و تیز فهم و بدرجه ای دور اندیش بود که هیچ چیز بر او مخفی

[1]- ایران در زمان ساسانیان ص ۳۸۸ و ۳۹۱

نمی ماند، بر تضرع و الحاح رحم می کرد و کسانی را که مطیع و منقاد بودند می بخشید، قول خود را محترم می شمرد، با آنکه یکبار طرف اطمینان و اعتماد وی می شدند دوست صمیمی بود، قد کوتاه و سینه پهن و سر بزرگ و ریش دانه دانه و ژولیده و بینی کوتاه و پهن و رنگ سیاه داشت».[1]

رومی‌ها به آتیلا لقب تازیانه خدا داده بودند و به او باج می دادند تا کاری به کار روم نداشته باشد. در باره اش نوشته اند: «خدا او را برای تکان دادن تاریخ آفریده است»

آتیلا دو بار به بالکان لشکر کشی کرد. در حمله اول آتیلا به امپراطوری روم شرقی تئودز که تازه امپراطور شده بود تقاضای آتیلا را در دادن باج و خراج سنگین رد کرد و در نتیجه آتیلا بیش از شصت شهر امپراطوری روم شرقی را مورد تاخت و تاز قرار داد (سال ۴۴۳ م). لذا امپراطوری روم شرقی ناچاراً به هونها خراج سالیانه پرداخت کرد.

در سال ۴۵۰ میلادی سربازی خشن بنام مارسین جای تئودز را گرفت و از پرداخت خراج خودداری کرد و گفت: «برای دوستان خویش طلا دارم و برای دشمنان شمشیر».

این عمل جدید امپراطورروم شرقی باعث شد که آتیلا بسوی امپراطوری روم غربی متوجه گردد. تا آن موقع هونها با والان تینین سوم امپراطور روم

[1]- تاریخ روم جلد دوم تاریخ آلبرماله ص ۳۴۴

غربی روابط حسنه داشتند. آئسیوس[۱] مشاور امپراطور شخصاً آتیلا را می شناخت و برای او لقب رئیس سربازان – سردار- گفته بود، بترتیبی که پادشاه هونها رسماً رئیس متحدین داخل خدمت امپراطور بشمار می آمد و در قشون روم غربی چند فوج از هونها وجود داشت.

در سال ۴۵۰ میلادی آتیلا بهانه جویی کرد که والان تینین سوم خراج سالیانه او را نپرداخته و خواهرش را به ازدواج او در نیاورده است. لذا با امپراطور روابط خود را قطع نمود و در ابتدای سال ۴۵۱ میلادی با لشکری بزرگ بطرف رود رن در قلب فرانسه حرکت کرد و تا شهر اورلئان فرانسه پیش رفت. آئسیوس متحد آتیلا در این هنگام فرماندهی رومیها، گلواها، فرانسوی‌ها، بورگندها و ویزیگوتها را بعهده گرفت و در جنگ معروف کالون فرانسه بسال ۴۵۱ میلادی شکست سختی بر هونها وارد ساخت. آتیلا بعد از این شکست عقب نشینی کرد بدون آنکه از دشمن فاتح آسیبی به او برسد.[۲]

آتیلا در سال ۴۵۲ میلادی به رم پایتخت روم غربی لشکر کشید، با آنکه راه باز بود. اما آتیلا به رم هجوم نکرد و از راهی که آمده بود برگشت.

کارل گریمبرگ عدم حمله آتیلا به روم را معمایی حل نشدنی خوانده است.[۳]

---

[۱]- کارل گریمبرگ نام او را اتیوس نوشته است.

[۲]- تاریخ آلبر ماله ج ۲ ص ۳۴۴ - ۳۴۵

[۳]- تاریخ بزرگ جهان ج ۳ ص ۴۶۸

اما آلبرماله و دیگران نوشته‌اند که امپراطور روم غربی هیئتی رابه سفارت به نزد آتیلا فرستاد که لئون کبیر پاپ رم در آن شرکت داشت. پاپ با دادن پول فراوان او را قانع می کند که از ایتالیا خارج شود.[1]

آتیلا بعد از بازگشت به مجارستان در اوایل سال ۴۵۳ میلادی در شب زفاف ازدواجش با ایلدیکو زنی جوان و زیبا از گوتها در اثر خونریزی از بینی و به روایتی دیگر خونریزی داخلی فوت کرد. اما کارل گریمبرگ نوشته است آتیلا که پدر همسر جدید خود را کشته بود و او را بازور به همسری گرفته بود توسط وی کشته شد و سرش از تنش جدا گردید.[2]

در بیشتر کشورهای اروپای غربی آتیلا را نمادی از بیرحمی و تجاوزگری می‌شناسند، ولی برعکس برخی تاریخ نگاران او را پادشاهی بزرگ و شریف دانسته اند. آتیلا در فرهنگ مجارها، بلغارها و ترک ها یک قهرمان است. از وی در افسانه‌های اسکاندیناوی نیز به نیکی یاد شده است. در منظومه های آلمانی ها، آتیلا بلای آسمانی نیست بلکه پادشاهی صلح جو است که میلی به مبارزه و کشور گشایی ندارد.

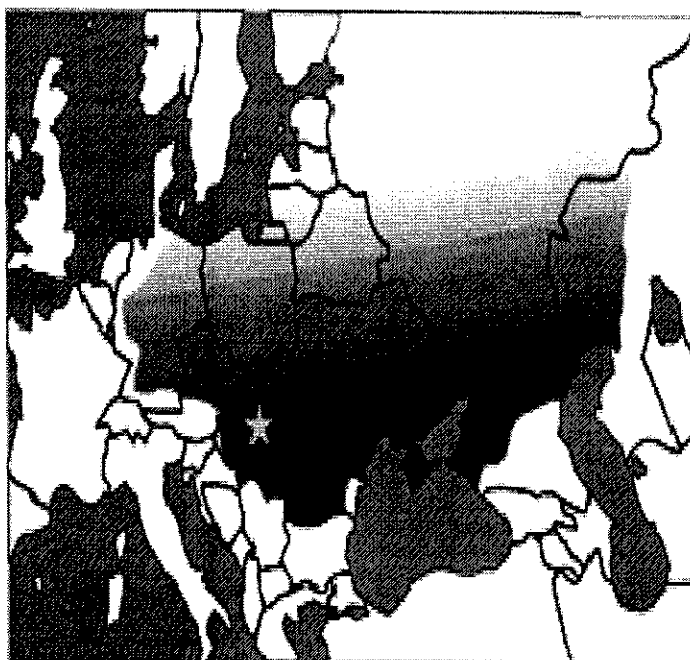
پس از مرگ آتیلا، امپراطوری بزرگ هونها تجزیه شد. هر چند پسر ارشد آتیلا بر قسمت اعظم امپراطوری مسلط شد اما رفته، رفته امپراطوری هونها راه زوال را در پیش گرفت و جنگ‌های داخلی آنها را به نابودی کشانید. مردمان اروپایی امپراطوری تجزیه شده هونها به مسیحیت گرویدند و

[1] -تاریخ آلبرماله ج۲ص۳۴۵

[2] - تاریخ بزرگ جهان ج ۳ ص ۴۶۸

در قلب اروپا محو شدند. هر چند که بسیاری از بلغارها و مجارها امروزه خود را هون می‌نامند.[1] اما باید گفت که هونها از جمله اقوامی هستند که در دل تاریخ دفن شده‌اند.

نقشه امپراطوری هونها:



[1]- اینترنیت به نقل از سایت گوگل دانش نامه آزاد انگلیس میکروسافت ورلد.

مغولها:

آسیای شرقی و مرکزی از مغرب به دریاچه خزر، از مشرق به منچوری و رشته کوه‌های خینگان، از شمال به سیبری و از جنوب به کوههای هیمالیا محدود است. این سرزمین وسیع، نواحی کره و چین و ترکستان شرقی و غربی را در برگرفته است. بیشتر خاک این سرزمین از فلات ها و سلسله کوه‌های مرتفع، ریگزارها و صحاری بزرگ و سوزان تشکیل شده است. مغول‌ها یکی از طوایف زرد پوست است که در آسیای مرکزی و شرقی سکونت داشتند و به قبایلی چند مانند تاتار، ققفرات، قیات، اویرات، آرلاد، جلایر، کرائیت، اویغور و غیره تقسیم می شدند. در اوایل قرن هفتم هجری قمری قبیله‌ی کوچک قیات به رهبری چنگیز خان قدم به صحنه تاریخ جهان گذاشت.[1]

قبایل مغول با نبوغ سیاسی چنگیز خان که فرمانروائیش از ۱۲۰۶ م تا ۱۲۲۷ م (۶۰۳ -۶۲۴ ه ق) بطول انجامید متحد شدند. چنگیز از پایتختش که در قراقروم مغولستان قرار داشت، رشته پیروزی های چشم گیری را آغاز کرد. شاید در سراسر تاریخ قومی را نتوان یافت که در رفتار با اقوام مسخر خود بیدادگرتر از مغولان بوده باشند. اولین کشوری که به اشغال در آمد چین

---

[1]- تاریخ تطبیقی ایران با کشور های جهان ص ۲۸۷

بود. مغولان در چین به قدر خونریزی کردند که از استخوان های انسانها کوهها ساخته شد.[1]

مغول از هر کشوری که می گذشت، می سوختند، می کشتند و می بردند. این جواب کسانی بود که از چنگال مغول جان سالم بدر می بردند به پرسش‌کنندگان که از رفتار مغول با اهالی شهر ها و دهات سؤال می کردند.

مغول قسمت اعظم ایران هم چون خراسان، ماوراءالنهر و افغانستان را به خاک و خون کشید و بقدری کشتار کرد که بقول عطا ملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشای جوینی اگر تا هزار سال زادو ولد شود باز جمعیت آن منطقه به اندازه قبل از کشتار نخواهد رسید. مغولها کشورهای کره، چین، روسیه، لهستان و مجارستان را نیز به خاک و خون کشیدند. پیشروی مغولها به سوی باختر اروپا در ناحیه لیگنیتس متوقف شد. این شکست مغول باعث نجات اروپا شد.

در سال ۶۵۱ ه ق هولاکوخان به امر منگوقاآن عازم ایران شد. وی در سال ۶۵۶ه ق بغداد را تصرف کرد و معتصم بالله آخرین خلیفه عباسی را کشت و بدین ترتیب خلافت عباسی منقرض شد. در جریان سقوط حکومت عباسی همه ی مسلمانان شهر بغداد که بالغ بر هشتصد هزار تن بودند توسط مغولها بشهادت رسیدند.[2]

---

[1]- طبقات ناصری ج ۲ ص ۱۰۲ - ۱۰۳

[2]- نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام ص ۱۲۳

در ۲۷ رمضان سال ۶۵۸ ه ق جنگ سرنوشت عین جالوت بین ارتش مغول با سپاهیان ممالیک مصر روی داد. در این جنگ مغول‌ها بزرگترین شکست تاریخ خود را خوردند و بعد از آن دیگر هرگز نتوانستند هم چون گذشته دست به اشغال سر زمینهای اسلامی بزنند.[1]

در واقع این جنگ سرنوشت ساز نه تنها ممالیک مصر را از سقوط حتمی نجات داد بلکه باعث اضمحلال مغول شد. در نتیجه در عرض چند دهه بعد مغول نه تنها خلق و خوی وحشیانه خود را از دست داد بلکه با مسلمان شدن، آن چنان در فرهنگ غنی ایران اسلامی حل شدند که امروزه اثری از آنها وجود ندارد.

تاتار:

هنوز زخم های وارده از طرف مغول بر جهان اسلام بویژه ایران التیام نیافته بود که دسته‌ای دیگر از مغولها که به تاتار معروف بودند دست به تهاجم به جهان اسلام زدند. اما آن دسته فرقی اساسی با مغول داشت و این نیز آن بود که تاتارها مسلمان شده بودند. تاتارها به ریاست تیمور لنگ گورکانی (متوفای ۱۴۰۵م ۸۰۷ ق م) امپراطوری بزرگی تشکیل دادند. امیر تیمور با تصرف ایران، بین النهرین و ارمنستان به هند حمله برده دهلی را به آتش کشید. امیر تیمور در سال ۱۴۰۲ م ۸۰۵ هـ ق در جنگ آنکارا سپاه امپراطوری عثمانی را شکست داد اما نتوانست بر متصرفات آن امپراطوری

---

[1]- تاریخ مغول در ایران ص ۶۱

مسلط شود. تاتارها به رهبری تیمور در استپ های روسیه تا مسکو نیز پیش رفتند و قرنها حکومت بازماندگان آنها بر نواحی وسیعی از روسیه بر قرار ماند. جمهوری خود مختار تاتارستان روسیه در قفقاز شمالی یکی از ایالتهای روسیه می باشد که هنوز هم پابرجاست. در این جا به این واقعیت نیز باید اشاره کرد که تزار های روسیه علی رغم قرنها تلاش موفق نشدند تاتارستان را مسیحی کنند، بلکه حتی تلاش آنها در این زمینه کاملاً نتیجه معکوس داد و باعث گسترش اسلام در نواحی مجاور تاتارستان گردید.[1]

درست است که امیر تیمور صدمات زیادی به جهان اسلام وارد ساخت اما فرزندان و نوادگان او خدمات بس شایانی به اسلام و مسلمین نمودند شاهرخ خان فرزند تیمور که بعد از مرگ او بر قسمت بزرگی از متصرفات پدر حاکم شد نه تنها خرابیهای حاصل از لشکرکشی های پدرش را جبران کرد بلکه خود منشأ تمدن عظیمی در ایران و هند شد. یکی از بزرگترین خدمات شاهرخ تدوین قانون اسلامی واجرا کردن آن در سراسر امپراطوریش بود. وی بدین ترتیب کلیه قوانین مغولی را که تا آن زمان در بعضی مناطق اجرا می شد ملغی کرد.[2]

در سال ۸۹۹ هـ ق مطابق با ۱۴۹۳ میلادی حکومت گورکانیان هند توسط ظهیرالدین بابر در هندوستان تأسیس شد[3] و گورکانیان در دهه های بعد

---

[1]- تاریخ جوامع اسلامی ص ۵۹۹

[2]- نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام، تاریخ تطبیقی ایران با کشور های جهان ص ۳۶۴

[3]- تاریخ تطبیقی ایران با کشور های جهان ص ۳۷۹

توانستند بر شبه قاره هند و هم چنین بخشی از افغانستان شامل قندهار و کابل مسلط شوند. گورکانیان هند تا سال ۱۸۰۰ میلادی تسلط خود بر شبه قاره هند را حفظ کردند. در طی قرن نوزدهم بتدریج حکومت گورکانی هند توسط انگلستان طی چند دهه بر چیده شد (۱۸۵۸ میلادی).[1]

امروزه همه ترکهای جهان مسلمان هستند. علت آنکه اغلب تاریخ نگاران و مفسرین در قرون گذشته ترکها و مغولها را یأجوج و مأجوج می‌پنداشتند تهاجمات گسترده آنها به نواحی مختلف و دور دست بود. تا قرن ششم هجری قمری اکثریت ترکها بت پرست بودند. بعد از حمله مغول به جهان اسلام بتدریج کلیه ترکها به استثنای مغولان کشور مغولستان فعلی مسلمان شدند.

صفت یأجوج و مأجوج مفسد فی الارض می باشد. از آنجا که ترکان همگی مسلمان هستند نمی توان آنها را یأجوج و مأجوج معرفی کرد. زیرا صحیح نیست که مسلمان را مفسد فی الارض بدانیم. پس نباید بدون بررسی و آگاهی قوم یا اقوامی را یأجوج و مأجوج معرفی کرد. برخی از مفسرین در قرن بیستم روسها و چینی ها را یأجوج و مأجوج معرفی کرده اند. دلیل آنها این بود که آن دو قوم کمونیست شده بودند و تمام سعی خود را بکار می‌بستند تا ملتهای جهان را به سوی کفر و الحاد بکشانند. امروزه بر اثر پیشرفت‌های علمی و بطلان نظریه کمونیسم و نابودی حکومت‌های کمونیستی

---

[1]- تاریخ جوامع اسلامی ص ۶۲۳ و ۶۲۲

در سطح جهان بویژه اتحاد جماهیر شوروی، موج گرایش به اسلام در قلب روسیه و چین رو به پیشرفت است و یقیناً در آینده ای نه چندان دور این دو کشور به کشور های اسلامی تبدیل خواهند شد. بنابراین هم چنان که قبلاً نیز گفته شد نباید قوم یا اقوامی را با این دلیل که زمانی خون خوار بوده اند را یأجوج و مأجوج معرفی کرد. با توجه به این واقعیت که در قرآن مجید در مورد یأجوج و مأجوج از کلمه قوم استفاده نشده است –بر خلاف سه قوم دیگر– به نظر نگارنده بهترین راه معرفی یأجوج و مأجوج همان صفت آنها یعنی مفسد فی الارض می باشد که قرآن بر آن تأکید کرده است. بنابراین بهتر است بجای معرفی کردن اقوامی به نام یأجوج و مأجوج گفته شود که یأجوج و مأجوج کسانی هستند که در جهان به فسق و فجور و خونریزی مشغول هستند و در نزدیکی قیام قیامت آنها با همدیگر متحد خواهند شد و از هر گوشه ی جهان سر بر خواهند آورد و جهان را به خاک و خون خواهند کشید. هم چنان که امروزه نیز در سطح جهان سازمان هایی جنایتکار هم چون مافیای مواد مخدر و یاکوزا وجو داردند. هر دوی این سازمان‌ها در میان ملتهای مختلف جهان دارای اعضا می باشند. در گذشته نیز گروه‌هایی از اقوام مختلف با یکدیگر متحد و به فسق و فجور در جهان مشغول بوده اند مانند فرقه اسماعیلیه که در تاریخ ایران بعد از اسلام دست به کشتارهای وحشتناکی زد. در میان اعضای فرقه مزبورافرادی از اقوام و مذاهب مختلف وجود داشتند.

علامه آلوسی در تفسیر روح المعانی (ج ۱۶ ص ۴۴) عقیده کسانی که تاتار و مغول را یأجوج و مأجوج دانسته‌اند را به شدت رد می‌کند و فرموده است چنین خیالی، گمراهی آشکار و مخالف با نصوص احادیث صحیح می باشد.

علامه محمد شفیع عثمانی نیز در تفسیر معارف القرآن (ج ۸ ص ۴۵۶ – ۴۵۷) بعد از بیان آرای قرطبی و آلوسی و مخالفت آنها با یأجوج و مأجوج پنداشتن مغول و تاتار به کسانی که روسیه و چین را یأجوج و مأجوج می دانستند ایراد گرفته است و فرموده است قرآن مجید ظهور مجدد یأجوج و مأجوج را از علائم قیام قیامت قرار داده است و احادیث صحیح همگی بر خروج یأجوج و مأجوج بعد از هلاکت دجال به دست حضرت عیسی‌علیه السلام تأکید دارند.

سد ذوالقرنین:

در زمان های مختلف در نقاط مختلف زمین قلعه های گوناگونی ساخته شده است. در ادوار باستان یکی از بهترین و مؤثرترین راه های جلوگیری از نفوذ مهاجمین خارجی به داخل اراضی کشورها ساخت قلعه و مستحکمات نظامی در مناطق مرزی و کوهستانی بود. یکی از مناطقی که در آن قلاع زیادی ساخته شده است منطقه قفقاز شمالی و جنوبی می باشد که ما بین دریاچه خزر و دریای سیاه قرار گرفته است. آنچه که باعث شده است تا قفقاز به دو منطقه مجزا از هم تقسیم شود وجود دره ای در بین کوههای

شمالی و جنوبی آن می باشد که از دریاچه خزر تا دریای سیاه امتداد دارد. این دره در بعضی جاها دارای پهنایی نسبتاً زیاد در حدود ۱۵۰ کیلو متر می‌باشد. بخصوص در کناره‌های دریاچه خزر که جلگه‌ای بزرگ آنرا از دریاچه مزبور جدا می کند پهنای آن زیاد می باشد. بیشتر قسمت های دره پهنایی حدود ۲۰ کیلو متر دارد. طول دره در حدود ۶۰۰ کیلو متر می باشد.

در قفقازجنوبی کشورهای آذربایجان و ارمنستان و گرجستان قراردارند. در قفقاز شمالی جمهوری های خود مختار داغستان، چچن، اینگوش و کشور روسیه و گرجستان قرار دارند. در داخل جلگه‌ی دره دریاچه کوچک سد مینگه چویر قرار گرفته است. رود کُریاکورا که از دو ناحیه در قفقاز جنوبی سرچشمه می گیرد در بیشتر دره جاری است و به دریای خزر می ریزد.

این مشخصات منطقه ای است که چندین قلعه را در خود جای داده است. از سدهای قفقاز در منابع مختلف بحث شده است. جغرافیدانان مسلمان نیز از جمله کسانی هستند که درباره سدهای قفقاز به کندوکاش پرداخته اند. در زیر به نوشته های دو تن از جغرافیدانان مسلمان نظری می افکنیم.

ابوالقاسم عبید الله بن خرداذبه از جمله جغرافی دانان مسلمانی است که سهم بسزایی در معرفی قفقاز بعنوان محل سد ذوالقرنین داشته است. کتاب المسالک و الممالک وی معروف می باشد. ابن خرداذبه در قرن سوم هجری قمری می زیست و تاریخ زندگانی وی را ۲۰۵ – ۳۰۰ ه‍ ق حدس زده اند. جد ابن خرداذبه زرتشتی بوده است و در اوایل ابن خرداذبه به سبب موقعیت

درباری عهده دار پست ایالت جبال (غرب ایران) شد و به دستور خلیفه عباسی وقت به تألیف کتاب المسالک و الممالک در جغرافیا پرداخت. این کتاب از عراق، ایران و پادشاهان آن، روم، ترک، چین، هند، روسیه، اندلس و از تقسم زمین و عجایب جهان و بناهای معروفی مانند اهرام مصر و سفرهای اکتشافی چون سفر سلام مترجم راوی داستان سد یأجوج مأجوج بحث می‌کند. هم چنین کتاب مزبور از سرچشمه‌های رودها و اندازه گیری شهرها و راه های عبور و مرور در نواحی یاد شده و عقاید و ادیان و مردم شناسی نیز صحبت کرده است. مؤلف کتاب هم چنین از کروی بودن زمین صحبت کرده است.[۱] امری که تا قرنها بعد از آن اگر کسی در اروپا از آن صحبت می کرد به اعدام محکوم می شد. کتاب در سال ۲۳۲ ه ق تألیف شده است و رونویس آن در سال ۲۷۲ ه ق صورت پذیرفته است.

ابن خرداذبه در مورد سد ذوالقرنین نوشته است:

«شخصی به نام سلام ترجمان[۲] به امر واثق بالله خلیفه عباسی راهی می‌شود تا سد ذوالقرنین را پیدا کرده و آنرا وارسی نماید، خلیفه در خواب دیده بود که سد ذوالقرنین شکاف برداشته است. سلام به تفلیس از آنجا به ارّان از آنجا نزد فِیلان شاه و از آنجا نزد طَرخان پادشاه خزر می رود. وی در آنجا با دو همراه و پنج راهنما بعد از ۶۴ روز راه پیمایی به شهرهایی خراب

۱- المسالک و الممالک ص ۳

۲- سلام بدان علت که سی زبان بلد بود به ترجمان ملقب بود.

شده می‌رسند که به دست یأجوج و مأجوج خراب شده بودند. سپس به قلعه‌هایی که قسمتی از آن نزدیک کوهی بود و قسمتی از سد در آن قرار داشت می‌روند و با مردمی روبرو می شود که به عربی و فارسی صحبت می کردند، قرآن می‌خواندند، مکتب خانه و مساجد داشتند. آنان بدین ترتیب بلاخره به سد می‌رسند. وصف سد خود داستانی است دراز. سد از مس و آهن ساخته شده است. برروی قسمت بالای لنگه راست آن دربند (دروازه) نوشته آهنی است به زبان عربی که:

«فاذا جاءَ وَعدُ ربّی جَعَلهُ دکّاءَ   وَکانَ وَعدُ ربّی حقّا»

سد دری مقفل دارد و حفظ آن به عهده مردمی بود که در آن نزدیکی جای داشتند و ایشان پس از آنکه این سد را دیدند بر گشتند و آن کس که بلد و هادی ایشان بود آنها را به بقاعی که محاذی سمرقند بود هدایت کرد».[1]

این روایت را طبری نیز از ابن خرداذبه نقل کرده است. این روایت دارای اشکالاتی اساسی است که آنرا بی اعتبار می سازد. مردمان منطقه ای که ابن خرداذبه از آنها صحبت می کند و می گوید مسلمان هستند از جمله دلایل بی اساسی این روایت است چرا که مردم قفقاز شمالی در آن زمان هنوز مسلمان نشده بودند. ساکنان منطقه مزبور از ترکان غز بودند که تا قرن

[1]- المسالک و الممالک ص ۱۴۱ - ۱۴۴

ششم و هفتم قمری اکثر آنها هم چنان بت پرست بودند. همین ترکان غز بودند که در جنگ قطوان بسال ۵۴۸ ه ق سلطان سنجر سلجوقی را شکست دادند.[۱]

علامه بزرگوار ابوریحان بیرونی (رح) نیز در کتاب ارزشمند آثار الباقیه این روایت را رد کرده است. وی نوشته است:

«براساس این روایت سد در ربع شمالی غربی آبادانی جهان است. علاوه بر این قصه‌ی مذکور این مطلب را که گفته‌اند اهل این بلاد مسلمان هستند و به تازی سخن می‌گویند تکذیب می کند چه، اشخاصی که منقطع از عمران هستند و در میان زمین سیاه و بدبو که به مسافت چند روز است جای دارند نه خلیفه می‌شناسند، و نه از خلافت خبر دارند و نه می‌دانند خلیفه چیست و معلوم نیست چگونه به عربی تکلم می‌کنند و ما امتی که مسلمان باشند و از ممالک اسلامی منقطع، جز بلغار و سورا نمی شناسیم که قرب انتهای آبادان جهان و اواخر اقلیم هفتم هستند و ایشان هم از امر این سد چیزی نمی گویند و به خلافت خلیفه هم جاهل نیستند بلکه به زبانی سخن می گویند که توأم از ترکی و خزری است».[۲]

بنابراین روایت ابن خرداذبه در مورد سد ذوالقرنین براساس شواهد تاریخی و جغرافیایی واقعیت ندارد.

---

[۱]- نگاهی به تاریخ ایرن بعد از اسلام ص ۶۸

[۲]- آثار الباقیه ص ۶۶ ــ ۶۷

یکی دیگر از جغرافی‌دانان مسلمان بنام ابوالفرج قُدامه بن جعفر (متوفای ۳۳۷ ه ق) معروف به کاتب بغدادی نیز در مورد جغرافیا کتابی نوشته است که بنام کتاب الخراج و صنعة الکتابه معروف می باشد ولی متأسفانه امروزه فقط نیمی از آن کتاب گران بها باقی مانده است.

قدامه به اصرار خلیفه المکتفی دوران خلافت (۲۸۹ – ۲۹۵ ه ق) مسلمان شد و خلیفه عباسی منصب صاحب البریدی (اداره پست) را به او واگذار نمود. قدامه در کتاب جغرافیایش از دریای محیطی شرقی یا بحر اخضر (اقیانوس هند)، دریای محیطی غربی (اقیانوس اطلس)، جزایر بریتانیا و... بحث نموده است. وی یکی از اولین کسانی است که درباره سد باب و الابواب یا سد انوشیروان بطور دقیق صحبت نموده است. قدامه نوشته است:

«سد باب و الابواب را از آن رو ابواب نامیده اند که بر سرراه هایی که در کوه ساخته شده، دروازه هایی قرار داده اند و انوشیروان بن قباد (پادشاه ساسانی) گروهی از فرزندان سپاهیانش را که سیاسجّین خوانده می شدند، در آنجا اسکان داده بود. او دیوار را به پهنای سیصد ذراع از سوی دریا با سنگ سخت و سرب بنا کرد تا دیوار را به کوهها رسانید و دستور داد که سنگ ها را با کشتی حمل کنند و در دریا افکنند تا آنگاه که به سطح آب رسید و بر روی آن پایه بنا را بنیاد نهاد و دیوار را در داخل دریا حدود سه مایل امتداد داد. آنگاه که از بنای آن بیاسود در محل ورود آن دری آهنین نصب کرد و

یکصد سوار بر آن گماشت. تا از آن محل پاسداری کنند و پنجاه هزار سپاهی را مأمور دفاع از آنجا نمود».

سدی که قدامه از آن بحث کرده است در شهر دربند جمهوری داغستان در تقاطع دریای خزر با منطقه کوهستانی قفقاز شمالی قرار داد. در یک طرف آن دریا و در طرف دیگر آن کوه قرار گرفته است.

انوشیروان پادشاه ساسانی بعد از آنکه اقوام آبخاز و خزر و آلان را، که بر ایران هجوم کرده و در ارمنستان پیش رفته بودند، مغلوب نمود و ده هزار نفر از آنان را اسیر کرد و آنها را در آذربایجان و نواحی مجاور آنجا مستقر گردانید، قلعه مهم و سر حدی در بند (باب و الابواب) را مستحکم ساخت و سربازانی شجاع جایگزین نگهبانان قبلی کرد که این سربازان را بعربی سیاسجّین خوانده اند.[۱]

پس از ختم جنگ با روم، در بین سالهای ۵۶۱ – ۵۵۸ میلادی، کسری (انوشیروان) دولت هفتالیان را، که در اثر حمله یک قبیله ترک بسرداری سین جبو (سیلزیبول) متزلزل شده بود، برانداخت، رود جیحون سر حد بین ایران و سرزمین خاقان ترک شناخته شد. این خاقان بزودی برای ایران خطرناکتر از پادشاه هفتالیان گردید. بعضی از قبایل ترک حتی در قفقاز نمودار شدند و

[۱]- تاریخ طبری ج ۲ ص ۱۹۵، ایران در زمان ساسانیان ص۴۹۱

کسری برای اینکه از حملات آنان جلوگیری کند، بر استحکامات قلعه در بند افزود.[1]

این برای دومین بار بود که انوشیروان قلعه باب و الابواب را که قلعه دربند نیز خوانده شده است (به خاطر شهری که در کنار آن قرار دارد) مستحکم ساخت. و یا بقولی دیگر این دومین قلعه بود که انوشیروان در منطقه قفقاز ساخت.

قلعه بسیار مهم دیگری که در قفقاز وجود دارد و در تنگه داریال ساخته شده است قلعه داریال می باشد.[2] این قلعه‌ای است که بشدت توجه علامه ابوالکلام آزاد را به خود جلب نموده است و او آن را سد ذوالقرنین نامیده است. علاوه بر علامه آزاد، عده‌ای دیگر از مفسرین و محققین نیز قلعه داریال را همان سد ذوالقرنین پنداشته اند. تنگه داریال که ما بین قفقاز شمالی و جنوبی قرار دارد دارای دروازه‌های متعددی است. چون طول تنگه بسیار زیاد می باشد در آن قلاع فراوانی ساخته شده است.

شاپور دوم شاهنشاه ساسانی (۳۰۹ یا ۳۱۰ – ۳۷۹میلادی) بعد از آنکه گرجستان و آلبانی را از تصرف روم خارج ساخت رومیان را مجبور ساخت که در مرمت (دروازه های خزر) در تنگه داریال که ممالک قفقاز جنوبی را از

---

[1]– ایران در زمان ساسانیان ص ۴۹۵

[2]– داریال صورت کوتاه شده درالان (دروازه الابنان) است. ایران زمان ساسانیان ص ۳۳۳

هجوم اقوام مستقر در قفقاز شمالی محافظت می کرد با ایرانیان شرکت جویند.[۱]

قلعه‌ی داریال در جانب غربی باب والابواب و در نزدیکی دریای سیاه قرار دارد. همین قلعه است که در کوه فوقا یا قاف در ارتفاعات کالیشا در دره داریال ساخته شده است.

قلعه سومی نیز بنام دربند در نزدیکی بخارا و ترمذ واقع است که در عهد تیمور لنگ گورکانی موجود بود و گلافیگو فرستاده پادشاه قشتاله اسپانیا آنرا در سال ۱۴۰۳ میلادی دیده بود و آنرا در سفرنامه اش ذکر کرده است. آن قلعه به نام سد باب الحدید نیز معروف بود.

علاوه بر سه سد نامبرده مفسرین و مورخین به دیوار چین نیز اشاره کرده اند. هم چنین باید متذکر شد که در قرن بیستم دیواری بطول ۱۶۰۰ مایل در سواحل استرالیا در کناره های دریای تاسمانی کشف شده است. هنوز درباره سازنده یا سازندگان این دیوار عظیم و زمان احداث آن خبر صحیحی بدست نیامده است.

ابن خلدون نیز در مقدمه‌اش از سد ذوالقرنین صحبت کرده است وی به روایت ابن خرداذبه اشاره کرده است و سدی را که او سد ذوالقرنین خوانده است را در نهمین بخش از اقلیم هفتم دانسته است. ابن خلدون در اقلیم ششم نوشته است:

---

[۱]- ایران در زمان ساسانیان ص ۳۳۳

در جانب غربی منطقه نهم از اقلیم هفتم قبایلی آباد وجود دارند بنام قبجاق و چرکس و در جانب شرقی آن یأجوج و مأجوج سکونت دارند، و در میان این دو قوم کوه «قاف» حایل است که در سطور فوق ذکرش آمده است، که از بحر محیط که در شرق اقلیم چهارم واقع است شروع می شود و با آن همراه به جانب شمال تا آخر اقلیم می رود، و سپس از بحر محیط (اقیانوس اطلس) فاصله گرفته به شمال غربی گذشته، مایل به غرب در نهمین منطقه اقلیم پنجم داخل می شود، و از اینجا باز به جانب قبلی خود منصرف شده تا این که در نهمین منطقه اقلیم هفتم داخل می‌گردد، و به اینجا رسیده، از جنوب به سمت شمال متوجه شده و رفته است و در میان رشته کوه سد اسکندری واقع است، و در نهمین بخش اقلیم هفتم آن سد اسکندری واقع است، که اکنون آنرا ذکر کردیم، و قرآن از آن اطلاع داده است. و عبدالله بن خردادبه در کتاب جغرافیای خود آن خواب خلیفه عباسی واثق بالله را نقل کرده است که در آن خواب دیده بود که سد باز شده چنان که او ترسیده بلند شد، و برای بررسی و تحقیق اوضاع ترجمان خود، سلام را اعزام فرمود و او پس از بررسی بازگشت و احوال و اوصاف آن سد را بیان کرد.[1]

---

[1]– مقدمه ابن خلدون ج اول ص ۷۹، قاضی منهاج سراج نیز در کتاب طبقات ناصری (ج اول ص ۱۴۹–۱۵۰) روایت ابن خردادبه را آورده است و بر آن صحه گذاشته است.

صاحب تفسیر الانوار نیز قلعه باب و الابواب را همان سد ذوالقرنین خوانده است ولی بر خلاف قول ابن خلدون گفته است که جهانگردان قرن حاضر (بیستم میلادی) آنرا کشف کرده اند.

قبلاً موقع نقل روایت ابن خرداذبه باطل بودن روایت او ثابت گشت. لذا به همان دلایل مذکور روایت ابن خلدون نیز صحت ندارد. ابن خلدون قوم سکا را نیز یأجوج و مأجوج خوانده است که هم چنانکه در صفحات گذشته بیان شد این امر صحت ندارد. رأی صاحب تفسیر الانوار نیز باطل است زیرا هم چنان که در بالا ذکر شد قرنها قبل از جهانگردان اروپایی مسلمانان سد باب و الابواب را می شناختند و در باره آن مطالب نوشته اند.

دلایل رد سد ذوالقرنین در کوههای قفقاز:

علی رغم اینکه در صفحات گذشته در بررسی سدهای قفقاز ثابت شد که هیچ کدام از آن سدها نمی‌توانند سد ذوالقرنین باشند با این حال دلایل دیگری نیز وجود دارد که ذکر آنها خالی از فایده نیست:

۱- ذوالقرنین سد خود را در مملکتی دیگر ساخته است حال آنکه همه سد های قفقاز توسط ایرانی ها و رومیها در سر حدات ممالک آنها ساخته شده است تا اقوام قفقاز شمالی را از تجاوز به سرحدات آنها باز دارد.

۲ – همه سدهای ساخته شده در قفقاز قلعه هایی با استحکامات فراوان نظامی و هزاران نگهبان و سرباز بودنده‌اند، در حالیکه سد ذوالقرنین قلعه‌ای نظامی نبود و احتیاج به هیچ نگهبان و نیروی نظامی نداشت.

۳ – ساخته شدن سدهای مختلف در قفقاز بیانگر آن است که سدها هیچ گاه قادر به جلوگیری از حمله شمالی ها نبوده اند.

۴ – سد داریال که بعنوان سد ذوالقرنین توسط برخی از مفسرین بخصوص علامه ابواکلام آزاد معرفی شده است توسط ایران و روم بطور مشترک ساخته شده است. این سد نیز هیچ گاه نتوانست جلو حمله شمالی ها را بگیرد. لذا بعد از آن سدهایی همانند باب و الابواب در قفقاز ساخته شد.

۵ – در همه قلاع ساخته شده در قفقاز ماده اصلی استفاده شده سنگ و خاک بوده است و آهن و مس یا در آنها بکار برده نشده است یا اینکه تنها

از آهن یا مس استفاده شده است. در هیچ کدام از سدهای قفقاز آهن ذوب شده که توسط مس ذوب شده مستحکم شده باشد بکار نرفته است.

۶ – وجود دره های متعدد در کوههای قفقاز شمالی و جنوبی امکان جلوگیری از هجوم های متعدد از طرف اقوام شمالی را رد می کند. به همین دلیل است که تهاجمات گوناگون در ادوار مختلف بر علیه سرحدات شمالی ایران در منطقه قفقاز روی داده است و حکومت های ایرانی مجبور بوده اند که همواره ده ها هزار نفر از سپاهیان خود را در مناطق مختلف قفقاز جنوبی مستقر سازند. چنانچه خسرو انوشیروان پنجاه هزار سپاهی را در قلعه باب و الابواب مستقر ساخت.

۷ – جغرافی دانان عثمانی:

منطقه قفقاز چند قرن بخشی از امپراطوری عثمانی بود. جغرافیدانان عثمانی که بزرگترین جغرافی دانان زمان خود در قرون پانزدهم، شانزدهم و هفدهم بودند نقشه تمام جهان را به قدری دقیق ترسیم کرده اند که هنوز هم نقشه های آنها جزو بهترین نقشه های طبیعی جهان به شمار می روند. پیری ریز بن حاجی محمد (وفات ۹۱۹ ه ق ۱۵۱۳ م) یکی از بزرگترین جغرافی‌دانان جهان در اوایل قرن شانزدهم میلادی در کتاب دریانوردی خود نقشه جهان را بر مبنای کروی بودن زمین، آن‌چنان دقیق ترسیم کرده است که تعجب جغرافیدانان قرن بیستم را برانگیخته است. وی نه تنها سواحل شمالی و جنوبی قاره امریکا بلکه حتی قطب جنوب را نیز با دقت تمام درست شبیه

نقشه‌های امروزی در جای خود ترسیم کرده است. منطقه قطب جنوب بر روی نقشه پیری ریز میلی متر به میلی متر با منطقه ای که توسط ژرفا سنج پژواکی و پرتوهای فرو قرمز در اعماق یخ ها شناسایی شده کاملاً مطابقت دارد و وی ثابت کرده که یازده هزار سال قبل در اواخر دوره یخبندان پلی خاکی بین امریکای جنوبی و قطب جنوب وجود داشته است. او با زحمت فراوان تمام خطوط ساحلی، جزایر، خلیج ها و قلل کوه های قطب جنوب که امروزه کاملاً زیر یخ می باشند و دیده نمی شوند را ترسیم کرده است.[1]

آیا امکان دارد جغرافی دانانی با این دانش جغرافیایی که مختصات مناطقی با ده ها هزار کیلو متر دورتر را با آن چنان ظرافتی ترسیم کرده اند که تعجب همگان را برانگیخته است از مناطقی که در دسترس آنها بوده است بی اطلاع باشند؟

آیا امکان دارد پیری ریز و همکارانش درباره قفقاز بی‌اطلاع بوده باشند. مسلماً اگر آنها کوچکترین احتمالی می دادند که قلعه داریال و یا یکی از سایر قلاع قفقاز کوچکترین شباهتی به سد ذوالقرنین دارد به آن اشاره می کردند.

۸- هیچ کدام از اقوام دو طرف قفقاز صفات قوم محصور بین دوکوه و یأجوج و مأجوج را نداشته اند. قوم ساکا مستقر در منطقه قفقاز شمالی که قرنها بر مناطق وسیعی از دریاچه آرال در آسیای مرکزی تا رود دانوب در بالکان حکمرانی کرده است هیچ تناسبی با یأجوج و مأجوج نداشته است.

[1]- در جستجوی خدایان باستان ص ۲۴۳-۲۴۷

اقوام قفقاز جنوبی هیچ تناسبی با قوم محصور بین دوکوه نداشته‌اند. زیرا اقوام قفقاز جنوبی که شامل مادها، ارمنی ها، اورارتویها و ... بودند دارای تنوع زبانی بودند و زبانهای زیادی در بین آنها هم چون تاتی، گرجی، مادی و ارمنی رایج بود و آن قومها کاملاً زبان یکدیگر را می‌فهمیدند و علاوه بر آن، آنها با زبانهای یونانی و سریانی نیز آشنایی داشتند، در حالیکه قوم محصور در بین کوه جز زبان خود زبان قوم دیگری را بلد نبوده است.

۹- قوم محصور در بین دو کوه با جهان خارج هیچ ارتباطی نداشت در حالیکه اقوام قفقاز نه تنها با جهان خارج دایماً درارتباط بودند بلکه در ادوار مختلف بخشی از امپراطوری ماد، هخامنشی، سلوکی، اشکانی، رومی و ساسانی و . . . بشمار می رفتند.

۱۰- در بین دو کوه تنها یک قوم محصور شده وجود داشت در حالیکه در قفقاز جنوبی چندین قوم وجود داشتند و امروزه بقایای آنها کشورهای آذربایجان، ارمنستان و گرجستان را تشکیل داده اند.

۱۱- مهاجمین شمالی به راحتی می‌توانستند از طریق دریاچه خزر و دریای سیاه به قفقاز جنوبی حمله‌ور شوند بنابراین ساختن سدی یا سدهایی به هیچ وجه به معنای آن نبود که جلو تهاجمات شمالی ها گرفته می شود.

سد ذوالقرنین کجاست؟

واقعیت این است که نه در کلام الهی و نه در احادیث نبوی هیچ اشاره ای به محل سد نشده است. قرآن مجید هیچ اشاره ای به مملکتی که ذوالقرنین ازآنجا سفرهای سه گانه خود را شروع نموده نکرده است. بنابراین نمی توان انگشت روی منطقه‌ای خاص گذاشت. درمیان پژوهشگران اسلامی ابن بطوطه جای سد را در جنوب چین دانسته است. دیدگاه ابن بطوطه بر خلاف دیدگاه کسانی که محل سد را در قفقاز دانسته اند برتری دارد. چرا که در جنوب چین مناطق کوهستانی با ارتفاعی بیش از هفت کیلومتر وجود دارد، همین امر جنوب چین را جزو مرتفع ترین مناطق جهان قرار داده است.

ابن بطوطه که سفرنامه اش مشهور عام و خاص است در سال ۷۲۵ ه ق سفر خود را از مراکش شروع کرد و تا سال ۷۵۳ ه ق به مدت سی سال به سیر و سیاحت پرداخت. وی در باره سد یأجوج و مأجوج نوشته است «بعد از این شهر (شهر کانتون در جنوب چین واقع در کنار دریای جنوبی) دیگر شهری وجود ندارد، نه از آن مسلمانان و نه از کفار، از این شهر تا سد یأجوج و مأجوج شصت روزه راه فاصله است و بطوریکه می گفتند در این مسافت طوایف صحرا گرد کفار مسکن دارند که گوشت آدمیزاد را می‌خورند و به همین علت کسی جرئت مسافرت به آن نواحی را ندارد و من در آن نقاط

کسی را نیافتم که سد مزبور را دیده باشد یا اصلاً از کسی که آن را دیده است خبر دهد.[1]»

متأسفانه ابن بطوطه مشخص نکرده است که سد مزبور در کدام طرف شهر کانتون قرار گرفته است. با توضیحاتی که ابن بطوطه داده است سد باید در جهت غرب شهر کانتون بطرف مرکز چین در منطقه کوهستانی بسیار مرتفع نان شان در حوالی رشته کوه مینیاکونگا قرار گرفته باشد. ارتفاع این رشته کوه بالغ بر ۷۵۹۰ متر است. اما آیا این سد می تواند سد ذوالقرنین باشد. نمی‌توان نظر قطعی داد. زیرا خود ابن بطوطه نیز چندان اطمینانی به شنیده اش درباره سد نداشته است و الا نمی نوشت که «کسی را نیافتم که سد مزبور را دیده باشد یا اصلاً از کسی که آنرا دیده است خبر دهد».

در این باره همین قدر می توان گفت که منطقه مرکزی و جنوبی چین جزو مناطقی است که احتمال دارد سد ذوالقرنین در آنجا قرار گرفته باشد.

[1]- سفر نامه ابن بطوطه ص ۶۷۰

مناطقی که احتمال دارد سد ذوالقرنین در آنجا قرار گرفته باشد به ترتیب ارتفاع عبارتند از:

۱- فلات تبت:

فلات تبت مرتفع ترین منطقه جهان می باشد بهمین خاطر این منطقه بـه بام جهان مشهور است. در این منطقه مرتفع تـرین قلـل جهـان از جملـه قلـه اورست جای گرفته اند که بعضی از آنها عبارتند از:

قله اورست در کشور بوتان با ارتفاع ۸۸۴۸ متر در رشته جبال هیمالیا

قله کانگچن چونگا در کشور نپال هند با ارتفـاع ۸۵۹۸ متـر در رشـته جبال هیمالیا

قله آلینک کانگری در کشور چین با ارتفاع ۷۲۱۵ متر در رشته کوههای هیمالیا

لوتسه در مرز نپال - چین در رشته جبال هیمالیا با ارتفاع ۸۵۱۶ متر

ماکالو در مرز نپال - چین در رشته جبال هیمالیا با ارتفاع ۸۴۶۳ متر

چواویو در مرز نپال - چین در رشته جبال هیمالیا با ارتفاع ۸۲۰۱ متر

فلات تبت یکی از وسیع ترین فلات جهان نیز می باشد که قسمت اعظم آن در کشور چین با همین نام قرار گرفته است.

۲- فلات پامیر:

این فلات نیز بسیار وسیع است و در مناطق مرزی چین، پاکستان و افغانستان قرار گرفته است و دومین منطقه قلل مرتفع جهان می باشد. بعضی از قلل آن عبارتند از:

کام (چوگوری) در رشته کوه قره قورم کشمیر با ارتقاع ۸۶۱۱ متر

تیریچ میر در رشته کوه هندوکش پاکستان با ارتفاع ۷۶۹۰ متر

یانگاپارمات در کشور پاکستان در رشته کوه هیمالیا با ارتفاع ۸۱۲۶ متر

۳- منطقه ترکستان بزرگ (ترکستان چین و شوروی سابق):

این منطقه نیز بسیار وسیع می باشد و رشته کوههای مهمی در آن قرار گرفته است که رشته کوههای تیئن از آن جمله می باشد. قلل مهم این منطقه عبارتند از:

کمونیزم در رشته کوه تیئن در کشور چین با ارتفاع ۷۵۹۵ متر

بویدی در رشته کوه تیئن در کشور چین با ارتفاع ۷۴۳۹ متر

خان تنگری در رشته کوه تیئن در کشور چین با ارتفاع ۶۹۹۵ متر

۴- منطقه چین جنوبی و مرکزی:

این منطقه وسیع شامل رشته کوههای نان شان وکونلون می باشد که در آن قلل سر به فلک کشیده زیادی وجود دارد. از جمله قلل این منطقه می‌توان به قلل زیر اشاره کرد:

مینیاکونگا در رشته کوه نان شان با ارتفاع ۷۵۹۰ متر

آمنه ماچین در رشته کوه جبال کونلون با ارتفاع ۶۰۹۴ متر

تمیرلیک طاق در رشته جبال کونلون با ارتفاع ۷۷۲۰ متر

شوله در رشته کوه نان شان با ارتفاع ۶۳۴۶ متر

۵- منطقه کوههای آند در امریکای جنوبی:

کوههای آند منطقه وسیعی از امریکای جنوبی را تشکیل می دهند. این رشته کوهها از شمال به جنوب امتداد یافته اند. این رشته کوهها در غرب امریکای جنوبی در نزدیکی اقیانوس کبیر قرار دارند. در این رشته کوهها قلل متعددی وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱- آکونکاگوا در کشور شیلی با ارتفاع ۶۹۶۰ متر

۲- توپونگاتو در کشور شیلی با ارتفاع ۶۵۵۰ متر

هر دوی این کوهها در نزدیکی یکدیگر قرار گرفته اند و تقریباً بیست کیلومتر با یکدیگر فاصله دارند و در نزدیکی شهر سانتیاگو پایتخت شیلی قرار دارند.

۳- هوشداریو در فاصله تقریبی بیست کیلومتری قله گونکاگوا در کشور شیلی با ارتفاع ۶۷۷۰ متر

۴- تورو در کشور شیلی با ارتفاع ۶۳۸۰ متر

۵- پیس در کشور شیلی با ارتفاع ۶۷۷۹ متر

۶- اوهوزدل سالادو در کشور شیلی با ارتفع ۶۹۰۸ متر

هر دوی این قله در فاصله تقریبی بیست کیلومتر از یکدیگر فاصله دارند.

۷- آنتوفایا در کشور شیلی با ارتفاع ۶۴۴۰ متر

۸- بویلی یاکو در کشور شیلی با ارتفاع ۶۷۲۴ متر

۹- آنکوهوما در کشور شیلی با ارتفاع ۶۵۵۰ متر

۱۰-کوروپونا در کشور بولیوی با ارتفاع ۶۴۲۵ متر

۱۱- اواسکاران در کشور بولیوی با ارتفاع ۶۷ ۶۸ متر

۱۲- شیمورازو در کشور بولیوی با ارتفاع ۶۲۶۷ متر

در رشته کوههای آند قلل بسیار مرتفع دیگری نیز وجود دارد که به این مقدار بسنده شد.

۶- منظقه کوههای راکی در امریکای شمالی:

قسمت های وسیعی از مساحت کشورهای امریکا و کانادا را کوههای راکی تشکیل داده است که از شمال به جنوب امریکای شمالی امتداد یافته است. در کوههای راکی نیز قلل مرتفع زیادی وجود دارد که در زیر به بعضی از این قلل اشاره می شود:

۱- مک کینکی در رشته کوههای آلاسکای امریکا با ارتفاع ۶۱۹۴ متر

۲- لوگان در رشته کوه سنت الایاس کانادا با ارتفاع ۶۰۵۰ متر

۳- سنت الایاس در رشته کوه سنت الایاس کانادا با ارتفاع ۵۴۸۹ متر

دو قله لوگان و سنت الایاس در فاصله تقریبی بیست کیلومتری یکدیگر قرار گرفته اند و دره موجود بین این دو کوه نیسز همانند کوههای مشابه در امریکای جنوبی بسیار عمیق می باشد.

۷- قاره افریقا:

در قاره افریقا نیز مناطق کوهستانی متعددی وجود دارد، اما مرتفعترین منطقه افریقا در کشور تانزانیا قرار گرفته است سه تا از مرتفعترین قله های افریقا عبارتند از:

۱- کلیمانجارو در کشور تانزانیا با ارتفاع ۵۸۹۵ متر

۲- قله مرو در کشور تانزانیا با ارتفاع ۴۵۶۵ متر

۳- قله کنیا در کشور کنیا با ارتفاع ۵۱۹۹ متر

دو قله کلیمانجارو و مرو در فاصله تقریبی بیست کیلو متری یکدیگر قرار گرفته اند. و دارای دره ای عمیق می باشند.

۸- ایریان باختری در کشور اندونزی:

در جزیره ایریان باختری که بخشی از آن متعلق به کشور اندونزی است و بخشی دیگر کشور پاپوا گینه نو را تشکیل می‌دهد نیز قلل بسیار مرتفعی وجود دارد.

بعضی از قلل این جزیره عبارتند از:

۱- قله جایا در رشته کوههای مرکزی در قسمت اندونزیایی جزیره با ارتفاع ۵۰۲۹ متر

۲- قله ماندالا در رشته کوههای مرکزی در قسمت اندونزیایی جزیره با ارتفاع ۴۷۰۲ متر

۳- قله ویلهم در رشته کوههای مرکزی کشور پاپوا گینه نو با ارتفاع ۴۶۹۴ متر

۴- قله ویکتوریا در کوههای مرکزی در کشور پاپوا گینه نو با ارتفاع ۴۰۷۴ متر

طی هزاران سال مناطق کوهستانی جهان توسط هزاران تن خاک پوشیده شده است، این کار، شناسایی سد ذوالقرنین را بسیار سخت نموده است زیرا این کار نیاز به خاکبرداری بسیار وسیع دارد که عملاً ممکن نیست. هم چنین موانع طبیعی دیگری از قبیل صعب العبور بودن مناطق کوهستانی بخصوص در مناطق هشت گانه فوق امکان شناسایی سد در این مناطق را بسیار سخت کرده است. علاوه بر اینها وجود یخچال های طبیعی پوشیده از برف و یخ عملاً راه هر گونه شناسایی را سد کرده است. در زیر به مهمترین یخچال های جهان اشاره می شود:

۱- فدچنکو در فلات پامبر با مساحت ۱۰۰۰ کیلو متر مربع

۲- زرافشان در ترکستان با مساحت ۸۸۶ کیلو متر مربع

۳- بالتورو در قره قورم آسیا با مساحت ۷۵۴ کیلو متر مربع

۴- اینیلچک در کوههای تیئن آسیا (ترکستان) با مساحت ۶۰۰ کیلو متر مربع

۵- هیسپار در قره قورم آسیا با مساحت ۳۲۶ کیلومتر متر مربع

۶- آلچ در کشور سوئیس با مساحت ۱۱۵ کیلو متر مربع

تعداد یخچپالهای مهم جهان بیشتر از این مقدار است. از آنجا که بسیاری از یخچالها در مناطق غیر مسکونی مانند قطب جنوب، آلاسکای امریکا و جزیره ایسلند قرار گرفته اند به آنها اشاره نشده است.

در میان مناطق هشت گانه فوق چهار منطقه اول از نظر وجود سد از اولویت ویژه ای برخوردارند و سد ذوالقرنین می تواند در یکی از آن مناطق باشد. سایر مناطق از اولویت چندانی برخوردار نیستند . والله اعلم

در پایان توجه به نکات زیر خالی از فایده نیست:

۱- پیش بینی ظهور مجدد یأجوج و مأجوج در تورات بیانگرآن است که ذوالقرنین قبل از حضرت موسی (ع) ظهور کرده است. چرا که ظهور مجدد یأجوج و مأجوج از علایم نزدیکی قیامت کبری است و خبر آن جز از طریق وحی امکان پذیر نیست. بنابراین پیش بینی ظهور یأجوج و مأجوج در تورات تحریف نشده وجود داشته است و از آنجا به تورات تحریف شده راه یافته است. بنابراین هیچ یک از کسانی که در تواریخ به عنوان ذوالقرنین معرفی شده اند نمی‌توانند ذوالقرنین باشند زیرا همه آنها قرن‌ها بعد از حضرت موسی(ع) چشم به جهان گشوده‌اند. حضرت موسی(ع) در حوالی ۱۶۰۰ ق م ظهور کرده است.

۲- این گفته ذوالقرنین «فَإِذَا جَاء وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاء» که وقتی وعده پروردگار من بیاید خداوند متعال آن سد آهنی را ریز ریز کرده با زمین

یکسان می سازد را نمی توان علامت قیام قیامت قرار داد. زیرا مفهوم صریح «وَعْدُ رَبِّی» این است که انتظام سد راه یأجوج و مأجوج که توسط ذوالقرنین انجام گرفته، لازم نیست که همیشه بر همان حال بماند. مفسرین در مفهوم «وَعْدُ رَبِّی» هر دو احتمال شکافته شدن سد در قیامت و شکافته شدن آن قبل از قیامت را داده اند.[1]

۳- این برداشت از قرآن و سنت که یأجوج و مأجوج تا قیامت در پشت سد ذوالقرنین محصور شده اند به هیچ وجه برداشت صحیحی نیست. درباره آیه سوره انبیاء که در باره یأجوج و مأجوج آمده است باید گفت که ضمیر ،فُتِحَت به خود یأجوج و مأجوج بر می گردد و صحبتی از سد در آن نیست. بلکه بر انگیخته شدن اقوام هلاک شده به ظهور یأجوج و مأجوج پیوند خورده است:

«وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ» (الأنبياء – ۹۵ و ۹۶)

غیر ممکن است که به سوی ما بر نگردند مردمانی که آنان را نابود کرده باشیم. این نابود سازی بزهکاران و عدم بازگشت ایشان به دنیا (برانگیخته شدن دوباره) تا زمانی ادامه خواهد داشت که یأجوج و مأجوج رها می‌گردند، و ایشان شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می گذرند.[2]

---

[1]- تفسیر معارف القرآن ج ۸ ص ۴۶۲

[2]- تفسیر نور ص ۶۴۴

اینکه قرآن می‌فرماید: یأجوج و مأجوج شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می گذرند نشان می‌دهد که ظهور آنها ربطی به سد ذوالقرنین ندارد. زیرا قرآن نفرموده است که آنها از راهی که توسط سد مسدود شده است می‌گذرند بلکه می فرماید از بلندی ها می گذرند. این خیزش دوباره یأجوج و مأجوج جهانی خواهد بود و این کثرت جمعیت آنها را نشان می دهد. بنابراین یأجوج و مأجوج در پشت سد ذوالقرنین محصور نیستند و حدیثی که در آن آمده است که آنها سد را می کنند هم چنانکه قبلاً بیان شد هم در سند روایت و هم در متن دارای اشکالاتی هست و نمی توان بر آن تکیه کرد. زیرا این سؤال پیش می‌آید که اکنون که جهان بر اثر پیشرفت تکنولوژی به صورت دهکده‌ای در آمده است و همه مردمان جهان از طریق زمین و هوا با یکدیگر ارتباط دارند، ما جایی را سراغ نداریم که جمعیت انبوهی در پشت سدی آهنین یا کوههای سر به فلک کشیده محصور شده باشند و نتوانند از آن بیرون بیایند. راه تهاجم یأجوج و مأجوج تنها به سوی قوم ساکن در بین دو کوه توسط سد ذوالقرنین بسته شد و آنها می توانستند به سایر مناطق هجوم ببرند، بنابراین آنان هیچ گاه محصور نبوده اند.

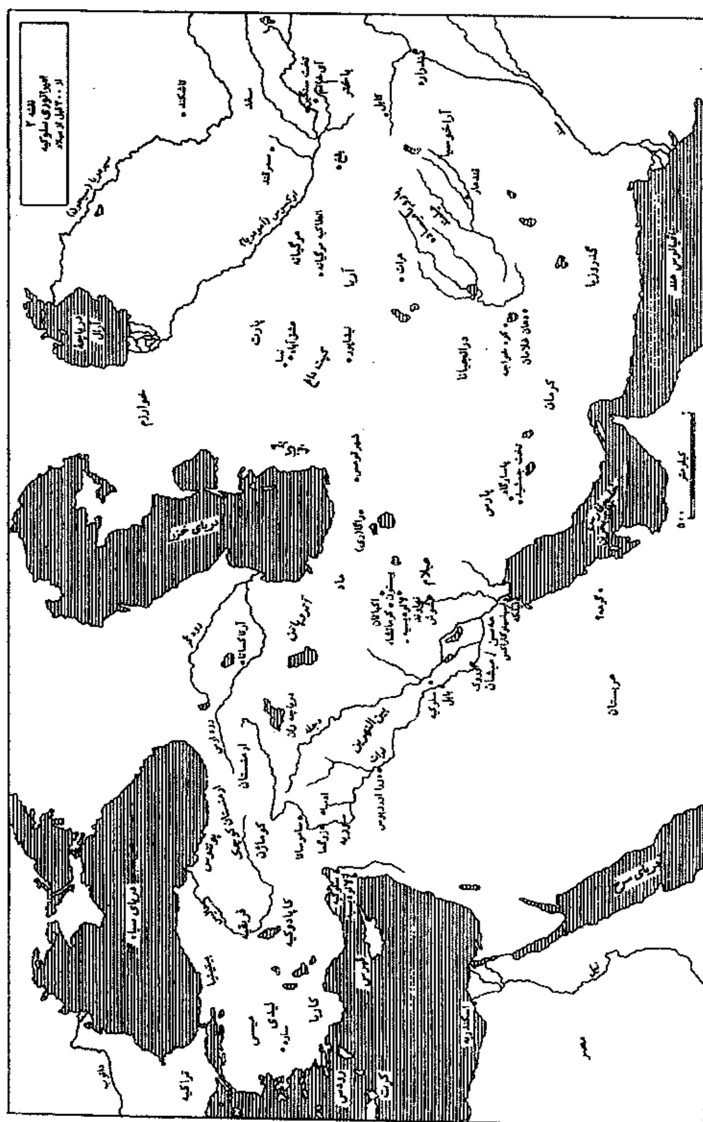
۴- وحشی پنداشتن یأجوج و مأجوج و اینکه آنها موقع ظهور از تسلیحات ابتدایی مانند تیر و کمان و شمشیر استفاده خواهند کرد صحیح نیست. چرا که تسلیحات ابتدایی حتی در مقابل تسلیحات امروزی اسلحه بحساب نمی آیند و آنها در عرض چند دقیقه نابود خواهند شد. لذا تیراندازی

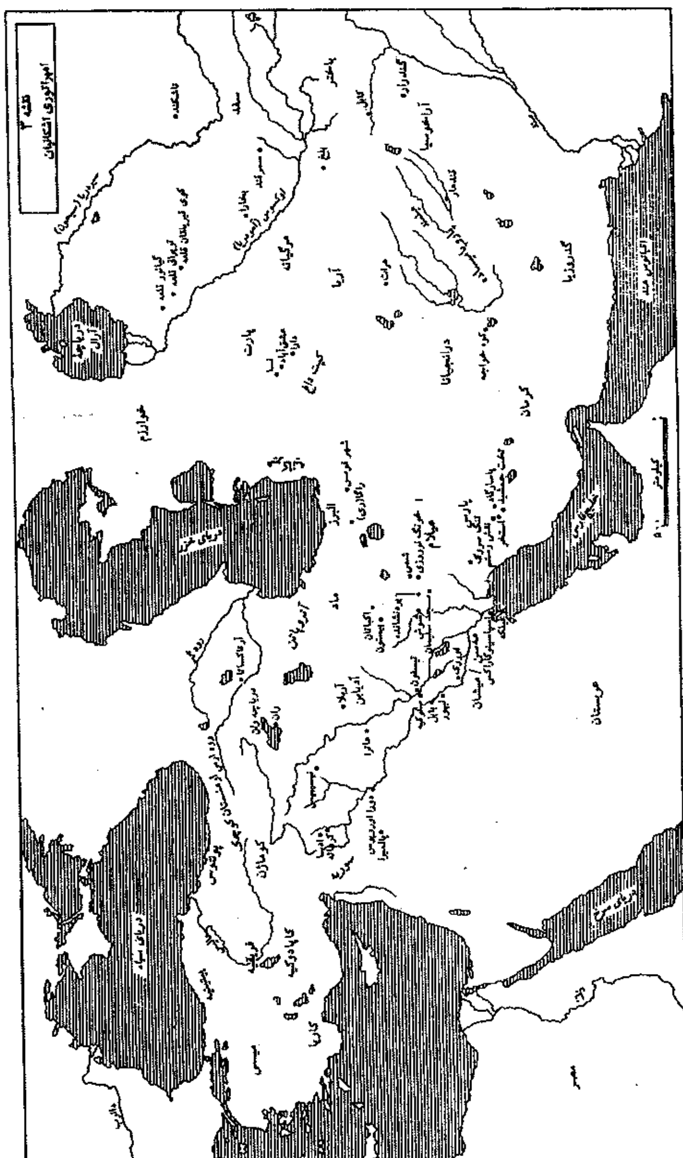
یأجوج و مأجوج به سوی آسمان به معنای امروزی پرتاب کردن موشک توسط آنها تعبیر می شود. چرا که طبق حدیث حضرت نواس بن سمعان رضی الله عنه تیرهای یأجوج و مأجوج به ابرها برخورد می‌کنند، به علت فاصله زیاد ابرها با زمین که در حدود چند کیلومتر می باشد هیچ کس قادر نبوده است و قادر نیست تیری پرتاب کند که به ابرها برسد. بنابراین یأجوج و مأجوج در آخر زمان مجهز به مدرنترین سلاحهای روز خواهند بود. هم چنین سرعت حرکت یأجوج و مأجوج نشان می دهد که آنها از وسایل پیشرفته ای برای عبور و مرور استفاده خواهند کرد.

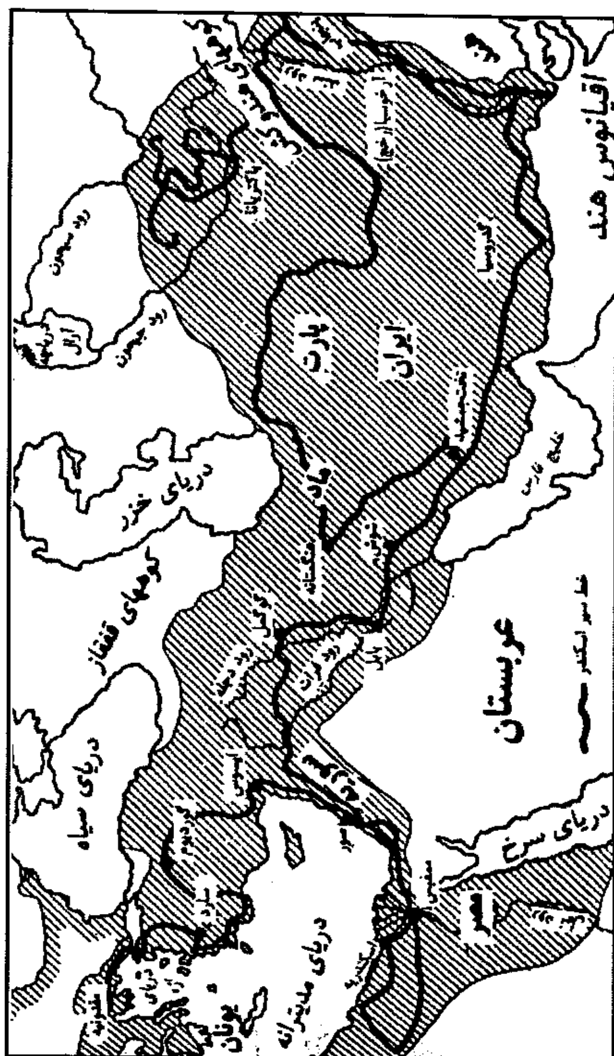
۵- محدود نمودن ظهور ذوالقرنین در چند هزار سال با توجه به پیدایش انسان بر روی زمین که صدها هزار سال از آن می گذرد کار صحیحی نیست. با توجه به اینکه در زمان ذوالقرنین انسانها بطور پراکنده در بعضی از نواحی زمین زندگی می کرده اند بنابراین زمان او باید قبل از تاریخ (شش هزار سال) باشد. بنابر آیات قرآنی خیلی از اقوام در تاریخ بخاطر گناهانشان هلاک گردیده اند که امروزه آثاری از آنها در دسترس نیست.[1] قرآن مجید فقط از بعضی از اقوام هلاک شده سخن به میان آورده است. تاریخ انسانها در روی زمین قبل از پیدایش خط که از آن به عنوان ما قبل تاریخ یاد می‌شود و شامل شش هزار سال می شود کاملاً در هاله ای از ابهام قرار دارد. از آنجا که

[1]- سوره انعام آیه ۶، در سوره اعراف، صاد و بسیاری دیگر از سوره های قرآن مطالبی در مورد هلاکت اقوام هلاک شده وجود دارد.

قرآن مجید از همه مراحل زندگی انسان در روی زمین بحث کرده است لذا نباید در پی آن باشیم که قصص قرآنی را در چند هزار سال محصور کنیم و در پی آن باشیم که قرینه هایی برای آنها در این مدت محدود پیدا کنیم.







نقشه شماره ۱۲ – خط سیر اسکندر بزرگ از مقدونیه تا هند

منابع مورد استفاده:

۱- کشف الاسرار و عُدّه الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری جلد پنجم تألیف ابوالفضل رشید الدین میبدی به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت تهران نشر امیر کبیر چاپ سوم ۱۳۶۱ ه ش

۲- تفسیر المیزان تألیف سید محمد حسین طباطبایی ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی جلد سیزده نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی تهران چاپ چهارم ۱۳۷۰ ه ش

۳- صفوه العرفان فی تفسیر القرآن تألیف شیخ محمد علی خالدی (سلطان العلماء) جلد چهارم انتشارات احسان تهران چاپ سوم ۱۳۸۱ ه ش

۴- معارف القرآن تألیف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی ترجمه مولانا محمد یوسف حسین پور جلد هشتم انتشارات شیخ الاسلام احمد جام تربت جام چاپ دوم ۱۳۸۴ ه ش

۵- فی ظلال القرآن تألیف سید قطب ترجمه دکتر مصطفی خرم دل جلد چهارم انتشارات احسان تهران چاپ دوم ۱۳۸۷ ه ش

۶- صفوة التفاسیر تألیف محمد علی صابونی ترجمه سید محمد طاهر حسینی جلد دوم انتشارات احسان تهران چاپ دوم ۱۳۸۶ ه ش

۷- تفسیرامام فخر رازی معروف به تفسیر کبیر و مفاتیح الغیب جلد یازدهم انتشارات دارالفکر بیروت چاپ سوم ۱۴۰۵ ه ق ۱۹۸۵ م

۸- تفسیر نور تألیف دکتر مصطفی خرم دل انتشارات احسان تهران چاپ ششم ۱۳۸۷ ه ش

۹- تفسیر گلشاهی تألیف دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی جلد چهارم انتشارات احسان تهران چاپ اول ۱۳۸۷ ه ش

۱۰- تفسیر حسینی تألیف ملا حسین واعظ کاشفی ترجمه علامه شاه ولی الله محدث دهلوی کراچی پاکستان

۱۱- تفسیر ابن سعود جلد پنجم چاپ دارالتراث العربی بیروت چاپ دوم ۱۴۱۱ ه ق ۱۹۹۰ م

۱۲- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی تألیف علامه محمود آلوسی کبیر جلد شانزدهم چاپ دارالفکر بیروت لبنان

۱۳-تفسیر قاسمی مسمی محاسن التأویل تألیف محمد جمال الدین قاسمی جلد یازدهم و دوازدهم چاپ دارالفکر بیروت چاپ هشتم ۱۳۹۸ ه ق – ۱۹۸۷م

۱۴- تفسیر میسر تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرنی ترجمه جمعی از استادان دانشگاه هرات انتشارات شیخ السلام تربت جام چاپ اول ۱۳۸۷ هـ ش

۱۵- تفسیر بیضاوی تألیف علامه عمر بن محمد شیرازی بیضاوی انتشارات دارالجیل ۱۳۲۹ ه ق

۱۶- تفسیر راستین تألیف شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی ترجمه محمد گل گمشادزهی جلد دوم نشر احسان تهران چاپ اول ۱۳۸۸

۱۷- تفسیر ابن کثیر تألیف ابوالفداء اسماعیل ابن کثیر مصحح محمد علی صابونی جلد دوم نشر دارالفکر بیروت لبنان

۱۸- الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم تألیف شیخ طنطاوی جوهری جلد پنجم جزء یازدهم و شانزدهم دارالفکر

۱۹- روح البیان تألیف شیخ اسماعیل حقی البروسوی جلد پنجم داراحیاء التراث العربی بیروت لبنان چاپ هفتم ۱۴۰۵ ه ق

۲۰- تفسیر نسفی تألیف عبدالله نسفی جلد دوم دارالفکر

۲۱- تفسیر نواندیش تألیف حاج احمد نواندیش جلد سوم چاپ اول ۱۳۵۷ ه ش تهران

۲۲- تفسیر المنیر تألیف دکتر وهبة الزحیلی جلد ۱۵ و ۱۶ ترجمه عبدالله مخلص چاپ انتشارات شیخ الاسلام احمد تربت جام چاپ اول ۱۳۸۹ ه ش

۲۳- تفسیر کابلی تألیف مولانا محمود حسن دیوبندی با فوائد موضح القرقان مولانا شبیر احمد دیوبندی جلد چهارم ترجمه از اردو به فارسی دری تحت نظر هیئتی از علمای افغانستان انتشارات احسان تهران چاپ دهم ۱۳۸۳ ه ش

۲۳- تفسیر انوار القرآن ترجمه و ترتیب عبدالرؤف مخلص جلد سوم انتشارات شیخ الاسلام احمد تربت جام چاپ سوم ۱۳۸۵ ه ش

۲۴- تفسیر جلالین مؤلفان جلالالدین محلاتی و جلالالدین سیوطی ترجمه مسعود قادر مرزی انتشارات حسینی ارومیه چاپ دوم ۱۳۸۷ ه ش

۲۵- ایران باستان تألیف یوزف ویسهوفر ترجمه مرتضی ثاقب فر انتشارات ققنوس تهران چاپ دوم ۱۳۷۷ ه ش

۲۶- تاریخ امپراطوری هخامنشی تألیف پروفسور پی یربریان ترجمه دکتر مهدی سمساری دو جلدی انتشارات زریاب تهران چاپ دوم ۱۳۷۸ ه ش

۲۷- اطلس کامل گیتا شناسی گرد آورندگان: محمود محجوب و فرامرز باوری انتشارات گیتاشناسی تهران چاپ پنجم ۱۳۶۵ ه ش

۲۸- فرهنگ لغات قرآن تألیف پروفسور عباس مهرین شوشتری انتشارات دریا، گنجینه تهران ۱۳۵۲ ه ش

۲۹- انجیل عیسی مسیح (عهد جدید) ترجمه تفسیری

۳۰- بررسی تاریخی قصص قرآنی جلد سوم تألیف محمد بیومی مهران ترجمه مسعود انصاری شرکت علمی و فرهنگی تهران چاپ اول ۱۳۸۳ ه ش

۳۱- قصص السابقین فی القرآن تألیف دکتر عبدالفتاح خالدی انتشارات دارالقلم دمشق سوریه چاپ چهارم ۱۴۲۵ ه ق- ۲۰۰۴ م

۳۲- تاریخ ملل شرق و یونان تألیف آلبرماله و ژول ایزاک ترجمه میرزا عبدالحسین هزیر انتشارات دنیای کتاب و علمی تهران چاپ اول ۱۳۶۲

۳۳- تاریخ روم تألیف آلبرماله و ژول ایزاک ترجمه میرزا غلام حسین زیرک زاده انتشارات دنیای کتاب و علمی تهران چاپ اول ۱۳۶۲

۳۴- اطلس قرآن تألیف دکتر شوقی ابوخلیل ترجمه زینه فتحی بکوشش دکتر فاطمه وثوقی انتشارات پاپلی مشهد چاپ اول ۱۳۸۶ ه ش

۳۵- پژوهشی در جلوه های هنری داستان های قرآن تألیف دکتر محمود دبستانی ترجمه موسی دانش انتشارات آستان قدس رضوی مشهد چاپ چهارم ۱۳۸۶ ه ش

۳۶- اللؤلؤ و المرجان «احادیث مشترک صحیح بخاری و مسلم» جلد اول و سوم تألیف محمد فؤاد عبدالباقی ابوبکر حسن زاده انتشارات احسان تهران چاپ اول ۱۳۸۰ ه ش

۳۷- فتح الباری تألیف امام ابن حجر عسقلانی جلد ۱۳ انتشارات داراحیاء التراث العربی بیروت لبنان چاپ چهارم ۱۴۰۸ ه ق – ۱۹۸۸ م

۳۸- البدایه و النهایه ج ۱ و ۲ تألیف امام اسماعیل ابن کثیر انتشارات دار ابن کثیر دمشق – بیروت چاپ اول ۱۴۲۸ ه ق – ۲۰۰۷ م

۳۹- کوروش کبیر ذوالقرنین تألیف ابوالکلام آزاد ترجمه ابراهیم باستانی پاریزی انتشارات کوروش چاپ هفتم ۱۳۷۴ ه ش

۴۰- تاریخ تمدن هنری لوکاس ترجمه عبد الحسین آذرنگ دو جلدی سازمان انتشارات کیهان تهران چاپ چهارم ۱۳۷۶ ه ش

۴۱- ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفسور آرتور کریستین سن ترجمه مرحوم رشید یاسمی انتشارت دنیای کتاب چاپ نهم ۱۳۷۷

۴۲- تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان تألیف دکتر عزیزالله بیات انتشارات امیر کبیر تهران چاپ دوم ۱۳۸۴ ه ش

۴۳- کارنامه غرب تألیف فریدون اسلام نیا انتشارات حسینی ارومیه چاپ اول ۱۳۸۷ ه ش

۴۴- آثار الباقیه تألیف ابوریحان بیرونی ترجمه اکبر دانا سرشت انتشارات امیر کبیر تهران چاپ پنجم ۱۳۸۶ ه ش

۴۵- پلی بر گذشته کتاب دوم بخش اول تألیف دکتر ناصر پور پیرار انتشارت کارنگ تهران چاپ دوم ۱۳۸۰ ه ش

۴۶- ایرانویج تألیف دکتر بهرام فره وشی مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران چاپ ششم ۱۳۸۲ ه ش

۴۷- کتاب مقدس، عهد عتیق (تورات و انجیل) ترجمه تفسیری

۴۸- المنجد عربی به فارسی تألیف لویس معلوف ترجمه محمد بندر ریگی انتشارات ایران تهران چاپ ششم ۱۳۸۶ ه ش

۴۹- فرهنگ معاصر عربی - فارسی تألیف عبدالنبی قیم انتشارات فرهنگ معاصر تهران چاپ ششم ۱۳۸۶

۵۰- مفردات الفاظ قرآن کریم تألیف علامه راغب اصفهانی ترجمه حسین خداپرست انتشارات نوید اسلام قم چاپ اول ۱۳۸۷ ه ش

۵۱- تاریخ تمدنهای آسیای مرکزی بخش دوم چاپ یونسکو ترجمه صادق ملک شهیرزادی نشر وزارت امور خارجه تهران چاپ اول ۱۳۷۶ ه ش

۵۲- کتاب الخراج تألیف ابوالفرج قُدامه‌بن‌جعفر ترجمه و تحقیق دکتر حسین قره چانلو انتشارات البرز تهران چاپ اول ۱۳۷۰ ه ش

۵۳- یونانیان و بربرها (روی دیگر تاریخ) جلد ششم دفتر چهارم و پنجم تألیف دکتر امیر مهدی بدیع ترجمه قاسم صفوی انتشارات توس تهران چاپ اول ۱۳۸۴ ه ش

۵۴- تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام تألیف نادر بیات انتشارات ایرانشهر چاپ اول ۱۳۶۷ ه ش

۵۵- تاریخ جامع ادیان تألیف جان بایرناس ترجمه علی اصغر حکمت انتشارات علمی و فرهنگی تهران چاپ هیجدهم ۱۳۸۷ ه ش

۵۶- داستان پیامبران در تورات تلمود، انجیل و قرآن تألیف حمید یزدان پرست انتشارات روزنامه اطلاعات تهران چاپ سوم ۱۳۸۷ ه ش

۵۷- طبقات ناصری تألیف قاضی منهاج سراج جوزجانی تصحیح عبدالحی حبیبی انتشارات دنیای کتاب تهران چاپ اول ۱۳۶۳ ه ش

۵۸- اینترنت گوگل پدیکویا دانشنامه آزاد انگلیس

۵۹- المسالک و الممالک تألیف ابن خرداذبه ترجمه دکتر حسین قره چانلو انتشارت قلم تهران چاپ اول ۱۳۷۰ ه ش

۶۰- تاریخ طبری تألیف محمد بن جریرطبری ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم چاپ هفتم انتشارات اساطیر تهران ۱۳۸۵ ه ش

۶۱- در جستجوی خدایان باستان تألیف اریک فون دانیکن ترجمه مهرداد شاهین انتشارات نگارستان کتاب تهران چاپ اول ۱۳۸۶ ه ش

۶۲- سفر نامه ابن بطوطه ترجمه محمد علی موحد انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران چاپ اول ۱۳۷۷ ه ش

۶۳- ذوالقرنین تألیف عرفان منشی با مقدمه دکتر علی اکبر ولایتی انتشارات فرهنگ مکتوب تهران چاپ اول ۱۳۸۹ ه ش

۶۴- نقشه طبیعی آسیا چاپ مؤسسه گیتاشناسی

۶۵- نقشه طبیعی و سیاسی قفقاز تولید سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح تهران ۱۳۸۷ ه ش

۶۶- شناخت فضا و منظومه شمسی، گزیده مقالات دانشنامه ناسا ترجمه الهام سجادیفر انتشارات گیتاشناسی تهران چاپ اول ۱۳۸۷ ه ش

۶۷ – جغرافیای کواترنر تألیف احمد معتمد نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، تهران چاپ اوّل ۱۳۸۲ هـ ش .

۶۸- قرآن و کتاب مقدس تألیف دنیز ماسون، ترجمه فاطمه سادات تهامی چاپ دفتر پژوهش و نشر سهروردی تهران چاپ دوّم ۱۳۸۶

فهرست اسماء:

ج

چ

ح

خ

د

ذ:

ش

ص

ض

ط

ک

ن